حسینیه علوی

سید محمد رضا موسوی

بسم الله الرحمن الرحیم

حسینیه علوی

نویسنده:

محمد رضا موسوی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حسینیه علوی

مشخصات کتاب

سرشناسه:موسوی، سید محمد رضا، ۱۳۷۰

عنوان و نام پدیدآور:حسینیه علوی/ سید محمد رضا موسوی .

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: شعر - حضرت علی (ع)

ص: ۱

ولادت

ای حرم دیدار روی حق تعالایت مبارک

غلامرضا سازگار

ای حرم دیدار روی حق تعالایت مبارک

کعبه امشب آفتاب عالم آرایت مبارک

ای صفا ای مروه ای هستی تجلایت مبارک

ای حطیم ای حِجر ای زمزم تولایت مبارک

فاطمه بر صورت مولا تماشایت مبارک

رحمت للعالمین دیدار مولایت مبارک

گوهر دریای توحیدت مبارک باد کعبه

در دل شب قرص خورشیدت مبارک باد کعبه

امشب از زمزمه به کف ساغر بگیرید ای ملایک

کعبه را مانند جان در بر بگیرید ای ملایک

عیدی خود را ز پیغمبر بگیرید ای ملایک

هر چه می خواهید از حیدر بگیرید ای ملایک

ذکر یا مولا علی از سر بگیرید ای ملایک

از امیرالمؤمنین کوثر بگیرید ای ملایک

سرخوشان زمزم فیض علی ساغر مبارک

بر همه میلاد مولا ساقی کوثر مبارک

دامن أمّ القری امشب أبوالأیتام دارد

مکه پیش از سال بعثت جلوه ی اسلام دارد

یا حرم آگاهی از بشکستن اصنام دارد

آسمان از صورت خورشید بر کف جام دارد

یا زمین از نور امشب جامه ی احرام دارد

حبذا مولود مسعودی که حیدر نام دارد

کعبه امشب بیت معمور امیرالمؤمنین شد

مُلک هستی غرق در نور امیرالمؤمنین شد

ای نبی را جانشین میلاد مسعودت مبارک

عروه الوثقای دین میلاد مسعودت مبارک

قبله ی اهل یقین میلاد مسعودت مبارک

خلق عالم را معین میلاد مسعودت مبارک

مرشد روح الامین میلاد مسعودت مبارک

یا امیرالمؤمنین میلاد مسعودت مبارک

ای حرم امشب اسد در دامن بنت اسد بین

قل هو ا... احد مرآت ا... الصمد بین

گوهر عصمت گرفته در بغل دردانه امشب

یا که زمزم را پر از کوثر بود پیمانه امشب

عارض مولا شده شمع و حرم پروانه امشب

خانه دارد آبرو از روی صاحب خانه امشب

این خبر کرده امیر مکه را دیوانه امشب

می دهد بنت اسد را ذات حق ریحانه امشب

ای امیر مکه با زمزم حرم را شستشو کن

صاحب البیت آمده جان را نثار روی او کن

فاطمه بنت اسد قرص قمر آوردی امشب

ماهی از خورشید گردون خوبتر آوردی امشب

بر رسول ا... قرآنی دگر آوردی امشب

نخل امید محمد را ثمر آوردی امشب

جان شیرین بر تن پیغامبر آوردی امشب

حبّذا ای مادر مولا پسر آوردی امشب

با وضو در بر بگیرش هستی پیغمبر است این

هم علی، هم مرتضی، هم بوالحسن، هم حیدر است این

بی تولای علی اسلام جان دارد ندارد

زهد کل رهروان بی او روان دارد ندارد

خصم او جز در دل دوزخ مکان دارد ندارد

هیچ پیغام آوری خط امان دارد ندارد

بر مشام خویش بویی از جنان دارد ندارد

حشر بی ظلّ لوایش سایه بان دارد ندارد

کعبه شاهد باش من غیر از علی رهبر ندارم

ص: ۲

در دو دنیا دست از دامان حیدر بر ندارم

چشم شو کعبه که بینی روی رب العالمین را

گوش شو تا بشنوی آیات قرآن مبین را

نطق زیبای دل انگیز امیرالمؤمنین را

صوت قرآن علی لبخند ختم المرسلین را

بوسه های احمد و تبریک جبریل امین را

عید اهل آسمان و شادی خلق زمین را

ای حرم با ماه رخسار علی روشنگری کن

یا علی قرآن بخوان و از محمد دلبری کن

یا محمد شیر تو شمشیر حی داورم من

فاتح احزاب و بدر و قهرمان خیبرم من

باطنم من ظاهرم من اولم من آخرم من

با تو در تنهایی و سختی و غم همسنگرم من

کشتی توحید را در سایه ی تو لنگرم من

حیدرم من، حیدرم من، حیدرم من، حیدرم من

همچو قرآنت چراغی منجلی داری محمد

بیم از دشمن مکن دیگر علی داری محمد

یا محمد بازو و شمشیر من در اختیارت

من خدا را شیرم و زنجیر من در اختیارت

حمد من تهلیل من تکبیر من در اختیارت

غرش فریاد عالمگیر من در اختیارت

هم قضا تسلیم، هم تقدیر من در اختیارت

عزم من، تعجیل من، تأخیر من، در اختیارت

پا به پای حضرتت اسلام را یار و معینم

تو رسول اللّهی و من هم امیرالمؤمنینم

آمدم تو جان من باشی و من جان تو باشم

از ولادت تا شهادت عبد فرمان تو باشم

در تمام جنگ ها فتح نمایان تو باشم

حامی دین مبین و یار قرآن تو باشم

بین حق و بین باطل نور و فرقان تو باشم

باغبان دائم گلهای خندان تو باشم

آن چنان که حق مرا یار پیمبر آفریده

ذوالفقار حیدری را بهر حیدر آفریده

ای تمام دین من مهر و تولایت علی جان

ای دلم دریای نوری از تجلایت علی جان

ای به قرآن مدح گفته حق تعالایت علی جان

ای همه عالم فدای قد و بالایت علی جان

ای خدا خوانده به کل خلق مولایت علی جان

ای فراتر آستان از عرش اعلایت علی جان

ای ولایت دین «میثم» جان میثم هست میثم

وای اگر از مرحمت فردا نگیری دست میثم

سلام ای جوابِ سلامِ خدا

حسن لطفی

سلام ای جوابِ سلامِ خدا

ظهورت طلوعِ تمام خدا

تویی آفتابِ بلند زمین

تویی سایه ی مُستدام خدا

تویی که به تعظیم تو ابر کرد

تویی صاحب احترام خدا

تو نهجُ البلاغه تو قرآن تو وحی

کلامی بگو هم کلامِ خدا

صدایت صدایش به معراج بود

حدیثت حدیث مدام خدا

برای تو کعبه جگر چاک زد

بیا مرد بیت الحرام خدا

مرا کعبه ی سینه چاکم کنید

فقط پای حیدر هلاکم کنید

علی ابتدا و علی انتهاست

علی مصطفی و علی مرتضی ست

علی اول است و علی آخر است

علی در ظهور ولی در خفاست

علی در معارج علی در بُراق

علی اِنَما و علی وَالضُحی ست

علی با حق است علی بر حق است

ص: ۴

علی کعبه است و علی در حَراست

علی نیست آن و علی نیست این

علی نه جدا و علی نه خداست

علی را بگو هرچه گویی کم است

که زهرا علی و علی فاطمه ست

اگر تیغ تو سایه گستر شود

همان ابتدا کارِ یکسر شود

غلط گفتم آقا ندارد نیاز

که تیغ شما خرج لشگر شود

نیازی ندارد که میدان چو خاک

به یک ضربه یِ مالک اشتر شود

محال است جمعِ تمامِ سپاه

که با قنبر تو برابر شود

زمانِ شروعِ رجز خوانی ات

زمین کَر شود آسمان کَر شود

خدا دوست دارد تماشا کند

کمی ذوالفقارِ علی تر شود

ببندد اگر دستمال نبرد

نباشد کسی را خیال نبرد

به کعبه بکو راز تنزیل را

بگو بشکند قلب قندیل را

تو و مادر و مصطفی و خدا

ببین دور خود جمع فامیل را

کمی گَرد نعلینِ خود را بریز

تَفَقُّد نما بالِ جبریل را

برای یتیمان کمی کار کُن

بِکَن چاهِ آب و بزن بیل را

بکش طعنه های زن پیر را

ببر روزها بار زنبیل را

تویی صاحب پینه های قدیم

تویی مرکب کودکان یتیم

نگهدار ما را برای خودت

فقط بین مهمان سرای خودت

مرا آینه کُن به دردی خورم

در آغوش ایوان طلای خودت

برای پدر مادرم کافی است

نخی،ریشه ای از عبای خودت

اگر پا گذارم به جاپایِ تو

مرا می بری تا خدای خودت

ص: ۵

مرا می برد گوشه ای از بقیع

فقط ردِ پا ردِ پای خودت

سرت مانده بر شانه ی نخل ها

بگو با من از ماجرای خودت

چرا استخوان در گلو مانده ای

که با روضه هایی مگو مانده ای

هستی امشب تا سحر اختر شماری می کند

غلامرضا سازگار

هستی امشب تا سحر اختر شماری می کند

خواب هم در دیده ها شب زنده داری می کند

باد اعجاز نسیم نو بهاری میکند

خاک را از اشک خود مشک تتاری میکند

چاه زمزم اشک شوق از دیده جاری میکند

کعبه چشمش در ره است و بیقراری میکند

چشم بگشوده که صاحب خانه آید در حرم

باغبان روح با ریحانه آید در حرم

ای ملائک گل برافشانید بام کعبه را

بیشتر گیرید امشب احترام کعبه را

با وضو باید به لب آرید نام کعبه را

بشنود از چار رکن امشب پیام کعبه را

هم پیام کعبه هم ذکر سلام کعبه را

مام کعبه آورد با خود امام کعبه را

ای حرم آماده شو تا میهمان داری کنی

میهمان خویش را در موج غم یاری کنی

ای حرم آغوش خود بگشا که جانانت رسید

میهمان نه میزبان میهمانانت رسید

پایداری کن که رکن چار ارکانت رسید

شب بجای ماه خورشید فروزانت رسید

مظهر حسن خدای حی منانت رسید

پیکر بی روح بودی تاکنون ، جانت رسید

بازکن در بازکن در حیدر آمد سوی تو

ص: ۶

شیر حق جان نبی با مادر آمد سوی تو

فاطمه دعوت شده از سوی دادار حرم

چشم حق بین دوخت از هر سو به دیدار حرم

تافت خورشید وجودش در شب تار حر م

چون حجر بگذاشت روی خود به دیوار حرم

هم حرم شد یار اوهم گشت او یار حرم

با قدوم حضرتش افزود مقدار حرم

او صدف بود و ولی الله اعظم گوهرش

کعبه میگردید چون پروانه بر گرد سرش

ناگهان انداخت گل از درد زادن روی او

ریخت چون گوهر عرق از طلعت نیکوی او

شد کمان از درد ، سر و قامت دلجوی او

بی خبر از حال او هم قوم او هم شوی او

او بسوی کعبه چشم آفرینش سوی او

با خدا گرم سخن لعل لب حق گوی او

کی خدا امشب تو از درد درونم آگهی

بسته راه از چار سو بر من تو خود بگشا رهی

ای پناه بی پناهان ای خدای جلیل

ای که ره گم کردگان راهم چراغی هم دلیل

بسته ام بر لطف تو از رشته جانم دخیل

تو خداوند جلیل استی و منعبد ذلیل

بارغم بر روی دوشم گشته چون کوهی ثقیل

یاریم فرما که مهمان تو در این خانه ام

باز کن راهی بسویت بر من و دردانه ام

کعبه امشب رکن دین را در بغل بگرفته ای

مرشد روح الامین را دربغل بگرفته ای

اصل قرآن مبین را در بغل بگرفته ای

ص: ۷

جان ختم المرسلین را در بغل بگرفته ای

هستی هست آفرین را در بغل بگرفته ای

شیر حق حبل المتین را در بغل بگرفته ای

قبله دل کعبه اهل یقین است این پسر

منجی عالم امیرالمومنین است این پسر

این همان دست خدا جان محمد حیدر است

این همان آئینه حسن خدای داور است

این همان شیرخدا شمشیر فتح خبیر است

این علی یعنی تمام هستی پیغمبر است

این ز وصف و مدح عقل و درک ما بالاتر است

باطن است و ظاهر است و این ها همه آخر است

این مقام و زمزم و حجر و حجر سعی و صفاست

پیشوای مسلمین و جانشین مصطفی است

در کنار بیت جانش با دعا دمساز شد

ناگهان پیدا ز رب البیت این اعجاز شد

دامن دیوار چون چاک گریبان باز شد

روح کعبه بر فراز کعبه در پرواز شد

بر فلک از خشت خشت کعبه این آواز شد

کین بنا ز آغاز بر فرزند تو آغاز شد

ای حجر عاشق صفا طالب ، حرم پروانه ات

ادخلی یا فاطمه بگذار پا در خانه ات

تا نهان در کعبه شد آن سر سارار قدم

کعبه بیش از پیش شد با مقدم او محترم

باز دیوار حرم از امر حق آمد بهم

دیگر اینجا کس نمیداند چه شد حتی حرم

فاطمه بود و علی بود و خدای ذوالکرم

کارناید از کلام و صفحه و دست و قلم

عقل مجنون و قلم عاجز زبان گنگ است و لال

کس نمیداند چه شد جز ذات پاک ذوالجلال

کس نمیداند چه شد جز ذات دادار علی

کعبه میگردد گرد شمع رخسار علی

از حرم برعرش میتابد انوار علی

آفرینش داشت در سر شوق دیدار علی

شد خدا در خانه خود میهماندار علی

بود ذکر حق بر لب های گهر بار علی

سنگ های کعبه می گفتند با صوت جلی

یا علی و یا علی و یا علی و یا علی

ای حرم را قبله ای ارواح را جان یا علی

ای گدای سائلت فردوس و رضوان یا علی

ای خدا را در شب میلاد مهمان یا علی

ای به روی دست احمد خوانده قرآن یا علی

کیستی تو پاکتر از جان پاکان یا علی

کیستم من (میثم) آلوده دامان یا علی

هر که هستم خاک درگاه محبان توام

تو امام و رهبر من ، من ثنا خوان توم

خیره نگاه عالمیان سوی قبله بود

حسین ایزدی

خیره نگاه عالمیان سوی قبله بود

حیران و بی قرار کسی موی قبله بود

تاریخ در مسیر تکامل قرار داشت

در کل شهر نغمه هو هوی قبله بود

کعبه ز شوق ناله زد و سینه چاک داد

زخمش عمیق تا لب ابروی قبله بود

در نفی لات و هُبَّل و عُزّی علی رسید

دیگر زمان چهچه یاهوی قبله بود

از قلب قبله آمدی و قلب قبله ای

یک قبله ایستاده در آن سوی قبله بود

ص: ۹

پیش تو جن و انس و ملک سجده می کنند

مسجود بودن عادت نیکوی قبله بود

هر جا که میروی به شما سجده می کنند

از بس که در وجود شما بوی قبله بود

بازهم آمد شب حیران شدن

حسن لطفی

بازهم آمد شب حیران شدن

وقت جنون وقت پریشان شدن

شکر نوشتم برای دلم

آئینه ای گوشه ی ایوان شدن

کار من و حضرت جبرئیل شد

تا به ابد دست به دامان شدن

پرده بر افتاده خدا خواسته

با همه ی خویش نمایان شدن

تازه از امروز به پیغمبران

واجب عینی ست مسلمان شدن

فصل شراب است به ما واجب است

قبله ی ما ابن ابی طالب است

هست مرا حسرت تمارها

شیعه شدم شیعه ی این دارها

مادر من تا که مرا شیر داد

ناد علی خوانده مرا بارها

نام تو گفتیم بزرگی کنیم

سایه ی گل هست بر این خوارها

ما نه فقط ریخته پیغمبران

پیش کش تو سر و دستارها

تا که پیمبر شب معراج دید

روی تو را در همه تالارها

بر لب او نام تو سوگند شد

نام تو چو نام خداوند شد

کعبه گرفته به کفش جان خویش

خاک شده خاک سلیمان خویش

صاحب خانه به در خانه بود

کعبه پس از این شده مهمان خویش

با همه بت های خودش سجده کرد

بر قدم حضرت سلطان خویش

کعبه به خود گفت که آخر رسید

ص: ۱۰

آنکه تو را ساخته دربان خویش

باید از این راه نیاید امیر

راه گشا راه به دستان خویش

کعبه قدم بر سر افلاک زد

پیش علی سینه ی خود چاک زد

تا رخت ای ماه پدیدار شد

یوسف یعقوب گرفتار شد

کعبه فقط خاک و گل سنگ بود

آمدی و معدن اسرار شد

کعبه در آغوش زمین خواب خواب

با نفس قدس تو بیدار شد

کعبه نمی خواست که بیرون شوی

چشم نبی دیده و ناچار شد

کعبه در بسته ی خود باز کرد

معنی توحید پدیدار شد

آمدی از عرش خبر می رسد

تن تنه ی کیف بشر می رسد

وقت نبردت شد و پروردگار

باز به وجد آمد از این تار و مار

مانده ام اینجا که تویی وقت رزم

یا که خدا آمد در کارزار

وای که حتی ملک الموت هم

میکند از پیش نگاهت فرار

پشت ندارد زرهت پشت تو

نیست به جز یک سر سنگ مزار

خصم به میدان نزده شد دو نیم

به به از این حیدر و این ذوالفقار

نقش به پیشانی تو فاطمه است

ذکر رجز خوانی تو فاطمه است

نیست غمی شوق شما تا که هست

هست گدا سفره ی آقا که هست

گفت به مجنون که چه داری برو

گفت در این دل غم لیلا که هست

هر چه بلا هست چه غم باک نیست

بر سر ما سایه ی مولا که هست

ص: ۱۱

پیش تو گیریم نداریم جا

خب قسم حضرت زهرا که هست

خصم کجا و حرم دخترش

بر سر آن پرچم سقا که هست

شکر امیر آمد و نعم الامیر

دست تهی آمده دستم بگیر

آنکه سری پای شما داشته

آبرویی در همه جا داشته

با تو حسینی حسنی زاده ایم

با تو دل ما همه را داشته

دست سر جمع یتیمان بکش

خانه ات از قبل گدا داشته

حق بده آقا به دلم سوخته

حسرت ایوان طلا داشته

حال مرا هرکه چنین دید گفت:

آرزوی کرببلا داشته...

قسمت او شد به نجف بال زد

آنکه براتی ز رضا داشته...

آمدم ای شاه پناهم بده

خط امانی ز گناهم بده...

آمد آن چشمه رحمت که جهان خرم از اوست

سید رضا موید

آمد آن چشمه رحمت که جهان خرم از اوست

آفتابی که درخشنده همه عالم ازاوست

در گلستان ولا لاله رخی چهره نمود

که صبا غالیه افشان و مبارک دم از اوست

در رحیم حرم کعبه کعبه به دنیا آمد

آنکه رکن حرم و پایه محکم از اوست

فاطمه بنت اسد را پسری بو العجب است

مرحبا دختر شیری که چنین ضیغم از اوست

آمد آن مظهر قدرت که به تأیید خدا

قامت بازوی پیغامبر اکرم از اوست

اسد الله علی ابن ابی طالب آنک

شرف آدم و رجحان بنی آدم از اوست

آمد آن میر ولایت که پس از ختم رسل

ص: ۱۲

مسجد و منبر و تیغ و زره خاتم از اوست

اوست باب حسن و همسر زهرای بتول

پسری همچو حسین نابغه اعظم از اوست

او نه از زادن در کعبه معزز شده است

بلکه خود بیت خدا محترم و معظم از اوست

تا بر افراشت چنان رایت مردانه چنین

علم کفر نگون پشت دلیران خم از اوست

گر جهان در کنف پرچم اسلام آید

عجبی نیست که افراشته این پرچم از اوست

کاخ ایمان نپذیرد خلل از فتنه کفر

این بنائیست که پاینده و مستحکم از اوست

مخزن علم خداوند علی باشد و بس

جز نبی هر که علیم است علی اعظم از اوست

آنچه گفتند بزرگان سخن مدح بر اوست

وآنچه دارند ادیبان همه بیش و کم از اوست

دوش دیدم که مؤید به صراحت می گفت

نه همین طبع روان هر چه که من دارم از اوست

دوران غربت نبوی سر رسیده است

سعید پاشا زاده

دوران غربت نبوی سر رسیده است

بهر نبی وصی نه برادر رسیده است

عین هم و لسان هم و چهره ی همند

مولا رسیده یا که پیمبر رسیده است

یک رودخانه از دل جنت خروش کرد

حالا رجب به ساقی کوثر رسیده است

استاد انبیای الهی است مرتضی

پیغمبری اگر چه به آخر رسیده است

اصلا بعید نیست خدا جلوه گر شود

از بیت حق خدای مصور رسیده است

او آمده که بنده به حق رو به رو شود

ص: ۱۳

وقتش رسیده است یدالله رو شود

آقای من کسی است که مهر الست داشت

پیش از شروع خلقت ذرات هست داشت

تنها نه وقت خلقت عالم، ابوتراب

در کار خلقت خودشان نیز دست داشت

با اینکه سجده کرد خدا را تمام عمر

در عهد خویش آن همه حیدرپرست داشت

یک لحظه ذکر از لب مولا نمی نشست

شصت و سه سال یکسره با خود نشست داشت

از کشته پشته ساخته یک ضربه ذوالفقار

از بس که در نبرد علی ضرب شصت داشت

وقت نماز هم کرمش کار می کند

انگشتری به سائلش ایثار می کند

این شمع با شکوه دلیرانه ی خودش

عاشق شد است عاشق پروانه ی خودش

ساقی کوثر است و نخورد است هیچ وقت

جز از سبو و ساغر و پیمانه ی خودش

خوابیده زیر سایه ی نخلی ابوتراب

بر خاک بر اریکه ی شاهانه ی خودش

او عقل اول است که اصحاب عقل را

تبدیل کرده است به دیوانه ی خودش

پیغمبر است حیدر و حیدر پیمبر است

در کعبه پا گذاشته بر شانه ی خودش

هر کس به سمت خانه ی حق می کند نماز

می ایستد علی به سوی خانه ی خودش

ای ماه نو دمیده کمی از خودت بگو

وقت اذان رسیده کمی از خودت بگو

تا در بیاوری ز دو عالم دمار را

از فاطمه طلب بنما ذوالفقار را

وقتی که پای تیغ تو باشد وسط دگر

ص: ۱۴

دست کسی نمی کشد این اقتدار را

سربند تو همین که شود دستمال زرد

ترجیح می دهند به ماندن فرار را

تیغ کج تو در همه ی عمر کج نرفت

یوم الحساب می کند این کارزار را

ای کوه ما به دامنه ات تکیه داده ایم

از دامنت تکان مده گرد و غبار را

در سایه سار امن تو بودن سعادت است

مردن برای عاشقت عین شهادت است

ما را گدای سفره نانت نوشته اند

یعنی همیشه بر سر خوانت نوشته اند

ابروت ذوالفقاری و مژگان تو خدنگ

ما را اسیر تیر و کمانت نوشته اند

در چاه های کوفه شبیه کبوتران

مهمان چشم اشک فشانت نوشته اند

تو آن چنان کریمی و من این چنین گدا

اصلا مرا چنین و چنانت نوشته اند

در بارش بلا و در ایام فتنه ها

ما را به زیر چتر امانت نوشته اند

تو آمدی که رنج بشر مختصر شود

سادات فاطمی زمین بیشتر شود

آیات مؤمنون لبت را شنیده ایم

جز احترام پاسخ آن را ندیده ایم

پیغمبر خدا به لبت بوسه بوسه زد

اوصاف گریه کردنشان را شنیده ایم

تاریخ را ورق زدم و چند سال بعد

حالا به ماجرای حسینت رسیده ایم

حالا به ماجرای همان خواهری که گفت

دیگر بس است قاری قرآن بریده ایم

از صبح لا به لای اهالی شهر شام

بر شانه بار طعنه و تهمت کشیده ایم

با چوب خیزران لب ارباب پاره شد

ص: ۱۵

حرف از غنایم و دو عدد گوشواره شد

صفای طیبه دارد صفای ماه رجب

ولی الله کلامی زنجانی

صفای طیبه دارد صفای ماه رجب

که عالمی شده مست از دعای ماه رجب

ولادت سه امام و رسالت نبوی

فزوده بربرکات و صفای ماه رجب

مقام و منزلتش نیست کمتر از رمضان

بلند باد شکوه نوای ماه رجب

بخوان ترانه یا ذوالجلال و الاکرام

که مشکلت بگشاید خدای ماه رجب

به روز اول این مه ولادت باقر

شدست موجب عز علای ماه رجب

به روز دهم امام جواد آمده است

به پاسداری رحمت سرای ماه رجب

به سیزدهم مه از فروغ روی علی

جلا گرفته رخ دلگشای ماه رجب

به بیست و هفتم مه بعثت رسول خدا

به حق شده سبب اعتلای ماه رجب

بخوان نماز و مناجات کن به خلوت شب

که بهرمند شوی از عطای ماه رجب

شبی خوش است(کلامی) برات می بخشند

به حرمت صلوات و دعای ماه رجب

باز امشب نقش خورشیدی منور می کشند؟

سید هاشم وفائی

باز امشب نقش خورشیدی منور می کشند؟

یا که تصویری ز روی ماه حیدر می کشند

تا که خورشید ولایت پرتو افشان می شود

پرده بر رخ از خجالت ماه وا ختر می کشند

آرزومندان دل از کف داده اند امشب مگر

انتظار دیدن رخسار دلبر می کشند

گلشن آرایان همه محو گل رویش شدند

از دل خود نعرهٔ الله واکبر می کشند

اشک شوق امشب خریداری دگر دارد بیا

ص: ۱۶

عرشیان درفرش ناز دیدهٔ تر می کشند

ارزش آن قطره از هرگوهری افزون تر است

چون به میزان عمل در روز محشر می کشند

چون همای آسمان پرواز با یاد علی

شب روان تا ساحت عرش برین پر می کشند

تشنه کامان محبت با ولایش روز حشر

جام کوثر از کف ساقی کوثر می کشند

روز محشر زیر نور گرم خورشید فلک

دوستداران علی را چتر بر سر می کشند

ای «وفائی» آبرومندان فردا می شوند

خاکبوسانی که خود را سوی این در می کشند

کعبه امشب ماه در دامان تو است

غلامرضا سازگار

کعبه امشب ماه در دامان تو است

آسمان مبهوت و سرگردان تو است

جان پاک رحمهُ للعالمین

صاحب البیت خدا مهمان تو است

باز کن آغوش و بر گیرش ببر

این نه مهمان تو بلکه جان تو است

چشم زمزم پر شده از اشک شوق

وصف حیدر بر لب خندان تو است

اینکه امشب در بغل بگرفته ای

قبلهٔ تو، عشق تو، ایمان تو است

حال کن ای کعبه امشب با علی

یا علی و یا علی و یا علی

کعبه جان جان دین است این پسر

قبلهٔ اهل یقین است این پسر

گر چه نوزاد است نوزادش مخوان

مرشد روح الأمین است این پسر

کلّ خلق آفرینش را سبب

هستی هست آفرین است این پسر

دست داور، روی قرآن، پشت دین

جان ختم المرسلین است این پسر

آفتابی در گریبان حرم

ص: ۱۷

آسمانی در زمین است این پسر

نام والایش بود مولا علی

یا علی و یا علی و یا علی

ای بتان کعبه حیدر آمده

بت شکن در بیت داور آمده

این علیّ ابن ابیطالب بود

یا خلیل الله دیگر آمده

آن که بت های حرم را بشکند

بر سر دوش پیمبر آمده

نغمهٔ ایّاک نعبد سر دهید

بتگران را عمر بر سر آمده

قهرمان خندق و بدر و اُحد

فاتح احزاب خیبر آمده

می کند توحید را احیا علی

یا علی و یا علی و یا علی

فاطمه بنت اسد لب باز کن

قدر و جاه خویش را ابراز کن

بر خلایق بانگ من مثلی بزن

تا علی داری به مریم ناز کن

ای همای قلّه قاف کمال

با امیر المؤمنین پرواز کن

مادر مولا ز مولا دم بزن

با ثنای او سخن آغاز کن

چنگ زن بر دامن نوزاد خویش

نغمه با شور ولایت ساز کن

از تو زیبد تا بگویی یا علی

یا علی و یا علی و یا علی

ای صفا ای مروه ای رکن ای مقام

ای منی ای زمزم ای بیت الحرام

بر نبی گویید اینک تهنیت

از علی گیرید امشب احترام

این امیر است این امیر است این امیر

این امام است این امام است این امام

موسی از او گفته در تورات مدح

عیسی از او برده در انجیل نام

آسمان گردد به دورش روز و شب

ص: ۱۸

آفتاب افتد به پایش صبح و شام

خوانده او را خالق یکتا علی

یا علی و یا علی و یا علی

یا محمّد حیدر است این یار تو است

جان تو، محبوب، تو دلدار تو است

بازوی، تو شیر، تو شمشیر تو

یاور تو، حیدر کرّار تو است

چشم باز او شهادت می دهد

کز ولادت عاشق دیدار تو است

جان شیرین را گرفته روی دست

جان نثار مکتب ایثار تو است

دفتر مدحش رسولان را کتاب

مادح او خالق دادار تو است

با ندای لافتی الاّ علی

یا علی و یا علی و یا علی

ای محمّد را تو جان و جانشین

کلّ قرآن کلّ ایمان کلّ دین

رهبر و فرماندۀ خیل ملک

مرشد و استاد جبریل امین

ای گرفته از وجودت آبرو

نام زیبای امیرالمؤمنین

هم به کام اولیا عین الحیوه

هم به چشم انبیا حقّ الیقین

هم تویی شمشیر احمد در نیام

هم تویی دست خدا در آستین

در صف بذل و صف هیجا علی

یا علی و یا علی و یا علی

کبریا غیب و تو او را مظهری

مصطفی شهر علوم و تو دری

تو خدا را چشم و دست و صورتی

تو علی، تو مرتضی، تو حیدری

ردّ شمس و معجز شقّ القمر

از تو می آید تو، دست داوری

در زمین قدر تو را نشناختند

در تمام آسمان ها رهبری

گر چه خلق عالمت گفتند وصف

تو ز وصف خلق عالم برتری

هم علی هستّی و هم اعلا علی

یا علی و یا علی و یا علی

درد و درمان و دوای من تویی

ذکر و تسبیح و دعای من تویی

موقف و لبّیک و احرام و طواف

مروه و سعی و صفای من تویی

هر چه بودم با تو بودم از نخست

هر که هستم آشنای من تویی

گر نبودی قل هو الله احد

فاش می گفتم خدای من تویی

کار عیسی با دلم کرد آنکه گفت

"یا علی جان مقتدای من تویی"

کن غلامی مرا امضا علی

یا علی و یا علی و یا علی

یا امیرالمؤمنین یا ذالنّعم

یا امام المّتقین یا ذالکرم

ای کلیم الله طور دل بگو

ای مسیح عالم خلقت بدم

گر تویی رضوانم از دوزخ چه باک؟

ور تویی امروزم از فردا چه غم

تا ببندم خویشتن را بر شما

نام «میثم» را تخلّص کرده ام

ذرّه ای بودم که گشتم آفتاب

قطره ای بودم که افتادم به یم

غرق گشتم در تو سر تا پا علی

یا علی و یا علی و یا علی

کعبه حلول نور مبارک به دامنت

غلامرضا سازگار

کعبه حلول نور مبارک به دامنت

پیراهن سیاه برون آر از تنت

امشب تویی و حسن خداوند ذوالمنت

آمد زمان سورهٔ توحید خواندنت

بت ها سرود نور بخوانید با علی

ای سنگ های کعبه بگویید یاعلی

ص: ۲۰

امشب حرم به عرش خدا ناز می کند

آغوش خود برای علی باز می کند

آهنگ یاعلی ست که آغاز میکند

راز نگفته با علی ابراز می کند

ای کعبه باز زندگی از سر گرفته ای

جان محمد است که در بر گرفته ای

این طفل نیست شیر خداوند اکبر است

این روی حی سرمد و پشت پیمبر است

این دست داور است که برخلق یاور است

این صاحب لوای خدا روز محشر است

ای کعبه این علی ست حضورش قیام کن

میلاد حیدر است به حیدر سلام کن

بنت اسد تو مادر جان محمدی

امشب به خانهٔ پسر خویش سر زدی

تو میهمان خاص خداوند سرمدی

ام الا ئمه مادر کعبه خوش آمدی

ای کعبه ازولادت طفل تو منجلی

این خانه را خلیل بنا کرده بر علی

باز آ که آرزوی حرم را برآوری

باز آ که از برای حرم حیدر آوری

باز آ که باز بت شکن دیگر آوری

باز آ که آفتاب خدا منظر آوری

باز آ که کعبه را پسرت سرفراز کرد

این خانه برخوش آمد توسینه باز کرد

بنهاد پا به خانه معبود با علی

در هرنفس قدم به قدم گفت یا علی

بت ها صدا زدند همه یک صدا علی

از چاررکن گشت بلند این ندا علی

یک لحظه ماه فاطمه برقع زرو گرفت

تا صبح روز حشر حرم آبرو گرفت

ای کعبه از ولادت تو محترم علی

ص: ۲۱

ای حرمت تو کرده حرم را حرم علی

وقتی به چشم کعبه نهادی قدم علی

کعبه به بام عرش خدا زد علم علی

سوگند می خورم به خداوند یا علی

کز عرش برتراست ی و ازکعبه افضلی

حج وزکوه صوم و صلوه قیام تو

حمد و رکوع سجده تشهد قیام تو

زمزم تو سعی هم تو صفا تو مقام تو

تکبیر تو طواف تو بیت الحرام تو

این نکته از نبی شده اعلام یا علی

اصلا تویی تمامی اسلام یا علی

ای جبرئیل بهر تو آورده ذوالفقار

برلیله المبیت تو حق کرده افتخار

کرده به راه ختم رسل جان خود نثار

تو یار یار بودی از اول نه یار غار

تو بردفاع ختم رسل پا فشرده ای

دور رسول گشته نود زخم خورده ای

آن مدعی که چون بز کوهی فرارکرد

ننگ فراررا به جهاد اختیار کرد

ترک نبی به معرکهٔ کارزار کرد

خودرا نهان به پیچ و خم کوهسار کرد

می دید رزم تو زیسارو یمین علی

می گفت بر شجاعت تو آفرین علی

بافخر کائنات برادر فقط تویی

درروز حشر ساقی کوثر فقط تویی

اسلام شاهد است که حیدر فقط تویی

والله جانشین پیمبر فقط تویی

آنان که مدعی مقام پیمبرند

از خاک قنبر تو در این عرصه کمترند

هرگز کسی به غیرتو حیدر نمی شود

مرد فرار فاتحح خیبر نمی شود

بیگانه با رسول برادر نمی شود

جز تو به شهر علم کسی در نمیشود

بگذار تا رود به سر دارها سرم

من خاک پای "میثم" تمار حیدرم

یارب این ماه کدامین مه و امشب چه شب است

قاسم رسا

یارب این ماه کدامین مه و امشب چه شب است

که فلک غرق نشاط است و زمین در طرب است

شد مگر چشم مه، امشب به جمالی روشن

کاین چنین خرم و تابنده و پر خنده لب است

آری از منظره ی ماه و کواکب پیداست

که شب سیزده ماه شریف رجب است

گوش دل باز کن ای بی خبر از عالم غیب

تا منادی دهدت مژده که امشب چه شب است

مژده جبریل امین آمده از عرش برین

که مبارک شب میلاد امیر عرب است

ذات اقلیم ولایت که همایون ذاتش

مطلع نورِ حق و آینه ی ذات رب است

مه خورشید و زمین و فلک و لیل نهار

به ولای علی و آل علی منتسب است

علیِ عالیِ اعلی، اسدالله که او

گردش دایره ی کون و مکان را سبب است

با چنین جلوه که از پرده برون آمده ای

گر کنم جان به فدای تو نه جای عجب است

هر که با خط ولای تو رود در دل خاک

فارغ از محنت و آسوده ز رنج و تعب است

در پی رزم، پی کشتن روبه صفتان

همچو شیریست که در حالت خشم و غضب است

نرسد شهد به شیرینی گفتار علی

که کلامش چو درختی ست که غرق رطب است

ص: ۲۳

خلق را دوستی شاه ولایت روحی است

که روان در تن و شریان و ورید و عصب است

دم فرو بند «رسا» قطره به پیش دریا

عرض اندام نمودن نه طریق ادب است

به طوف کعبه زنی پاک و محترم آمد

قاسم نعمتی

به طوف کعبه زنی پاک و محترم آمد

میان سینه ی او شعله های غم آمد

دخیل بست به دامان صاحب خانه

به سوی رکن یمانی دو سه قدم آمد

صدا زد ای که مرا میهمان خود کردی

بگیر روی مرا، لحظه کرم آمد

همین که دل نگران شد خدا اجابت کرد

صدای اُدخُلی از داخل حرم آمد

قدم نهاد به عرشی ترین مکان و سپس

شکاف سینه ی بیت العتیق هم آمد

میان خانه چه ها شد کسی نمی داند

فقط سلام ملک بود دم به دم آمد

سکوت خلق شکست و پس از گذشت سه روز

زمان جلوه نمایی دلبرم آمد

میان صورت او هر چه نور منجلی است

همین بس است ز مدحش که نام او علی است

ز داغی لب ساقی خرابمان کردند

میان کوزه چهل شب شرابمان کردند

محک زدند به ناز نگار این دل را

برای ناز کشی انتخابمان کردند

قرار شد که دم مرگ روی او بینیم

به شوق وصل، همهٔ عمر عذابمان کردند

دعا شدیم و سحرها میان نخلستان

به سجده های علی مستجابمان کردند

ابوتراب کرم کرد و بین این همه خلق

ص: ۲۴

مقابل قدم او ترابمان کردند

چو ذره ایم در این وادی و به نام علی

بلند مرتبه چون آفتابمان کردند

همیشه بیشتر از احتیاجمان دادند

همیشه با کرم خویش آبمان کردند

بداند عالم امکان که ما علی داریم

چه غم ز فتنهٔ ایام تا علی داریم

میان بزم خراباتیان قراری نیست

به باده نوش که برهان عقل کاری نیست

تمام دلخوشی ما محبت علی است

ز هیچکس به جز آقا امید یاری نیست

کلیمِ طور نشین شاهد کلام من است

به پیشگاه علی سجده اختیاری نیست

قبولی همه اعمال با ولای علیست

به هر چه طاعت بی حُبش اعتباری نیست

حرام باشد اگر رو به غیر او بزنیم

کریم تر ز علی هیچ سفره داری نیست

تمام نسل علی یذهبٌ مِن الرِّجسند

به شأن و عزت این خاندان تباری نیست

مقابل حرمش آسمان کُند تعظیم

به جز مقابل او جای خاکساری نیست

علی تجلی سبحان ربی الاعلاست

ثواب بردن نامش تبسم زهراست

ببین که هر چه پس پرده بود افشا شد

دلیل خلقت کون و مکان هویدا شد

برای اینکه کسی شک نیاورد بعداً

شکاف کعبه نیامد به هم معما شد

دعا کنید که امشب خدا خریدار است

دعا کنید که درهای آسمان وا شد

علیست آنکه جهان تحت اختیارش بود

ولی به زُهد و وَرَع بی نیاز دنیا شد

علیست آنکه زمان عروج هر سحرش

تمام عرض و سماوات پیش او پا شد

ص: ۲۵

علیست آنکه به معراج پشت پرده نشست

انیس و هم نفس مصطفی در آنجا شد

علیست آنکه نشان تَعبّد محض است

فقط مقابل معبود قامتش تا شد

علیست آنکه به هر رقص ذوالفقار او

گره ز ابروی احمد به حمله ای وا شد

نرفته از درِ این خانه نا امید کسی

امور خانۀ این مرد دست زهرا شد

ز راه آمده حیدر، همه قیام کنید

نهاده دست به سینه به او سلام کنید

دلم گرفته بهانه سلام شاه نجف

که قبله گاه دلم گشته بارگاه نجف

تمام صحن علی بوی فاطمه دارد

شمیم سیب بیاید میان راه نجف

صفای هر سحرش، گریه بر غم زهراست

به گوش می رسد آرام سوز و آه نجف

قدم زده دل شب در میان نخلستان

امان ز کوفه و خون آبه های چاه نجف

قرار ما همه باب الرضا همان جایی

که سوی شاه خراسان بُوَد نگاه نجف

قسم به نم نم اشکم پس از اذان صبح

چقدر بوی حسین می دهد پگاه نجف

شب زیارتی شاه کربلا باشد

دلم هوائی آن صحن با صفا باشد

کار غزل امشب فقط شور آفرینی ست

نجمه پور ملکی

کار غزل امشب فقط شور آفرینی ست

شعر مسیحایی همیشه این چنینی ست

امشب زمین هم به حساب آمده یعنی

حال و هوای آسمانی ها زمینی ست

رفتم نجف تا الغدیرم را بگیرم

مستی ام امشب دست علامه امینی ست

در مستی نام علی شکی ندارم

ص: ۲۶

با بردن نام علی مستی یقینی ست

باور بفرمائید اصلاً عشق تنها

مخصوص دل های امیر المومنینی ست

هر کس همای رحمتی دارد برایش

معلوم شد این شعر گفتن عِرق دینی ست

حیدر نخوانیدش بگوئید حضرت عشق

مائیم و ابراز ارادت ساحت عشق

دارد اُویسی می شود حال و هوایم

دفنم کنید امشب به پای مقتدایم

من نجفی و یمنی گیرم نباشم

اصلاً چه فرقی می کند اهل کجایم

راحت کنم تنها خیال عاشقان را

دیوانه و مجنون ایوان طلایم

هم عشق زهرا دارم و هم عشق حیدر

من که یقین دارم غلام هر دو تایم

قالوا بلایِ بی علی، قالوا بلی نیست

روز ازل ثابت شده این ادعایم

ما نسل اندر نسل نوکرزاده هستیم

این را وصیت کرده ام با بچه هایم

ما را غلامان علی باید صدا کرد

از سینه چاکان علی باید صدا کرد

هر چه شنیدیم از علی، محشر، درست است

کارش که خیلی جان پیغمبر درست است

در زور و بازویش که ما شکی نداریم

پس ماجرای قلعهٔ خیبر درست است

شیر خدا بودن فقط مخصوص مولاست

بر شیر حق، نامیدن حیدر درست است

باید کسی باشد که حرفش را بگیرد

پس انتخاب مالک اشتر درست است

او با تمام مردم این شهر خاکی ست

خیلی مرام ساقی کوثر درست است

تنها وفاداری قنبر در خوشی نیست

تا پای جان هم کار این قنبر درست است

ص: ۲۷

وقتی میسر نیست حیدرزاده باشیم

بهتر شبیه قنبرش دلداده باشیم

بی تو کلیم الله دریایی نمی شد

عیسی بن مریم هم مسیحایی نمی شد

داماد پیغمبر نبودی تا ابد هم

روزیِ ما این عشق زهرایی نمی شد

هر گز بدون گریه پای نخل عشقت

چشمان ما این گونه خرمایی نمی شد

گر تو دلیل خلقت عالم نبودی

دنیا به این خوبی و زیبایی نمی شد

تو قبله ی ما را ترک بردار کردی

کعبه بدون تو که شیدایی نمی شد

زیر سر ایوان زرد توست، ور نه

صحن نجف این قدر رویایی نمی شد

هر کس ندیده عالمی از دست داده

الطاف شاه کرمی از دست داده

سلمانُ منّا اهل بیت جای خود اما

انگار چیز دیگرند این یَمنی ها

از آن زمان که میثمش را دار کردند

از عشق حیدر باب شد بی کفنی ها

جبریل بالش را به عشق تو شکسته

عیبی ندارد دیگر این لطمه زنی ها

در مسجد کوفه نماز ما تمام است

جانم فدای همه ی هم وطنی ها

وقتی علی فرمانده باشد عجبی نیست

از پسرش عباس این خط شکنی ها...

آن جا که محراب علی باشد بهشت است

من تازه فهمیدم دنیا بی تو، زشت است

از اوصیا تا انبیا فاصله ای نیست

از مرتضی تا مصطفی فاصله ای نیست

خالق علی، مخلوق علی، هر دو علی، پس

بین علی، بین خدا، فاصله ای نیست

زهرا علی است و علی زهراست یعنی

اصلاً میان این دو تا فاصله ای نیست

هر چهارده معصوم نور واحدند و

در بین معصومین ما فاصله ای نیست

از سرمدی بودن مولا می شود گفت

از ابتدا تا انتها فاصله ای نیست

بین حرم ها فاصله معنا ندارد

پس از نجف تا کربلا فاصله ای نیست

ارباب، ثارالله وابن ثاره ی ماست

بعد از علی او در قیامت چاره ی ماست

مولا خلاصه می شود در ذوالفقارش

در آن همه مردانگی و پشتکارش

روی تمام پهلوانان هم سفید است

با تکیه بر نام علی و اعتبارش

رنگ گدا هرگز نمی بیند یقیناً

هر جا علی باشد امیر و شهریارش

پشت امیرالمؤمنین همواره قرص است

وقتی که باشد حضرت زهرا کنارش

بَدر و حُنین و خِیبر و احزاب بوده است

تنها کمی از انعکاس کارزارش

خیلی تاسف می خورم همواره دنیا

بد کرده با این چهره های ماندگارش

او را فقط با زورخانه می شناسیم

با این بدی های زمانه می شناسیم

مردانگی از افتخارات علی بود

گمنام بودن از علامات علی بود

پشت عدو بر خاک می زد چون همیشه

یا فاطمه جزو مهمات علی بود

از آن حدیث منزلت فهمیده می شد

پیغمبری هم از مقامات علی بود

با همت سید رضی فهمیده دنیا

نهج البلاغه از بیانات علی بود

با لقمه ای از نانِ جو شمشیر می زد

پرهیزگاری از کرامات علی بود

فهمیده پیغمبر که رب العالمین هم

ص: ۲۹

معراج، دلتنگ ملاقات علی بود

روزی هر روز و شب این مردم شهر

مدیون خیرات و مبرّات علی بود

حال دعایش را کمیل صاحب سرّ

مدیون شب های زیارات علی بود

جنگ جمل را گر که طلحه راه انداخت

چون مشکلش تنها مساوات علی بود

اصلاً سقیفه تا ابد زیر سوال است

زیرا غدیر از احتجاجات علی بود

مظلوم شهر فتنه ها، جانم فدایت

ای تو غریبِ آشنا جانم فدایت

باید علی باشد رسالت پا بگیرد

دین محمد کل دنیا را بگیرد

باید علی بازوی همت را ببندد

تا پرچم اسلام را بالا بگیرد

باید علی بابای این امت بماند

تا دست ما را حضرت زهرا بگیرد

باید علی تا آخرش مظلوم باشد

تا در گلویش خار غم ها جا بگیرد

باید فقط بغض علی در کار باشد

تا فتنه های روز عاشورا بگیرد

باید فقط لعنِ علی در کار باشد

تا از معاویه کسی امضا بگیرد

پس دیگر از آن چشم خون بارش نپرسید

از ناله های این عمارش نپرسید

حرف دل است آمده و رد نمی شود

محسن عرب خالقی

حرف دل است آمده و رد نمی شود

او بوده است پس علی آمد نمی شود

کعبه مکان جلوه ی او باشد و زمان

هرگز به روح جاری او سد نمی شود

صد بار اگر که کعبه شکافد به مقدمش

هرگز ز کار خویش مردد نمی شود

آغوش را برای علی باز کرد و گفت

ص: ۳۰

مولا بیا اگر چه که معبد نمی شود

قرآن بخوان حقیقت قرآن به غیر تو

رحلی به غیر دست محمد نمی شود

ای عقل لقمه قدّ دهانت بگیر، شعر

از چون تویی به وصف علی بد نمی شود؟

جوهر تمام گشت و نشد مدح او شروع

شاعر شکست تا بنویسد نمی شود

تو بارها به جلوه ی پیغمبر آمدی

هر دوره ای به کسوت یک رهبر آمدی

بعد از هزار جلوه ی پیغمبرانه ات

آقا چطور شد که خودت آخر آمدی

آیا برای یاری پیغمبر امین

خورشید من ز مشرق کعبه برآمدی

یا که به عشق دیدن زهرا تو چند سال

قبل از نزول رایحه ی کوثر آمدی

ای ماه چارده چه شد این ماه هفتمین

یک شب تو زودتر ز همیشه درآمدی

فصل بهار آمده تو مثل سال قبل

امسال هم به باغ خدا نوبر آمدی

بالاترین عیار، عیار سرشت توست

یعنی که در تمام خلایق سرآمدی

ای میهمان یک دو شب خانه ی خدا

دیر آمدی اگر چه ولی حیدر آمدی

افتاده ام به گوشه ای از رهگذارتان

اوجم دهید تا که شوم خاکسارتان

اصل و اصالت من از اول اصیل بود

اصلاً خدا سرشته مرا از غبارتان

هر چند دورم از تو، عجیب است، چون دلم

حس می کند نشسته کناری کنارتان

چیزی برای عرضه ندارم به ساحتت

آقا دل شکسته می آید به کارتان؟!

خرما فروش کوچه و بازار می شوم

ص: ۳۱

شاید به جرم عشق شوم سر به دارتان

ای ناشناس نیمه شب کوچه های شهر

یک تکه نان به ما بده از کوله بارتان

میلش دگر به هیچ بهشتی نمی کشد

هر کس نشسته کنج بهشت مزارتان

شرمنده ایم، بی خبریم ای بزرگوار

از آخرین امانتتان، یادگارتان

ای بانی وجود من از ابتدا علی

وی کار من به دست تو تا انتها علی

از باقی سرشت توأم یعنی از ازل

کز خانواده ی توأم ای مرتضی علی

همسایه ی خدایی و در سایه ی شما

پر می کشم به ساحت قدس خدا علی

هر جا که امر می کنی آنجا خوشیم ما

حالا بهشت یا که جهنم، کجا علی؟

خورشید بی تبسم تو نقطه ای سیاه

باغ است بی ترنم تو بی صفا علی

دریاست از لطافت لطف شما لطیف

کوه است از صلابت تو روی پا علی

دریا شدند این همه قطره به عشق تو

مواج و در تلاطم ذکر تو یا علی

کاش در پرتو این ماه بزرگم کنند

مهدی نظری

کاش در پرتو این ماه بزرگم کنند

زیر نور ولی الله بزرگم بکنند

آمدم خاک قدوم شه لولاک شدم

تاکه با نوکری شاه بزرگم بکنند

این مسیری ست که مردان خدا طی کردند

کاش می شد که در این راه بزرگم بکنند

از بزرگان فقط از شأن علی پرسیدم

خواستم عاقل و آگاه بزرگم بکنند

نیتم شیعه شدن بوده نمی خواسته ام

ص: ۳۲

بی علی باشم و گمراه بزرگم بکنند

از پدر مادر خود خواسته ام پای علی

نوکر و ذاکر و مداح بزرگم بکنند

خاک زیر قدم یار شدن خوشبختی ست

شیعهٔ حیدر کرار شدن خوشبختی ست

ساقیا باده ده بوالحسن آمد دنیا

همسر فاطمه آقای من آمد دنیا

مادرش بنت اسد بوده اسد یعنی شیر

شیری از دامن یکٔ شیر زن آمد دنیا

آمده طعم مناجات به لب ها بدهد

یوسفا یوسف شیرین دهن آمد دنیا

صاحب تیغ ولایت اسدالله، علی

کوه ایمان شه شمشیر زن آمد دنیا

مرهبا! تیغ بیانداز بِکَن قبرت را

قاتل تو یل خیبر بِکَن آمد دنیا

هر چه بت بود به یکباره به خود لرزیدند

شاه مردان تبر بت شکن آمد دنیا

عالم عشق پر از نور خداوند شده

فاطمه بنت اسد صاحب فرزند شده

پسری زاده که هر دم ز خدا دم بزند

به رخ دشمن حق سیلی محکم بزند

آنکه در روز ازل مهر رسالت را او...

با دو دستش به سر شانهٔ آدم بزند

جای دارد که به یمن شب میلاد علی

فاطمه بنت اسد طعنه به مریم بزند

شیر حق آمده با دست یداللهی خویش

به سر بیت خدا بیرق و پرچم بزند

جز علی هیچ کسی نیست که در بیت الله

پای بر شانهٔ پیغمبر اکرم بزند

آمده ساقی آن کوثر والایی که

قطره اش طعنه به صد چشمهٔ زمزم بزند

او همانیست که همسفره خاتم بوده

ص: ۳۳

سال ها قبل تر از خلقت آدم بوده

خواهی عاشق بشوی حرف ز دلدار بزن

باده از ساغر مستانگی یار بزن

دوست داری که خدا شاه جهانت بکند

بوسه بر خاک درِ حیدر کرار بزن

روز محشر اگر از هول جزا می ترسی

در قنوت اسم علی را همه دم جار بزن

دوست داری به بهشت ازلی خیره شوی؟

عکس ایوان نجف را سر دیوار بزن

دوست داری که شوی وصلهٔ نعلین علی

باده از جام میِ میثم تمار بزن

یوسفان مشتری عشق علی اند تو هم

با کلاف دل خود سر، سر بازار بزن

سر بازار خریدار علی فاطمه است

شک نکن حیدر کرار علی فاطمه است

کوه اگر خم شود آقا به خدا حق دارد

پیش پاهای تو مولا به خدا حق دارد

زیر نعلین تو ای ماه قمر های جهان

آسمان پا شود از جا به خدا حق دارد

این دم و این نفسی را که تو داری آقا

خادمت گشته مسیحا به خدا حق دارد

یا علی گفت و بیانداخت عصارا موسی

گر مریدت شده موسی به خدا حق دارد

هر کسی دیده تو را عاشق رویت شده است

این میان حضرت زهرا به خدا حق دارد

نام تو قلب شجاعان عرب را لرزاند

پس در آن معرکه سقا به خدا حق دارد

از تب نام تو شیران عرب می لرزند

همه از واژهٔ قتال العرب می ترسند

وای اگر از می کوثر لب خود تر بکنی

بادم فاطمه خون بر دل لشگر بکنی

نظری کن که همه لشگریان می لرزند

نکند آمده ای روی به خیبر بکنی

جامهٔ زرد که پوشیده ای انگار علی

آمدی معرکه را عرصهٔ محشر بکنی

ذوالفقار تو لبش باز شده می خندد

پس تو هم نذر لب و خندهٔ او سر بکنی

تو اراده بکنی عرض و سما لشگر توست

تو بخواهی همه را مالک و بوذر بکنی...

می توانی ولی از لطف فقط خواسته ای

پای تیغت همه را بندهٔ داور بکنی

موقع تیغ زدن عرش کف پای تو بود

به خداوند خدا محو تماشای تو بود

گر چه گویند همه در و گهر می ارزد

من ولی معتقدم دیده تر می ارزد

آن سوی عرش اگر خانهٔ زهرا باشد

پا برهنه همهٔ عمر سفر می ارزد

صاحب خانه اگر ساقی کوثر باشد

ثانیه ثانیه کوبیدن در می ارزد

سر عشاق حلال دم تیغت آقا

پیش تیغ تو که گفت است که سر می ارزد

کاش ما خاک کف پای تو باشیم علی

خاک پای تو به صد خرمن زر می ارزد

بوسه بر خال تو زد خضر که عمرش ابدیست

خال لب تو از سنگ حجر می ارزد

نسل در نسل تو همه نورند سند هم دارم

روی عباس تو آقا به قمر می ارزد

تو اجازه بده در پات فدایی بشوم

پای ایوان طلای تو خدایی بشوم

ساقی رسید پس در میخانه پر شود

ص: ۳۵

محسن حنیفی

ساقی رسید پس در میخانه پر شود

باده بریز باده که پیمانه پر شود

جامی بده، حیاتِ دوباره مرا ببخش

جامی که جان ز حضرت جانانه پر شود

آری علی علی همه را مست می کند

در بین شهر نعره ی مستانه پر شود

سنگم بزن به حبّ علی که ملال نیست

لیلای شهر آمد و دیوانه پر شود

اصلاً تمام بال و پرم پیشکش به او

اطراف شمع از پَر پروانه پُر شود

بالم شده است صید نگاه تو یا علی

مثل ریاح عبد سیاه تو یا علی

باید به پای دار تو ما سر بیاوریم

شاید ز کار زلف تو سر در بیاوریم

باید که خاک کوی تو را در سبو کنیم

سوغاتی از دیار تو، ساغر بیاوریم

وقتی که صحبت از نجف و آن مناره هاست

کم مانده ما ز شوق تو پر در بیاوریم

ما را در آسمان نجف تا که پَر دهی

سجده به خاک مقدم قنبر بیاوریم

شأن غلامی تو همان شأن انبیاست

روشن شود چو رو سوی محشر بیاوریم

انگشتری بده، که سلیمان بنا کنی

یا نسخه ای بده که مسیحا دوا کنی

هر ذره پای بوس تو شد درّ ناب شد

زر نه، ابوذری شده و آفتاب شد

این غوره های ما که به ساغر نمی رسید

در دست تو فشرده شد آن گه شراب شد

بالای تاج و تخت سلیمان نوشته اند

هر کس که شد غلام تو عالیجناب شد

ص: ۳۶

ادعیه ی قنوت نبی با تلاوت-

"یا عالیُ به حق علی" مستجاب شد

وقتش شده است، فدیه بگیری به ذوالفقار

قربانی ات که بیش ز حدّ نصاب شد

سر گر نشد فدای تو سربار می شود

میثم تبار عاقبتش دار می شود

از بس که هست در دل من اشتیاق تو

دیگر نمانده طاقت صبر از فراق تو

درد مرا نگاه مسیحا دوا نکرد

آن مرهمی که کرده به زخمم افاقه، تو

از گوشه ی نگاه تو سلمان درست شد

این شیوه ی تو بوده و سبک و سیاق تو

باید که استحاله شوم، خاک پا شوم

دفنم کنند در نجف تو، عراق تو

باید که حرف از تو و زهرا وسط کشید

تا خوش بیاید این سخنم در مذاق تو

ساقی باده های طهورا نظر نما

ای ایلیای حضرت زهرا نظر نما

باده گاهی ز عنب هست و گهی از رطب است

محمد سهرابی

باده گاهی ز عنب هست و گهی از رطب است

این همان است که در روی تو لب روی لب است

دم کشیدند همه سبزدلان در هیئت

چای سادات اگر سبز نباشد عجب است

جام من هست کنون مثل دو تا عاشق مست

چشمم از باده ی رخسارۀ تو لب به لب است

زلف در زلف و نگه در نگهند اهل نظر

رفتن و آمدن ما به برت شب به شب است

ابرویت حامی فرمان نگاهت شده اند

قتل ما را سر کویت سبب اندر سبب است

ص: ۳۷

شکر فارس چو تجار برم سوی حجاز

فارسی شعر بخوانید که یارم عرب است

خَم ابروی تو انگار خُم وارونه است

فتحه و ضمه تماماً طرب اندر طرب است

بوسه از دور دهم نیست اگر پای سفر

لب ارادت برساند چو قدم بی ادب است

تاک بنشان سر قبرم که مرا روز جزا

چشم امید شفاعت به دخیل عنب است

رنگ افشاندن ما فرصت ابراز نداشت

گر چه هر دیده که عاشق شده فرصت طلب است

ذوالفقار تو دو دم دارد و عیسی یک دم

پس اولوالعزم ز شمشیر تو یک دم عقب است

طفلکْ اشک، چو سر کرد در این تر حالی

جای آن ست که من جان دهم از سر حالی

تو اگر ذوق کنی رنگ فلک می ریزد

کرک و پر از همه ی خیل ملک می ریزد

تو اگر سیزده ماه رجب سبزه شوی

سیزده بار ز اعداد نمک می ریزد

دلم از ریخت که افتاده، دلم را تو نریز

خود به خود چینی ام از رد ترک می ریزد

دهنت بادهٔ "الله معی" می نوشد

لب ما ساغر "الله معک" می ریزد

ذوالفقار تو در آن جا که دهد جولانی

سر چنان ریزه شن از چشم الک می ریزد

ما رسیدیم و بیا، ز سر شاخ بچین

میوه ها را به لب حوض دل کاخ بچین

کن گسیل از پی این سیل سپاهی گاهی

سد معبر بنما بر سر راهی گاهی

ص: ۳۸

من به ایوان طلای تو محک خواهم زد

زرگری نیست کند کفتر چاهی گاهی

در مناجات تو من نیز قد افراشته ام

می دمد بر لب یک چاه گیاهی گاهی

با همه روسیهی زینت رخسار توام

می شود خوبی رخ خال سیاهی گاهی

ظالم آن نیست که سر را بزند بهر گناه

سر زند شه به گدا روی گناهی گاهی

آهِ من رفت نجف تا که طواف تو کند

گردبادی شود از شوق تو آهی گاهی

در محیطی که کنی سجده به خود زاعجازت

بال جبریل بدک نیست به زیراندازت

من نه آنم که ز دربار تو سر بردارم

صنما کی ز قدوم تو گهر بردارم

اعتبار تو به من رفعت دیگر داده

می توانم که کلاهی ز قمر بردارم

دزد مضمون توام دست مرا گر بزنی

دست افتاده به آن دست دگر بردارم

شهر را پر کنم از مرحمت تازهٔ تو

مثل خاشاك جهان را چو شرر بردارم

لن ترانی چو گذاری و ترانی گویی

کوه را با همهٔ ضعف کمر بردارم

ز تو ای شرح قیامت به کجا بگریزم

نشد از روز جزا بار سفر بردارم

ذوالفقار تو در آن جا که دهد شان نزول

سر محال است که دنبال سپر بردارم

جلوه آمادهٔ حُسنیم که تکرار کنی

آن چه با آینه کردی به دیوار کنی

دلم غیر ایوان پناهی نداشت

مجید تال

دلم غیر ایوان پناهی نداشت

دلم زائری بود و راهی نداشت

ص: ۳۹

دلم در بساطش جز آهی نداشت

علی داشت آن را که شاهی نداشت

به دور امیر کرم گشته ام

صد و ده قدم در حرم گشته ام

به او گفتم ای شاه راهم بده

امان نامه ای بر گناهم بده

لیاقت به یک دم نگاهم بده

پناهی ندارم پناهم بده

صدا زد پریشانی ات با علی

اگر خسته جانی بگو یا علی

همین لحظه ها بود پیدا شدم

علی گفتم و از زمین پا شدم

شب و روز حیران مولا شدم

گدا بودم او خواست آقا شدم

دلِ من بدون علی بی کس است

بمیرم ببینم علی را بس است

تحمل به این نور لابد نبود

ترک خوردن کعبه بی خود نبود

و کعبه که جای تَرَدُد نبود

پس این ها همه یک تولد نبود

خدا خواست ثابت کند بر جهان

علی هست یکتاترین در جهان

...

فقیری که انگشتر از او گرفت

سلیمان شد و ذکر یاهو گرفت

زمین تخت او آسمان تاج او

به دوش نبی بود معراج او

اگر مدح او بر لبم جا گرفت

یدالله دستان من را گرفت

به من گفت از مرد خندق بگو

بیا از علیٌ مع الحق بگو

سه بار از نبی اذن میدان گرفت

علی هست پس مصطفی جان گرفت

نبی گفت جانم به قربان او

علی جان من هست و من جان او

علی با خدا و خدا با علی

ص: ۴۰

علی یا خدا گفت، حق یا علی

امیری نداریم الّا علی

اگر ناتوانی بگو یا علی

من مادحِ خورشیدم مست میِ توحیدم

محمود ژولیده

من مادحِ خورشیدم مست میِ توحیدم

شب سرخوشم از باده تا صبح شود عیدم

در این شب رستاخیز دارم ز جهان پرهیز

تصویر لقاء الله ثبت است به تجریدم

من معتکف اویم مشغول هو الهویم

با نغمهٔ یا حیدر تا کعبه خرامیدم

غوغاست طواف من مولاست مطاف من

با چشمِ دلِ عارف در کعبه خدا دیدم

بر پرده بیاویزم از گُرده گنه ریزم

حالی به سبک بالی ست سر تا قدم امّیدم

سرمستِ یداللهم عبد اسداللهم

جز دور و بر مولا بیهوده نجوییدم

با گریهٔ او گریان با خندهٔ او خندان

با ساقیِ میخانه گرییدم و خندیدم

زنهار تَخَیُّل را بگذار تحمل را

با لفظ لسانِ دل دلدار پسندیدم

از هر خَم ابرویش هر پیچش گیسویش

انگار گلی از نو در گلشن او چیدم

ما بی خبران در گِل او معتکف منزل

چون کعبه ای اندر دل نزدیک ترش دیدم

ای قبله گهِ قبله وی سجده گهِ کعبه

در صوم و صلوه عشق خود را به تو سنجیدم

من مدح ولی گویم هر نغمه علی گویم

ذکر علیاً مولا با صوت جلی گویم

در این دل دیوانه بیت الغزلی دارم

از ساقی و پیمانه حرفی ازلی دارم

جزو رجبیّونم مست رطبیّونم

از لعل لب مولا جامی عسلی دارم

چون درّ و صدف پاکم کز خاکِ نجف، خاکم

ص: ۴۱

هم طینت زهرایی هم نور علی دارم

خاک حرمینم من، عبد حسنینم من

اِثنی عشری دینم، الحمد، ولی دارم

اینم قمرِ کامل اینم زهق الباطل

با نغمۀ جاء الحق در سینه دلی دارم

او صاحب دوران است مولا ی رسولان است

تردید اگر باشد در دین خللی دارم

از عالم اَو اَدنی اَسرار خفی امّا

در عالم این دنیا اسرار جلی دارم

فرمانبرِ اللهم حیدر ز ازل شاهم

بر امر اَلستِ او هر لحظه بلی دارم

هم آب حیاتم او، هم نور مماتم او

هم برزخ و هم در حشر شادم که علی دارم

من مدح ولی گویم هر نغمه علی گویم

ذکر علیاً مولا با صوت جلی گویم

فریاد حکیمانه خاموشیِ رندانه

در مکتب مولایم سیری است غریبانه

مولایی و مظلومی یکتایی و محرومی

آن هیبت و این غربت جَهدی است نجیبانه

دنیاست به چشمش خار عقباست به او گلزار

هر رهرو صادق را او رهبر فرزانه

بیدار کند علمش، هشیار کند حلمش

اعجوبهٔ خلقت را خُلقی ست کریمانه

در حرب علی اُسوه، در سلم علی الگو

او راست به هر میدان رفتار حکیمانه

در بندگی اش عاشق در علم و عمل صادق

تیغ دو دَمش خون ریز با شیوهٔ مردانه

با قوم جفا دشمن، مظلوم از او ایمن

با خصم، خشِن امّا، با دوست صمیمانه

هر نیمهٔ شب پنهان بر دوش کِشد اَنبان

تا نان و خورش آرَد بر خوان یتیمانه

شب زاهدِ سجاده روز عارف آماده

شب ذکر مجیب آرَد روز است مجیبانه

عدلش چو یَد و بَیضا فضلش عظمت افزا

دور است غرور و کِبر از صاحبِ این خانه

اسرار نهان نزدش ابرار جهان عبدش

پس بسته چرا دستش بیرون ز حرمخانه

با آن همه آقایی یکتاست به تنهایی

بیتش چو در آتش سوخت شد خانه عزاخانه

او فاطمه را می دید زینب همه را می دید

دنبال امامش داشت فریاد پریشانه

ای منتقم زهرا برگرد از آن صحرا

تا روز فرج داریم آوای غریبانه

من مدح ولی گویم هر نغمه علی گویم

ذکر علیاً مولا با صوت جلی گویم

امشب ای کعبه زیارت کن زیارت کن خدا را

غلامرضا سازگار

امشب ای کعبه زیارت کن زیارت کن خدا را

همچو جان برگیر در بر جان ختم الانبیا را

چشم شو سر تا قدم، بنگر جمال کبریا را

بوسه زن خاک قدم های علی مرتضی را

رکن ارکان الهی نور حسن ابتدا را

پر کن از نور ولایت وسعت ارض و سما را

کعبه! امشب آبرو از مقدم حیدر گرفتی

خانهٔ حقی و صاحب خانه را در برگرفتی

دل به حیدر دادی اما دل ز پیغمبر گرفتی

جاودان مانی که امشب زندگی از سر گرفتی

بلکه آب زندگی از ساقی کوثر گرفتی

ناز کن؛ از خضر هم دیگر مگیر آب بقا را

این محمّد را روان و روح قرآن است کعبه!

این امیرالمؤمنین این کل ایمان است کعبه

این همان حبل المتین این رکن ارکان است کعبه

ص: ۴۳

این به جسم پاک کل انبیا جان است کعبه

میهمانت میزبان ملک امکان است کعبه

می دهد از امر حق روزی تمام ماسوا را

فاطمه! بنت اسد! وصل خداوندت مبارک

بحر عصمت! گوهر بی مثل و مانندت مبارک

نقش لبخند علی بر قلب خورسندت مبارک

عید میلاد یگانه طفل دلبندت مبارک

مادر شیر خدا! میلاد فرزندت مبارک

داده ذات حق به تو آیینهٔ ایزدنما را

فاطمه! بنت اسد! تهلیل گو تکبیر زادی

نیمه شب در جوف کعبه مهر عالمگیر زادی

قل هوالله احد را بهترین تفسیر زادی

دختر شیری و از بهر محمّد شیر زادی

بلکه بر ختم رسل هم شیر هم شمشیر زادی

شیر ده از شیرهٔ جان در حرم شیر خدا را

مادر مولا! نثار خاکت از گردون ستاره

ای سلام الله بر فرزند دلبندت هماره

از حرم بیرون بیا با قرص خورشیدت دوباره

دیده بگشا بین محمّد گشته سر تا پا نظاره

ذکر یا مولاست جاری بر زبانش بی شماره

تا بگیرد در بغل خورشید انوار الهدی را

ای مقام و قدر و اجلال تو از مریم فراتر

ای حریم خاص حق را با قدومت داده زیور

دخت شیر و مادر والا مقام شیر داور!

جان شیرین محمّد را تویی فرخنده مادر

بی قراری می کند بر طفل دلبندت پیمبر

هدیه کن بر مصطفی امروز جان مصطفی را

یامحمّد البشاره! البشاره! جانت آمد

پیش تر از روز بعثت در بغل قرآنت آمد

همدم دیرآشنایم باز در دامانت آمد

آن که صدها بار جان خود کند قربانت آمد

ص: ۴۴

ای فدایت جان خوبان جهان! جانانت آمد

در بغل بگرفته ای روح تمام انبیا را

یامحمّد از تمام عالم خلقت سر است این

یامحمّد تو همانا شهر علمی و در است این

کفو تو، کفو کتاب الله، کفو کوثر است این

فاتح احزاب و بدر و خندق است و خیبر است این

حیدر است این حیدر است این حیدر است این حیدر است این

باز کرده در حضورت پنجهٔ مشکل گشا را

ای به احمد داده جان، آوای قرآنت علی جان!

ای جنان یک شاخه گل از باغ و بستانت علی جان!

ای تو جان مصطفی و مصطفی جانت علی جان!

ای همه اسلام در ایمان سلمانت علی جان!

گرچه قابل نیستم جانم به قربانت علی جان!

بی بهایم، چون شود بخشی بها این بی بها را؟

تو یداللهی و من افتاده ای بی دست و پایم

تو تمام هستیِ هست آفرینی من گدایم

تو امیرالمؤمنینی، من کی ام؟ عبد هوایم

هرکه هستم با همین پروندۀ جرم و خطایم

آشنایم آشنایم آشنایم آشنایم

داشتم پیش از ولادت در دلم مهر شما را

من دهم از دست، دامان تو را؟ هرگز علی جان!

رو کنم یک لحظه بر غیر شما؟ هرگز علی جان!

بی تو رو آرم به درگاه خدا؟ هرگز علی جان!

دامن مهر تو را سازم رها؟ هرگز علی جان!

تو کنی آنی مرا از خود جدا؟ هرگز علی جان!

کس نگیرد جز تو دست «میثم» بی دست و پا را

الله اکبر ای حرم امشب حرم شدی

غلامرضا سازگار

الله اکبر ای حرم امشب حرم شدی

ص: ۴۵

بیش از همیشه نزد خدا محترم شدی

آیینه دار آینه ی ذوالکرم شدی

باغ ارم نه، رشک ریاض ارم شدی

ای زادگاه فاطمه، ای خانه ی علی

پروانه ی تو خلق و تو پروانه ی علی

تبریک ای بتان حرم داوری شدید

امشب به کعبه گرم ثنا گستری شدید

از افترای بت شدن امشب بری شدید

در اشتیاق شیر خدا حیدری شدید

امشب به کعبه اُنس بگیرید با علی

ریزید بر زمین و بگویید یا علی

خورشید سجده بر کره ی خاک می کند

زین سجده فخر بر همه افلاک می کند

دیوار کعبه سینه ی خود چاک می کند

پرواز، روح خواجه ی لولاک می کند

امشب شب ولادت جان محمد است

ذکر علی علی به زبان محمد است

امشب صدای دلکش زمزم علی علی است

امشب سرود عالم و آدم علی علی است

امشب دعای عیسی مریم علی علی است

باور کنید ذکر خدا هم علی علی است

آید صدای زمزمه ی مسجد الحرام

با چار رکن خود به علی می دهد سلام

امشب سرود وحی به تفصیل بشنوید

از جوف کعبه نغمه ی تهلیل بشنوید

تنزیل و قدر و نور به ترتیل بشنوید

بانگ اذان به کعبه ز جبریل بشنوید

بانگ علی علی همه در کعبه سر دهید

میلاد نور را به پیمبر خبر دهید

ای شیر، دخت شیر، زهی شیر داورت

ای کعبه این تو، این گل رخسار حیدرت

ص: ۴۶

داری علی به دامن توحید پرورت

این جان پاک سید بطحاست در برت

هم مام شیر حقی و هم شیر دخت شیر

شیر خدا ز سینه ی پاک تو خورده شیر

ای طلعتت جمال جمیل خدا علی

ای بر تمام خلق خدا مقتدا علی

ای کرده حق به حضرت تو اقتدا علی

ای جان جان، که جان جهانت فدا علی

ای در تمام مُلک خدا ذکر خیر تو

مولود کعبه رکن حرم کیست غیر تو

مرآت حُسن خالق سرمد تویی علی

توحید تو، حقیقت احمد تویی علی

قرآن روی دست محمد تویی علی

حدّت همین که رحمت بی حد تویی علی

قرآن کتاب مدح و خدا مدح خوان توست

جای لب رسول خدا بر دهان تو است

تنها تویی به ختم رسل جان و جانشین

تنها تو را رسول خدا خوانده کل دین

تنها تویی تو دست الهی در آستین

تنها تویی امیر تمامی مؤمنین

تنها تو در، ز قلعه ی خیبر گشاده ای

تنها تو، پا به دوش پیمبر نهاده ای

بازوی دیو نفس که بسته است غیر تو؟

با احمد و خدا که نشسته است غیر تو؟

اصلاب کفر را که گسسته است غیر تو؟

بت های کعبه را که شکسته است غیر تو؟

بر منبر رسول، سلونی تو گفته ای

در بستر رسول، تو تنها تو خفته ای

قرآن نیازمند به نطق و بیان توست

هم تو زبان حقی و هم حق زبان توست

ص: ۴۷

جاویدی و هماره زمان ها زمان توست

خورشیدی و تمام مکان ها مکان توست

وابسته ی ولای تو وابسته ی خداست

مهر تو لطف و رحمت پیوسته ی خداست

تا حشر بوسه های کرامت به دست توست

بالله قسم زمام امامت به دست توست

بیماری و شفا و سلامت به دست توست

روز جزا لوای امامت به دست توست

روزی که خلق ناله ی این المفرّ زنند

حتی رُسل به زیر لوای تو ایمنند

دستی که دامن تو نگیرد بریده باد

قلبی که بی ولای تو باشد دریده باد

سروی که خم نشد به حضورت خمیده باد

هرکس به جز تو دید، ترابش به دیده باشد

وجه اللّهی زمان و مکان غرق نور توست

هر کس که هر کجا بنشیند حضور توست

من کیستم غلام تو یا مرتضی علی

از تشنگان جام تو یا مرتضی علی

مرغ اسیر دام تو یا مرتضی علی

در دام هم به بام تو یا مرتضی علی

نطقم ز کودکی به ثنای تو باز شد

نظمم به نام «میثم» تو سرفراز شد

وقتی غزل به نام تو آغاز می شود

میلاد یعقوبی

تی غزل به نام تو آغاز می شود

درها به روی لوح و قلم باز می شود

تازه شروع قافیه پردازی دل است

وقتی غزل بنام تو آغاز می شود

یک کاروان ملائکه همکار شاعرند

تا اینکه واژه قافیه پرداز می شود

اصلا خدا به شعر علی می کند نظر

ص: ۴۸

چون که همیشه شعر تو ممتاز می شود

مولا محبتم و تمام ارادتم

با گفتن غزل به تو ابراز می شود

ساقی نشسته ام به هوای حواله ای

کافی بود مرا ز شرابت پیاله ای

شعری حواله کن که دلم را تکان دهد

در شعر من حضور خودت را نشان دهد

شعری بده که کار مسیحا دمی کند

گر خوانمش به مرده به او روح و جان دهد

در گفتن و سرودن فضل و کمالتان

در ابتدای راهم و من را توان دهد

من جمکرانی ام دل من پَر کشیده است

شعری بده که بوی امام زمان دهد

آقا سحر شده به موذن اشاره کن

بالای مأذنه برود تا اذان دهد

الله اکبر از قمر نیمه رجب

الله اکبر از پسر نیمه رجب

در دست فاطمه پسری جلوه گر شده

به به پسر نگو قمری جلوه گر شده

همچون صدف که در دل خود پرورش دهد

کعبه شکافته گوهری جلوه گر شده

در خانۀ خدا به خداوند لم یزل

گویا پیمبر دگری جلوه گر شده

بر شهر علم و دانش پیغمبر رئوف

از لطف حق ببین چه دری جلوه گر شده

مادر موحد و پدرش هم که متقی

این خانواده را ثمری جلوه گر شده

کعبه به طوف روی تو احرام بسته است

عمری به شوق دیدنت اینجا نشسته است

خلقت بدون تو که تکامل نداشته

دنیا به عطر و بوی شما گل نداشته

روز تولد تو همان روز ابتداست

در خلق تو خدا که تعلل نداشته

آری دریده پیرهن صبر خویش را

کعبه دگر به سینه تحمل نداشته

آدم هوای وصل تو را کرده، ورنه او

اندر بهشت میل تناول نداشته

تو آمدی که باعث میزان حق شوی

دنیای بی شما که تعادل نداشته

با دست خویش نور تو را حق که آفرید

مهر و محبت تو از آنجا به ما رسید

نگاهی کرد مولا جان گرفتم

یا سر مسافر

نگاهی کرد مولا جان گرفتم

نفس زد با دمش ایمان گرفتم

تکلم کرد و من قرآن گرفتم

و از او درس یک انسان گرفتم

مگر مثل و نظیرش هست هیهات

مگر هست این چنین سرمست هیهات

الا مولود خانه زاد کعبه

سبب ساز طواف آباد کعبه

تو بودی علت ایجاد کعبه

علی پیغام حج و داد کعبه

تویی چون روز روشن تر ز خورشید

خدا را دید هر کس که تو را دید

صراط و محشر و میزان تویی تو

و هم پیدا و هم پنهان تویی تو

مراد و مرشد سلمان تویی تو

عزیز ملت ایران تویی تو

لقب هایت تماما کبریایی

علی اعلا و عالی ایلیایی

به غیر از تو امیر لو کشف کیست؟

طریق و مقصد راه و هدف کیست؟

مسیحا و شهنشاه نجف کیست؟

دلیل مستی و شور و شعف کیست؟

مرا زلف پریشان داده ای تو

دلِ دل مرده را جان داده ای تو

ص: ۵۰

هرآنکس در سقیفه هست پست است

به غیر از جام تو هر مست پست است

به جز تو هرکسی دل بست پست است

ز مهرت آنکه دل بگسست پست است

غلوکاران و منکرهای حیدر

به دوزخ می نشینند روز محشر

تمام پیروان راه حیدر

مطیع و گوش بر فرمان رهبر

همان رهبر که نسلش نسل کوثر

الهی دشمنانش خار و مضطر

بکوش ای دل که دلبر گونه باشی

علی محور وَ حیدر گونه باشی

الا تنها ترین همتای زهرا

امام و دلبر و آقای زهرا

تپش های دل شیدای زهرا

قسم بر ذکر یا مولای زهرا

نگاهی کن غلام بینوا را

و امضا کن برات کربلا را

کعبه اش را خدا چه خوش بو کرد

نوید اطاعتی

کعبه اش را خدا چه خوش بو کرد

باز برگ برنده را رو کرد

صبر کعبه دگر سر آمده است

نکند بوی حیدر آمده است

کعبه بهر ورود او در داشت

ولی از شوق او ترک برداشت

احسن الخالقین عطا کرده

ای پیمبر ببین چه ها کرده

خلق کرده برای تو یاور

اسد الله، مرتضی، حیدر

آمده شاهکار خلقت حق

و تمام جلال و شوکت حق

نقطه ی زیر با بسم الله

اسد الله علی ولی الله

آفریده تو را علی باشی

بر تمام جهان ولی باشی

از دمت آفریده آدم را

ص: ۵۱

حیدری کرده کل عالم را

همسر و مادر تو فاطمه اند

در قیامت شفیعه ی همه اند

آسمان هم به پات برخیزد

از نگاهت بهشت می ریزد

و زمین درخور قدوم تو نیست

چه کسی پی برد که شان تو چیست

پا گذاری به دوش پیغمبر

تو فقط حیدری فقط حیدر

در رکوعت زکات می دادی

فقرا را نجات می دادی

ای که ساقی کوثری حیدر

جانشین پیمبری حیدر

وقت جنگت چقدر زیبایی

همه ی دلخوشی زهرایی

ای ولای تو کل آیینم

من اسیرم، یتیم و مسکینم

دردمندم دوا بده مولا

نجف و کربلا بده مولا

گر زنی مهر برگ نوکریم

تا قیام قیامت حیدریم

نوکری تو افتخار من است

من گدایم علی شعار من است

چه شد که خشت سر خشت چیده شد کعبه

محسن عرب خالقی

چه شد که خشت سر خشت چیده شد کعبه

برای چیست که این قدر کشیده شد کعبه

مگر که؟ از دل این خانه می زند بیرون

که ناز مقدم او آفریده شد کعبه

که آمد و چه شنید و چه گفت می دانی؟

که پیش خلق گریبان دریده شد کعبه

سر هم آمد و دوباره شکافت

که تا قیام قیامت پدیده شد کعبه

درخت بود و پر از میوه های کال اما

ص: ۵۲

علی رسید و سه روزه رسیده شد کعبه

نمونه خط خدا را که دیده است کجاست؟

علی قشنگ ترین دست خط دست خداست

سه روز بر در کعبه نظاره می کردند

دعا برای شکافی دوباره می کردند

منجمین همه مبهوت در پی چاره

توسلی به ضریح ستاره می کردند

دوباره ریخت به هم طرح کعبه و مردم

به سوی مادر و کودک اشاره می کردند

رسید ماه و زلیخائیان ز یوسف ها

به خانه هر چه که بود عکس، پاره می کردند

ز حکم خنده وَ یا گریه های کودکی اش

از آن به بعد همه استخاره می کردند

گشود چشم و زمین را پر از حلاوت کرد

بجای گریه دو سه آیه ای تلاوت کرد

قسم به ذات تو که لایزال می ماند

زبان زمان بیان تو لال می ماند

تو پیر عالم و سلمان چند صد ساله

کنار تو پسری خورد سال می ماند

چنان که آمده ای هیچ کس نیامده است

شکوه آمدنت بی مثال می ماند

به روی سینه ی کعبه اِلی الأبد آقا

نشان آمدنت چون مدال می ماند

در آخر غزل ای پاسخ سئوالاتم

برای من فقط این یک سوال می ماند

از این علی که چنین آمده است در دنیا

چقدر فرق بود تا علیّ عرش خدا

که بود آمد و رفت و کسی نفهمیدش

چه کرد او که بشر چون خدا پرستیدش

صدای ساده ی نعلین پاره اش رفت و

ص: ۵۳

فلک ندید کسی را به گَرد تقلیدش

خدا که گفت علی هست سوره ی اخلاص

خدا که گفت علی هست عین توحیدش

چو دید مژّه ی او را کسی نمی فهمد

به شاخسار زمین دست برده و چیدش

خلاصه خسته شد از نور دل خفاش

علی الصباح پلیدی شکست خورشیدش

به عرش حک شده نامش به نام آب ترین

همین که هست زمین را ابوتراب ترین

اگر چه شیعه ی مانند من فراوان است

کسی که مورد طبع علی است سلمان است

کسی که پای ولایت تمام قد مانَد

کسی که در ره رهبر گذشته از جان است

کسی که مثل علی پیش دشمنان طوفان

کسی که مثل علی پیش دوست، باران است

دعا کنید بصیرت دهد خدا ما را

بصیرت است که میزان کفر و ایمان است

اگر بصیر نباشید بعد پیغمبر

به روی مسند او جایگاه شیطان است

اگر بصیر نباشید باز می بینید

که مثل فاطمه ای پشت درب سوزان است

اگر بصیر نباشی امام بر حق را

به سجده کشته و گویی مگر مسلمان است؟!

اگر بصیر نباشی ببینی آن دم را

که چوب تو به لب قاریان قرآن است

حسین را بخدا بی بصیرتان کشتند

کنار آب لب تشنه بی امان کشتند

ولایت را وضو دادند امشب

غلامرضا سازگار

ولایت را وضو دادند امشب

زبان را ذکر هو دادند امشب

به یمن مقدم مولود کعبه

حرم را آبرو دادند امشب

ص: ۵۴

شب عید امیرالمؤمنین است

علی با رب کعبه هم نشین است

به دور کعبه گردد ماه، امشب

حرم را بخت شد همراه، امشب

همین که زادگاه مرتضی شد

ولادت یافت بیت الله، امشب

خدا بر خلقت خود آفرین گفت

حرم هم یاامیرالمؤمنین گفت

ملایک! کعبه را در بر بگیرید

همه عیدی ز پیغمبر بگیرید

هجوم آرید بر رکن یمانی

مراد خویش از حیدر بگیرید

تماشای رخ حیدر مبارک

طواف جان پیغمبر مبارک

جهان غرق فروغ ابتدا بود

زمین دریای انوار هُدی بود

حرم تا صبح، ذکر یاعلی داشت

علی بود و علی بود و خدا بود

صنم هم ذکر الله الصمد داشت

ندای قل هوالله احد داشت

محمّد! دست عالم گیرت این است

نگهدارندهٔ تکبیرت این است

نه تنها دست و بازو، جان شیرین...

نه تنها شیر تو، شمشیریت این است

خدا داند که این است و جز این نیست

کسی جز او امیرالمؤمنین نیست

حرم آغوش خود را باز کرده

سرود یاعلی آغاز کرده

تماشا کن تماشا کن محمّد

که کعبه تا خدا پرواز کرده

عیان، بی پرده حسن داوری شد

که امشب آفرینش حیدری شد

دلا! امشب خدا را با علی بین

جلال کبریا را با علی بین

محمّد را تماشا در علی کن

تمام انبیا را با علی بین

اگرچه زادگاه او حرم بود

خدا بهر علی آغوش بگشود

خدا در صورت حیدر درخشید

ص: ۵۵

زمین و آسمان را نور بخشید

به دخت شیر، امشب داد شیری

که در آغوش پیغبمر خروشید

زبان بگشود؛ قرآن خواند، تکبیر!

بتان کعبه را لرزاند، تکبیر

فشاند از لعل لب گوهر؛ سخن گفت

ز وحی خالق داور سخن گفت

همان اول که چشم خویش بگشود

فقط با شخص پیغمبر سخن گفت

که یا احمد! منم شمشیر و شیرت

وصی ات، حافظ دینت، وزیرت

خدا بهر تو حیدر آفریده

معین و یار و یاور آفریده

تو را بهر نجات خلق عالم

مرا بر فتح خیبر آفریده

امیرالمؤمنینم؛ شیر حقم

تو دست حق و من شمشیر حقم

تو جانان، جان شیرینت منم من

نگهدارندهٔ دینت منم من

تمام نعمت پروردگارت

کمال دین و آیینت منم من

به بازوی علی حق را نگه کن

احد را بدر و خندق را نگه کن

تو را تیر قضا در شست حیدر

فدایت باد، بود و هست حیدر

علم بر شانهٔ من، حکم از تو

بود شمشیر تو در دست حیدر

نه از خیبر نه از خندق سخن بود

کلید فتح تو در دست من بود

من از آغاز خلقت با تو بودم

چه در جلوت چه خلوت با تو بودم

در اسلاب رسل با هم نشستیم

چه در معنی چه صورت با تو بودم

نه تنها با تو از اول نشستم

همانا تا که هستم با تو هستم

از آن روزی که احمد آفریدند

ص: ۵۶

علی را بر محمّد آفریدند

دو روح آشنا را در دو پیکر

ز یک روح مجرد آفریدند

نه حرفی از زمین نه از سما بود

علی بود و نبی بود و خدا بود

علی! تو هستیِ هست آفرینی

تو هم حقی و هم حق الیقینی

به پیغمبر قسم بعد از محمّد

تو، تنها تو امیرالمؤمنینی

فقط حق تو تنها، این مقام است

لباس نور بر ظلمت حرام است

تو در جسم رسل جانی علی جان

تو توحیدی، تو ایمانی علی جان

به قرآن می خورم سوگند، مولا!

تو قرآنی تو قرآنی علی جان!

عبادت هیزم نار است بی تو

بهشت ار گل دهد خار است بی تو

کتاب الله را جان نیست بی تو

ملک را نیز ایمان نیست بی تو

مسلمان نیستم گر کذب گویم

که سلمان هم مسلمان نیست بی تو

تولا و تبرا هست دینم

بدانید ای همه عالم من اینم

مرا با مهر حیدر آفریدند

ز خاک کفش قنبر آفریدند

زبان میثمی دادند بر من

نفس هایم دمادم یاعلی شد

تمام نخلِ «میثم» یاعلی شد

خدا در کعبه مهمان دارد امشب

غلامرضا سازگار

خدا در کعبه مهمان دارد امشب

حرم در سینه قرآن دارد امشب

زمین خورشیدِ تابان دارد امشب

محمد یک جهان جان دارد امشب

درون بیت جانان دارد امشب

فلک اسرار پنهان دارد امشب

نوشته بر در و دیوار کعبه

که امشب بخت گشته یار کعبه

الا عیدت مبارک باد کعبه

ص: ۵۷

خدا امشب امامت داد کعبه

علی در تو قدم بنهاد کعبه

تولد یافت عدل و داد کعبه

مبارک باد این میلاد کعبه

چه شوری در وجود افتاد کعبه

بتان هم با علی گفتند امشب

سخن ها با علی گفتند امشب

خداوند حرم را مظهر است این

محمد را چو جان در پیکر است این

تمام هستی پیغمبر است این

زمین و آسمان را محور است این

یم و طوفان و موج و لنگراست این

چگویم حیدر است این حیدر است این

تمام افتخار کعبه این است

خدا گفته امیر المؤمنین است

مه برج اسد امشب اسد زاد

اسد آری اسد بنت اسد زاد

ازل را جلوۀ حسن ابد زاد

جمال قل هو الله احد زاد

بگو مرآت الله الصمد زاد

خدارا چشم وگوش و وجه و ید زاد

رخ صاحب حرم تا شد هویدا

حرم گمگشته اش را کرد پیدا

جهان یک سایه از دیوار مولاست

زمان هم مست و هم هشیار مولاست

فضا لبریز از انوار مولاست

حرم محو گل رخسار مولاست

خدا در کعبه مهماندار مولاست

محمد عاشق دیدار مولاست

که دیده بزم الله الصمد را

خدا و حیدر و بنت اسد را

مرا مولا و سرور کیست حیدر

دل و دلدار و دلبر کیست حیدر

امیر داد گستر کیست حیدر

امام عدل پرور کیست حیدر

خدا در کعبه مهماندار مولاست

محمد عاشق دیدار مولاست

ص: ۵۸

علی مرآت رب العالمین است

علی استاد جبریل امین است

علی سرّ خداوند مبین است

علی آئینه ی حق الیقین است

علی مولای اصحاب یمین است

علی کلِّ ولایت کلِ دین است

همین است و همین است و جز این نیست

کسی جز او امیرالمؤمنین نیست

علی ذکر و علی حمد و علی دم

علی بیت و مقام و رکن و زمزم

علی یعنی صراط الله اعظم

علی یعنی کتاب الله محکم

علی یعنی تمام دین آدم

علی یعنی امام کلّ عالم

علی در عالم خلقت یکی بود

محمد هم به مهرش متکی بود

تو در جسم نبی جانی علی جان

تو اصل اصل ایمانی علی جان

تو روحِ روح قرآنی علی جان

تو نوح نوح طوفانی علی جان

تو میزانی تو فرقانی علی جان

تو روز حشر سلطانی علی جان

لوای حمد در دست تو با شد

تمام حشر پابست تو باشد

تو جا بر دوش پیغمبر گرفتی

تو دَر از قلعِۀ خیبر گرفتی

تو از عمر دلاور سر گرفتی

تو چون جان، مرگ را در بر گرفتی

تو از ختم رسل کوثر گرفتی

تو دل از انبیا یکسر گرفتی

تو قاتل را ز رأفت شیر دادی

تو خصم خویش را شمشیر دادی

تو روی خاک معراج نمازی

تو بال طایر راز و نیازی

تو دردئ عالمی را چاره سازی

تو وقت جانفشانی پیشتازی

تو دل بشکستگان را دلنوازی

ص: ۵۹

تو بین انبیاء نشکفته رازی

اگر چه با خلایق زیستی تو

خدا می داند و بس کیستی تو

به جز تو کیست با آن اقتدارش

زند وصله به کفش وصله دارش

فلک حیران چشم اشکبارش

ملک مبهوت برق ذوالفقارش

شود خورشید گردون خاکسارش

کند اشک یتیمی بیقرارش

فدای لطف و احسانت علی جان

که میثم شد ثنا خوانت علی جان

دل پر از شوکت و فرّ شد، شب میلاد علی

محمد جواد غفورزاده (شفق)

دل پر از شوکت و فرّ شد، شب میلاد علی

میوه ی صبر ظفر شد، شب میلاد علی

فرشی از بال ملک، روی زمین گستردند

آسمان زیر و زبر شد، شب میلاد علی

سبز پوشان فلک، خنده کنان می گفتند

شب عشاق، سحر شد شب میلاد علی

دل که با یاد علی، گرد جهان می گردید

راحت از رنج سفر شد، شب میلاد علی

تا سحر زمزمه ی ناد علی، بر لب داشت

هر که زین مژده خبر شد، شب میلاد علی

چه مبارک سحری بود که هر بنده ز خود

تا خدا راه سپر شد شب میلاد علی

سرو توحید ،که سر به فلک افراخته بود

قد برافراشته تر شد، شب میلاد علی

مطلع الفجر هدایت، ز افق سر زد و گفت

لیلهالقدر دگر شد، شب میلاد علی

نور جاوید ولایت، به نبوت پیوست

صحبت از شیر و شکر شد، شب میلاد علی

نخل ایمان عدالت، که برومندی یافت

ص: ۶۰

سبز از این راهگذر شد شب میلاد علی

کعبه تنها صدف بود که در قلب کویر

دامنش حِجر و حَجَر شد شب میلاد علی

زمزم از زمزمه ی نام علی شد شیرین

ناودان زمزمه گر شد، شب میلاد علی

تازه شد بار دگر، شیوه ی ابراهیمی

سهم بتخانه تبر شد، شب میلاد علی

دید بت ها همه در قبضهٔ این بت شکن است

کعبه آینده نگر شد شب میلاد علی

کعبه میقات دل انگیز خدا جویان بود

قبله ی اهل نظر شد، شب میلاد علی

بسکه تأثیرپذیر است از این مژده (شفق)

صاحب حسن اثر شد شب میلاد علی

رطب لعل لب یار چشیدن دارد

ناصر شهریاری

رطب لعل لب یار چشیدن دارد

در پس پرده رخ یار چه دیدن دارد

در هوایی که در آن بوی علی می آید

سنگ هم گر بزند باز پریدن دارد

جام اگر پر شود از باده ناب علوی

لب ِ تشنه پی این جام دویدن دارد

باده از کوثر اگر باشد و ساقی حیدر

منت حیدر کرار کشیدن دارد

" اشهد ان علیا ولی الله " آری

صد و ده مرتبه این نام شنیدن دارد

می زند مرغ دل امشب ز سر شور و شعف

بوسه ای بر ترک کعبه و بر صحن نجف

امشب از عالم بالا خبری می آید

در پی تیرگی شب سحری می آید

هر کسی ز عالم بالا اثری می خواهد

گو بیاید که ز بالا اثری می آید

ص: ۶۱

حرم کعبه ترک خورد و بهم باز آمد

همه گفتند که او از چه دری می آید؟

به خدا آینه آمد به جهان روی علی

که از آن ناحیه خیر البشری می آید

"چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی "

که در آن بر همه عالم پدری می آید

به دل اهل ولا عشق علی پا برجاست

به خدا در دو جهان پرچم حیدر بالاست

ای کعبه امشب ناز کن بر آسمان ها و زمین

محمد فردوسی

ای کعبه امشب ناز کن بر آسمان ها و زمین

از این که داری در بغل مرآت ربّ العالمین

ای مولد شیر خدا، ای رشک فردوس برین

وقت طواف روی حق، همراه جبریل امین

برگو به آواز جلی تحمید خود را این چنین

(لبّیک) ای جان جهان، مولا امیرالمؤمنین

در اعتکاف عاشقی، از یار استقبال کن

حجّت قبولِ حق شده، ای کعبه امشب حال کن

بت های کعبه بشنوید آمد خلیل بت شکن

احیاگر دین خدا ممدوح ذات ذو المنن

پرچم به دوش قافله یار نبی مؤتمن

در هر زمان و هر مکان آگه ز اسرار و علن

اوصاف او از حد برون مدحش فراتر از سخن

خُلقش حسن، خویش حسن، فرزند نیکویش حسن

از هیبت شیر خدا روی زمین افتاده اید

همراه کلّ انبیا ذکر علی سر داده اید

ای فاطمه بنت اسد، الحق که شیر آورده ای

فرمانروای معرکه، شیر دلیر آورده ای

بر خاتم پیغمبران امشب وزیر آورده ای

ص: ۶۲

بر آسمان ها و زمین خیر کثیر آورده ای

بر شیعیان مرتضی امشب امیر آورده ای

بر آفتاب انبیا ماه منیر آورده ای

بازوی ختم المرسلین،جان رسول است این پسر

ابن عم و داماد او، زوج بتول است این پسر

ذکر زمین و آسمان،حیدر امیرالمؤمنین

ذکر همه پیغمبران، حیدر امیرالمؤمنین

ذکر لب پیر و جوان، حیدر امیرالمؤمنین

ذکری که می بخشد توان، حیدر امیرالمؤمنین

ذکری که باشد جاودان، حیدر امیرالمؤمنین

ذکری که شد اکسیر جان، حیدر امیرالمؤمنین

ذکر امیرالمؤمنین ذکر تمام ماسواست

هم ذکر کل ماسوا هم ذکر زیبای خداست

ای فاتح بدر و حنین،سردار خیبر یا علی

ای آن کسی که خفته ای جای پیمبر یا علی

یار ضعیفان جهان، خصم ستمگر یا علی

بر قلب دشمن می زنی همواره آذر یا علی

در جنگ خندق ضربه ات افضل ز محشر یا علی

آری فقط مخصوص تو شد نام حیدر یا علی

با رقص شمشیرت علی، دشمن فراری می شود

هر ضربه ای که می زنی آن ضربه کاری می شود

با چرخش چشمان تو دوزخ گلستان می شود

با یک نگاهت ذرّه هم مهر درخشان می شود

عقل بشر از درک تو همواره حیران می شود

یوسف اگر بیند تو را در چاه پنهان می شود

آدم به حقّ نام تو مشمول غفران می شود

نوح نبی با حرز تو ایمن ز طوفان می شود

عیسیَ بن مریم با دمش دم از تو هر دم می زند

ص: ۶۳

موسی به ذکر "یا علی" پا در دل یم می زند

خورشید و ماه آسمان یک پرتویی از نور تو

دریای غفران الهی تا ابد منشور تو

آغوش گرم مصطفی گردیده امشب طور تو

هستی سلیمان جهان، خلق دو عالم مور تو

ایجاد می گردد عدم آقا به یک دستور تو

هر ذرّه در عالم بود فرمانبر و مأمور تو

مهرت شده گنجینه ی ما، یا امیرالمؤمنین

حکٌ شد به روی سینه ی ما، یا امیرالمؤمنین

گر چه گنهکار و بدم امّا خریدارم شدی

دیدی غمین و بی کَسم، شمع شب تارم شدی

مشکل گشای عقده های این دل زارم شدی

در راه پُر پیچ و خم دنیا نگهدارم شدی

نازل شدی امشب طبیب قلب بیمارم شدی

با لطف خود در این سرای بی کسی یارم شدی

ای مأمن بیچارگان، الحق تویی خیر کثیر

من سائل کوی توأم یا مرتضی دستم بگیر

عالم امشب به علی می نازد

غلامرضا سازگار

عالم امشب به علی می نازد

آدم امشب به علی می نازد

همگان دور حرم می گردد

حرم امشب به علی می نازد

لوح از نام علی زینت یافت

قلم امشب به علی می نازد

آسمان سوده جبین بر خاکش

کعبه گردیده گریبان چاکش

زهی از دامن آباد حرم

پیر خلقت شده نوزاد حرم

یک علی در نگهش جلوه کند

هر که هر لحظه کند یاد حرم

علی از روز ازل بود علی

پس بگو آمده میلاد حرم

حرم از خاک علی خلق شده

ص: ۶۴

او ز نور ازلی خلق شده

مکه شد غرق تجلای علی

کعبه محو قد و بالای علی

به همه خلق بگویید: خدا

گشته مشتاق تماشای علی

حرم الله سراپا شده چشم

دوخته چشم به سیمای علی

چار ارکان حرم زوارش

محو دیدار شده هر چارش

این همان جان رسول الله است

جان و جانان رسول الله است

نه فقط قاری قرآن گشته

بلکه قرآن رسول الله است

دست و شمشیر خدا در پیکار

شیر غران رسول الله است

احد و بدر و جمل پا بستش

علم فتح خدا در دستش

در تن ختم رسل تاب علی است

همه تاریکی و مهتاب علی است

وسعت ملک الهی بحری است

که در این بحر درّ ناب علی است

ناصر دین خدا، یار رسول

فاتح خیبر و احزاب علی است

مهر او دین رسول الله است

جان شیرین رسول الله است

رکن ارکان هدا کیست؟- علی

صورت و چشم خدا کیست؟- علی

آنکه در بستر پیغمبر خفت

جان خود کرد فدا، کیست؟- علی

آنکه با دست یداللهی او

عمرو افتاد ز پا، کیست؟- علی

همه عالم به علی می نازد

گو: خدا هم به علی می نازد

علی از روز ازل حیدر بود

با خدا همدم پیغمبر بود

از زمانی که زمان خلق شده

هر زمان او به زمان رهبر بود

به همه عالم خلقت سوگند

که علی از همه عالم سر بود

آنکه ز آغاز ولی بود ولی

ص: ۶۵

به خدا شخص علی بود علی

به خدا دین خدای متعال

به تولای علی یافت کمال

گر نخوانم ز علی کامم تلخ

گر نگویم ز علی نطقم لال

با علی بخت حقیقت در اوج

بی علی روح عدالت پامال

مهر او گر نبود توشهٔ راه

همه طاعات گناهند گناه

روح من مرغ لب بام علی است

کوثر جان من از جام علی است

روز محشر چه هراسم ز جحیم

آتش خشم خدا رام علی است

بهترین ذکر علی نام خداست

بهترین ذکر خدا نام علی است

نام او زینت باب الله است

مهر او روح کتاب الله است

ای خداوند و خدا را بنده

ای به تیغ تو عدالت زنده

بندهٔ پیشتر از بگذشته

حجهالله پس از آینده

مهر، تا بندهٔ کوی تو نشد

در سماوات نشد تابنده

دهر ظرف کرم توست علی

حشر، زیر علم توست علی

ای در آغوش الهی جایت

بر سر دوش محمّد پایت

تو که هستی؟ تو که هستی؟ مولا

که فداییت شده زهرایت

تو خدا نیستی اما ز خدا

گشته لبریز همه اعضایت

نه فقط سینهٔ ما از تو پر است

وسعت ملک خدا از تو پر است

تو ز مخلوق سری یا حیدر

نَفسِ پیغامبری یا حیدر

بشر و این همه آثار خدا

تو چگونه بشری یا حیدر

عمر تو بیشتر از ارض و سماست

تو به آدم پدری یا حیدر

ص: ۶۶

آدم از خاک رهت آدم شد

تا علم در همهٔ عالم شد

ای معطر ز گلت آب و گلم

نامت آوای طپش های دلم

من و مدح تو خدا می داند

از تو تا صبح قیامت خجلم

من چراغ همه جا خاموشم

آتشی ده که کنی مشتعلم

خود ز پروندهٔ خود آگاهم

هر چه ام «میثم» این درگاهم

یا زادگه علی بود بیت الله

حبیب الله چایچیان(حسان)

محسن عرب خالقی

یا زادگه علی بود بیت الله

از کثرت اشتیاق، دیوار شکافت

تا این که ره وصال گردد کوتاه

مهمان چو در آغوش حرم جای گرفت

افکند خدای پرده بر سِرُّالله

در بسته و دیوار به هم آمده بود

جمعی همه خیره گشته بر آن درگاه

از راز و نیاز بنده و معبودش

در خلوت آن خانه نشد کس آگاه

در باز نشد گر چه بسی کوشیدند

هر دیده به صد سوال می کرد نگاه

هر جا سخن از قصه بیت الله بود

افتاد حکایت حرم در افواه

نومید شدند و مات و حیران ماندند

تا باز مگر خدای بگشاید راه

تا این که به پیش چشم حیرت زدگان

دیوار شکافت بار دیگر ناگاه

از بیت خدا برون یدالله آمد

لاحولَ و لا قوهَ إلّا بالله

شد حبس نفس ها چو جمالش دیدند

تا آینه گَرد غم نگیرد از آه

با بنتِ اسد خود اسدالله آمد

از بیت احد مهر درآمد با ماه

بوسند خلایق حجرالاسود را

ص: ۶۷

چون یاد کنند از آن خط و خال سیاه

خاموش حسانا که مقام است بلند

ترسم بود این گفته کوتاه گناه

دنیای بی امام به پایان رسیده است

محسن عرب خالقی

دنیای بی امام به پایان رسیده است

از قلب کعبه قبله ایمان رسیده است

از آسمان حقیقت قرآن رسیده است

شأن نزول سوره «انسان» رسیده است

وقتش رسیده تا به تن قبله جان دهند

در قاب کعبه وجه خدا را نشان دهند

روزی که مکه بوی خدای اَحَد گرفت

حتی صنم به سجده دم یا صمد گرفت

دست خدا ز دست خدا تا سند گرفت

خانه ز نام صاحب خانه مدد گرفت

از سمت مستجار، حرم سینه چاک کرد

کوری چشم هر چه صنم سینه چاک کرد

وقتی به عشق، قلب حرم اعتراف کرد

وقتی علی به خانه خود اعتکاف کرد

وقتی خدا جمال خودش را مطاف کرد

کعبه سه روز دور سر او طواف کرد

حاجی شده است کعبه و سنت شکسته است

با جامه ی سیاه خود احرام بسته است

از باغ عرش رایحه نوبر آمده ست

خورشید عدل از دل کعبه بر آمده ست

از بیشه زار شیر شجاعت در آمده ست

حُسن خدای عزّوجل حیدر آمده ست

جانِ جهان همین که از آن جلوه جان گرفت

حُسنش «به اتفاق ملاحت جهان گرفت»

ای منتهای آرزو، ای ابتدای ما!

ای منتهی به کوچه ی تو ردّ پای ما!

ای بانی دعای سریع الرّضای ما!

پیر پیمبران، پدری کن برای ما!

لطف تو بوده شامل ما از قدیم ها

دستی بکش به روی سر ما یتیم ها

پشت تو جز مقابل یکتا دو تا نشد

تیر تو جز به جانب شیطان رها نشد

حق با تو بود و لحظه ای از تو جدا نشد

خاک تو هر کسی که نشد کیمیا نشد

ای شاه حُسن! با تو «گدا معتبر شود»

آری! «به یُمن لطف شما خاک زر شود»

ای ذوق حُسن مطلع و حُسن ختام ما!

شیرینی اذان و اقامه به کام ما!

تا هست مُهر مِهر تو بر روی نام ما

«ثبت است بر جریده ی عالم دوام ما»

این حرف های آخر شعر است و خواندنی است

پای تو هر کسی که نماند نماندنی است

کعبه امشب در تو مرآت هوالله آمده

غلامرضا سازگار

کعبه امشب در تو مرآت هوالله آمده

آفتاب طلعت معبود با ماه آمده

روح شو سر تا قدم آغوش جان را باز کن

خانه زینت کن که صاحب خانه از راه آمده

با تمام رکن هایت ذکر یا حیدر بگو

صبح امیدت در آغوش سحرگاه آمده

خشت خشت کعبه را آید به گوش این زمزمه

مادرِ جان محمّد اُدخلی یا فاطمه

الله الله ای حرم امشب تماشایی شدی

بود قدرت گم ولی امشب شناسایی شدی

با امیرالمؤمنین از انبیا و اولیا

دل ربودی همچنان گرم دل آرایی شدی

نور زهرا ریخته از عرش اعلا بر سرت

پای تا سر غرق در انوار زهرایی شدی

فاطمه، روشنگر اهل یقین آورده ای

ص: ۶۹

مرحبا با خود امیرالمؤمنین آورده ای

ای حرم! مرآت رب العالمین است این پسر

جان احمد، روح قرآن، رکن دین است این پسر

ظاهراً یک کودک نوزاد می بینی ورا

در حقیقت مرشد روح الامین است این پسر

مؤمنین از چار سو دور حرم گردید جمع

ای همه مؤمن امیرالمؤمنین است این پسر

دیده روشن ای حَجر ای حِجر ای رکن ای مقام

یک صدا با همدگر گویید یا حیدر سلام

می رود امشب به بام آسمان نور از حرم

با گل لبخند روید جای گل، حور از حرم

کوه های مکه بگرفتند ذکر «یا علی»

در زمین برخواسته تا آسمان شور از حرم

تا خدا از میهمان خود پذیرایی کند

ای همه اهل حرم دور از حرم دور از حرم

کعبه می گوید که دور کعبه را خلوت کنید

حلقه حلقه با هم از مولا علی صحبت کنید

سنگ های مشعر امشب ذکرشان«یا حیدر» است

هم صفا هم مروه امشب سعیشان با حیدر است

چار رکن کعبه افتادند بر پای علی

در درون بیت حتی ذکر بت ها حیدر است

نقش بسته روی هر سنگ حرم با خط نور

میهمان ذات پاک حق تعالی حیدر است

خالق دادار خلوت کرده امشب با علی

یا علی و یا علی و یا علی و یا علی

کعبه سینه چاک کن تا حیدر آید از حرم

جان ختم المرسلین با مادر آید از حرم

مرتضی از کعبه می آید برون باور کنید

روی دست آمنه، پیغمبر آید از حرم

گر نبودی کفر، می گفتم به جرأت این کلام

ص: ۷۰

در لباس بنده حی داور آید از حرم

اهل مکه وجه رب العالمین را بنگرید

مؤمنین روی امیرالمؤمنین را بنگرید

عیسی مریم بیا جان پیمبر را ببین

چشم شو سر تا قدم روح مصور را ببین

مریم امشب بوسه بر گیر از جبین فاطمه

عزت اقبال آن فرخنده مادر را ببین

فاطمه بنت اسد امشب شدی ام الاسد

برفراز دست، شیر حی داور را ببین

می سزد امشب به کعبه ناز بر مریم کنی

ناز بر آدم فروشی، فخر بر عالم کنی

یا محمّد یا محمّد! جان جانت آمده

ای سراپا روح، میلاد روانت آمده

ذوالفقار نصرتت گردیده بیرون از غلاف

همره بنت اسد شیر ژیانت آمده

جانشین و بن عم و فرماندهٔ کل قوا

سید و مولای کل خاندانت آمده

اذن ده تا از دهان گوهر فشاند در برت

گرچه خود قرآن بوَد قرآن بخواند در برت

ای سراپا عضو عضوت آیت محکم علی

مهر تو آب حیات عالم و آدم علی

هم تو خود عبد رسول الله خواندی خویش را

هم خداوندیت داده خالق عالم علی

جز تو و احمد که یک جانید با هم در دو تن

انبیا آرند در پیش جلالت کم علی

پیشتر از صبح خلقت با محمّد زیستی

ای علی گر تو محمّد نیستی، پس کیستی؟

گر نمی دیدم که پیشانی نهادی بر زمین

فاش می گفتم خدایی یا امیرالمؤمنین

هر که هستم هر چه هستم، مهر تو دین من است

دین همین است و همین است و همین است و همین

ص: ۷۱

دوستت دارم اگر سرتا به پا آلوده ام

دامن آلوده ام دیدی دلم را هم ببین

نیت و تکبیر و تسبیح و قیام من تویی

گر به دوزخ هم روم گویم امام من تویی

تو کریم عالم استی و کرامت حق توست

اختیار نار و جنت در قیامت حق توست

دستگیری از تمام انبیا و اولیا

چون کنی در عرصهٔ محشر اقامت حق توست

گر هزاران بار غصب امامت حق توست

غاصب حق تو می داند امامت حق توست

جانشین هر دو دنیایی رسول الله را

نسبت هارون به موسایی رسول الله را

چه شوی خانه نشین، چه برکشی تیغ از نیام

چه بری نان یتیمان، چه به کف گیری زمام

به خدا و انبیا و اولیای او قسم

تو امامی تو امامی تو امامی تو امام

تو امیرالمؤمنینی یا امیرالمؤمنین

جز به تو نام امیرالمؤمنین باشد حرام

ذکر آدم، ذکر خاتم، ذکر عالم، نام توست

خواندم و دیدم تمام نخل «میثم» نام توست

ماهِ مولا شد حدیث طیر را با ما بخوان

سید رضا موید

ماهِ مولا شد حدیث طیر را با ما بخوان

در ولایش آشنا و غیر را با ما بخوان

در توسل شبّر و شبّیر را با ما بخوان

«یا مَن أرجوهُ لکلِّ خیر» را با ما بخوان

با نمازی، با دعایی از گناهانت برآی

هم چنان بنت اسد بر درگه یزدان درآی

دانهٔ اشکی چنان آیینه صافت می کند

سوز آهی محرم بزم عفافت می کند

رو به مسجد کن ببین رحمت طوافت کند

ص: ۷۲

ذات حق دعوت برای اعتکافت می کند

معتکف در مسجد آن چه دید جز آن جا نبود

اعتکاف هیچ کس چون مادر مولا نبود

مادری کاو را ببخشد عالیِ اعلی علی

پیش کعبه کس نداند حال او الّا علی

می رسد بر گوش جانش نغمه های یا علی

اعتکافش در حریم کعبه باشد با علی

چون سر آمد اعتکافش، عشق شد هم دوش او

تا برآمد آفتابی بود در آغوش او

ای حرم در باز کن جانانه را در بر بگیر

تیرگی بس، شمع با پروانه را در بر بگیر

چون صدف این گوهر یک دانه را در بر بگیر

خانه را بگشا و صاحب خانه را در بگیر

در ز دیوار حرم وا کن، به مردم در ببند

خود کمر در خدمت این کودک و مادر ببند

ای حرم! غسل زیارت کن جمالش را ببین

چهره ی چون ماه و ابروی هلالش را ببین

خط بکش بر روی بت ها و خط و خالش را ببین

بر سر دست رسول الله مقالش را ببین

کز زبور و مصحف و تورات ای جان جهان!

هر چه فرمایی بخوانم، گویدش قرآن بخوان

چون به رخسار پیمبر چشم حیدر باز شد

از نگاهش عقده ی غم به پیمبر باز شد

شهر علم مصطفی(ص) را بر جهان در باز شد

حجت داور لبش با نام داور باز شد

ای حریم کعبه! بشنو، این ندای دلنشین

آیه های مؤمنون را از امیرالمؤمنین

اختیارش با خدا و عالمش در اختیار

مرد میدان های علم و حلم و مجد و افتخار

ص: ۷۳

ما عاشقیم و تا به قیامت یگانه ایم

سید محمد حسینی

ما عاشقیم و تا به قیامت یگانه ایم

ما از ازل برای ابد عاشقانه ایم

ما موج می زنیم به طوفان عاشقی

دریای احمریم ولی بی کرانه ایم

آواره ایم خانه به دوشیم بی کسیم

ما چون کبوتریم که دنبال لانه ایم

دلبر نگاهمان نکند گریه می کنیم

چون خواب کودکانه پی هر بهانه ایم

حتی برای بودن ما آیه آمده است

ماها یتیم و سائل این آستانه ایم

ما را خدا ز خاک بنی هاشم آفرید

پس تا ابد برای همین جاودانه ایم

با عشق می پریم پر و بالمان دهید

اشکی برای گریه امسال مان دهید

گنبد نشان بده که برایت کبوتریم

جلد حرم شدیم برای تو می پریم

ما مومن نفوذ نگاه شما شدیم

یک لحظه بی نگاه شما باز کافریم

دور از شما شمایل مرداب می شویم

وقتی کنار دست شماییم کوثریم

تو مالکی و ما همگی بنده توایم

تو حیدری و ما همه از نسل اشتریم

تبعیدی توایم به صحرا رسیده ایم

آقا اگر قبول کنی ما ابوذریم

یک شب به قوم و خویش خودت سر نمی زنی

دینی اگر حساب کنی ما برادریم

بالا پریده ام پر و بال مرا بچین

خیلی بزرگمان بکنی تازه نوکریم

ما سائلیم وقت رکوعت رسیده ایم

انفاق کن ولی خدا یا اباالکریم

ما بنده زاده ایم تو چاکر قبول کن

از نسل قنبریم تو قنبر قبول کن

ص: ۷۴

غم در کنار چشم شما شاد می شود

یعنی خرابه ها به تو آباد می شود

دنیا به یمن روی شما در تحرک است

حتی نسیم هم ز شما باد می شود

چشمت خم شراب ولی کندوی عسل

باده فروش عشق تو قنّاد می شود

آواز خوان دکّه خیاطی محل

با یک نفس ز کام تو ارشاد می شود

هر کس اسیر عشق تو بود است یا علی

از قید و بند عالمی آزاد می شود

شاگرد روز اول درس محبتت

با اولین کلام تو استاد می شود

با یک اشاره ات همه شمشیر می کشیم

وقتی که پیر حضرت مقداد می شود

حالا مرید صبر توام یا باالحسن

ای پیر درد و غصه و غم یا ابالحسن

ای کعبه از حضور شما مفتخرترین

مکه به یمن شخص شما معتبرترین

کعبه برای روی شما سینه اش شکست

تو قلب شهر مکه شدی یا جگرترین؟

قبل از نزول، ترجمه مومنون شدی

در آیه های حضرت حق مستقرترین

پیروز تا همیشه هر غزوه احد

ای سینه ات برای محمد سپرترین

از بس علاقه داشت محمد به روی تو

داماد او شدی و برایش پسرترین

هر روز ما برای شما جشن می شود

هر روز ما برای شما ای پدرترین

آواره بوده اند چه بسیار در پی ات

ما هم برای عشق شما در به در ترین

امشب بیا و آیه ای از مومنون بخوان

حزب خدا شدی و هم الغالبون بخوان

توحید نهد در دل کعبه قدم امشب

غلامرضا سازگار

توحید نهد در دل کعبه قدم امشب

بت ها همه گشتند به تعظیم، خم امشب

ارکان حرم دور حرم ذکر گرفتند

در کعبه فتاده است به سجده صنم امشب

بر گوش رسد زمزمه چشمه ی زمزم

تا صبح زند از اسدالله دم امشب

تبریک بگویید به کعبه که دوباره

گردیده به میلاد علی محترم امشب

تا فاطمه ی بنت اسد در حرم آید

ای اهل حرم دور شوید از حرم امشب

پیدایش سیمای خداوند مبارک

بر کعبه تماشای خداوند ، مبارک

امشب حرم از عرش سرافراز تر آمد

در بیت خدا روی خدا جلوه گر آمد

شمشیر خدا شیر خدا حیدر کرار

یا حامی جان بر کف پیغامبر آمد

یا آمنه ی بنت وهب زاده محمد

یا فاطمه ی بنت اسد را پسر آمد

یا فاتح بدر احد و خیبر و احزاب

یا شیر حق از بیشه ی فتح و ظفر آمد

ای بیت خدا روی خداوند مبارک

ای ختم رسل جان عزیزت به بر آمد

در کعبه ندا می رسد از خالق سر مد

میلاد علی باد مبارک به محمد

بت های حرم سوره ی توحید بخوانید

در مقدم مولا دُر تهلیل فشانید

میلاد علی را همه تبریک بگویید

از بنت اسد عیدی خود را بستانید

با دست علی تا به روی خاک بیفتید

در کعبه بمانید بمانید بمانید

ص: ۷۶

امشب همه دور اسد الله بگیرید

از جانب ما نیز سلامش برسانید

با حمد حق از حلقه ی تهمت به در آیید

با مدح علی آتش دل را بنشانید

با دیدن آن قامت و آن طلعت نیکو

فریاد برآرید هوالحق و هو الهو

کعبه همه سر تا قدم آغوش گشوده

یا اینکه خدای حرم آغوش گشوده

الله که با دیدن توحید مجسم

در دامن کعبه صنم آغوش گشوده

میلاد علی آمده و عید کرامت

بر شیعه ی مولا ، کرم آغوش گشوده

دیگر نهراسد کسی از آتش دوزخ

زیرا که ریاض ارم آغوش گشوده

تا بنت اسد با اسدش از حرم آید

پیغمبر اکرم زهم آغوش گشوده

با جام ولایت شده سرمست محمد

دل داده به شوق علی از دست محمد

سر تا به قدم گشته نبی چشم که باید

از کعبه برون بنت اسد با اسد آید

تکبیر بگویید که آن چشم خداوند

چشمی به گل روی محمد بگشاید

تکبیر بگویید که با خواند قرآن

هم جان نبی بخشد و هم دل برباید

تکبیر بگویید که مولا علی آمد

تا زنگ غم از قلب محمد زداید

تکبیر بگویید که با حسن خدایی

امروز خدا را به محمد بنماید

احمد به بغل آنچه که بایست گرفته

یا جان خودش را به سر دست گرفته

از خالق دادار بپرسید علی کیست

از احمد مختار بپرسید علی کیست

جز شخص علی شخص علی را نشناسد

ص: ۷۷

از حیدر کرار بپرسید علی کیست

در غزوه ی بدر و احد و خیبر و احزاب

از تیغ شرر بار بپرسید علی کیست

از چاه و شب و نخله ی خرما و بیابان

از شمع شب تار بپرسید علی کیست

شمیر به دشمن دهد و شیر به قاتل

از قاتل خونخوار بپرسید علی کیست

آیینه ی ذات ازلی را چه بخوانند

خلقت همه مانند علی را چه بخوانند

آیینه معبود علی بود علی بود

سر منشاء هر جود علی بود علی بود

رکن و حرم و حجرو صفا مروه و مسعا

سجده علی و ساجد و مسجود علی بود

هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن

هم شاهد و مشهود علی بود علی بود

بعد از همه ایجاد علی هست علی هست

پیش از همه موجود علی بود علی بود

روزی که نه روز و نه شبی بود به عالم

والله علی بود علی بود علی بود

با این همه عبد است خدا نیست خدا نیست

عبدی که زمعبود جدا نیست جدا نیست

او کیست زکات است و صلات است و صیام است

تکبیر و رکوع است و سجود است و قیام است

سوگند به قرآن که علی بعد محمد

بر خلق امام است امام است امام است

دوزخ به محب وی و جنت به عدویش

والله حرام است حرام است حرام است

سنی اگر انصاف دهد لحمك لحمی

در بحث تمام است تمام است تمام است

ص: ۷۸

من حیدریم حیدری ، اینم به همه عمر

پیوسته مرام است مرام است مرام است

روزی که در ایجاد نه آب و نه گلم بود

او از کرم خویش خریدار دلم بود

در بیشه سبز نبوی شیر علی بود

بر فرق ستمکاران شمشیر علی بود

تا سینه بیداد گران را بشکافد

در ترکش تقدیر خدا تیر علی بود

قرآن کریمی که به دوران نبوت

با نطق محمد شده تفسیر علی بود

نفس است که بندد همه را در غل و زنجیر

مردی که ورا ست به زنجیر علی بود

تهلیل برآید که تهلیل جز او نیست

تکبیر بگویید که تکبیر علی بود

واللهِ همین است همین است همین است

تا دین خدا هست علی رهبر دین است

ای پیش قدت کعبه برافراشته قامت

ای یافته زینت به وجود تو امامت

در سایه توحید تو توحید سرافراز

از بازو و شمشیر تو دین یافت سلامت

تو با حق و حق دور تو گردیده هماره

امروز نه ، فردا نه ،که تا صبح قیامت

از ما همه در محضر تو عجز و توسل

از تو همه درباره ی ما لطف و کرامت

این کل بهشت است که در حشر گذارند

پیشانی ما را به ولای تو علامت

مرغ دل ما ساکن بام حرم تو است

آیین علی دوستی ما کرم تو است

من کیستم ؟ عالم به تولای تو نازد

حور و ملک ،آدم به تولای تو نازد

ص: ۷۹

هم موسی عمران به ولای تو کند فخر

هم عیسی مریم به تولای تو نازد

زهرا به فدای تو کند جان گرامی

پیغمبر اکرم به تولای تو نازد

قرآن شده در مدح و ثنای تو مزین

زیرا که خدا هم به تولای تو نازد

با الله قسم لطف و عطایت نشود کم

بگذار که میثم به تولای تو نازد

بگذار که تا هست به لب نطق و بیانم

پیوسته شود مدح تو جاری به زبانم

حریم کعبه را بنگر، که دارد منظری جالب

حسان

حریم کعبه را بنگر، که دارد منظری جالب

ملائک با ادب استاده، صف در صف به هر جانب

زمین همواره کسب نور اگر از آسمان می کرد

بود نور زمین امشب، به نور آسمان غالب

همان کو جذبه مهرش، مدار کهکشان ها شد

کنون بر قبله گاه دل، شهاب حسن او ثاقب

یدالله و امین الله و سر الله می آید

که شد میلاد مسعود علی بن ابی طالب

چه مهماندار و مهمانی، چه دلداری چه جانانی

همه جان ها بدو قربان، همه دل ها به او راغب

بدون حبّ او ایمان، به دل ها ره نمی یابد

بدون عشق او انسان ز کوثر کی بود شارب؟

خدای او نمی خواهد، عبادت بی مودّت را

که اجر مصطفی در هر عبودیّت بود واجب

علی ایمان علی قرآن علی در هر عمل میزان

علی بر انس و جان شاهد، علی روز جزا حاسب

به خلوتگاه الاّ هو، صراط مستقیم است او

ص: ۸۰

ولای او بود شرط قبول توبه تائب

حریم کعبه همچون جسم بی جان بود پیش از این

خدا از نفخه رحمت، دمیدش روح در قالب

حریم کعبه پیش از این که بی نام و نشان بودی

ز لوح یا علی امشب معیّن شد و را صاحب

امیر المومنین فاروق و صدّیق است القابش

نباشد سارق القاب او، جز کافری کاذب

علیٌّ حبّه جنّه امام الانس و الجنّه

قسیم النّار والجنّه نبی را اوّلین نایب

نگر بر بت شکن حیدر، به روی دوش پیغمبر

بود یک روح و دو پیکر، عیان زین منظر جالب

اگر مظلوم شد قرآن، بود مظلوم اول او

که خود معنای قرآن است و قرآن را بود کاتب

علی پیروز میدان ها، علی شبگرد ویران ها

علی ما فوق انسان ها علی مطلوب هر طالب

شگفت از قدرت صبرش که پیش چشم عین الله

حریم عصمت اله را بسوزاندی یکی غاصب

حسانا پرده از این راز عالم سوز بردارد

چو آید حجّت آل محمّد، مهدی غایب

مدح

چیزی به جز نامت برای ما سند نیست

علی اکبرلطیفیان

چیزی به جز نامت برای ما سند نیست

جز حرف عاشق هیچ چیزی مستند نیست

این خانه لو رفته ست در جمع گدایان

اینجا کسی که دست خالی میرود نیست

بیچاره ای دیدم نشسته در مسیرت

بیچاره جز اینجا که جایی را بلد نیست

گیرم بخواهم بشمرم فضل علی را

اندازهٔ فضل و کراماتش عدد نیست

وقتی شنیدم مادر شیر است نامش

ص: ۸۱

فهمیدم اصلا فاطمه، بنت اسد نیست

به وصف ذاتش آیه ای نزدیکتر از

این آیه های قل هو الله احد نیست

این قلب من میل نجف دارد دوباره

راهی برای این دلی که میطپد نیست؟

ما تجربه کردیم چندین بار، دیدیم

پشت در این خانه هم انگار بد نیست

این آبروداری که ماها میشناسیم

هرچه بلد هست آبروریزی بلد نیست...

پیغمبران عرش نشین در تحیُرند

وحید قاسمی

پیغمبران عرش نشین در تحیُرند

بر ساحتِ مقام شما غبطه می خورند

نوح نبی برایِ مدارایِ سرنوشت

بر بادبانِ کشتیِ خود «یاعلی» نوشت

نور محبت تو به یونس حیات داد

او را ز دخمه ی دلِ ماهی نجات داد

موسی برای معجزه ی ادعای خویش

با ذکر «یاعلی» به زمین زد عصای خویش

داوود اگر صدایِ خوشی دارد از شماست

او ذاکر بزرگترین هیئتِ خداست

لقمان نشست محضرتان و فخیم شد

او پایِ منبر سخنانت حکیم شد

یعقوب با توسلِ بر تو شفا گرفت

بر چشم، خاکِ پایِ تو را توتیا گرفت

یوسف اگر ز چاهِ حسادت رهیده شد

با یک نخ از عبایِ تو بیرون کشیده شد

باد صبایِ مُلک سلیمان، شمیم توست

قالیچه ی پرنده ی او هم گلیم توست

ذکرلبانِ صالح و ادریس یا علی ست

پیر طریقِ بندگی أنبیا علی ست

عبد دربار توام، بنما نگاهی یا علی

مهدی علی قاسمی

عبد دربار توام، بنما نگاهی یا علی

بنده ی زار توام ، بنما نگاهی یاعلی

ص: ۸۲

دستهایم را بگیر از روی لطف ای ذوالکرم

کلبِ دربار توام ، بنما نگاهی یاعلی

سرپرستی کرده ای بر این گدایت در عوض...

...من فقط عار توام ، بنما نگاهی یاعلی

حتم دارم که میایی و مرا هم می خری

بین بازار توام ، بنما نگاهی یاعلی

هرکه آمد در نجف از هیبتت در سجده رفت

ساجدِ خوار توام ، بنما نگاهی یا علی

کاش روزی را ببینم ، که چو میثم آخرش...

...بر سر دار توام ، بنما نگاهی یاعلی

فاطمه کرده مرا دیوانه ی کوی حسین

بر سر کار توام ، بنما نگاهی یاعلی

تا دم مرگم دو چشمم بر در است و منتظر...

...بهر دیدار توام ، بنما نگاهی یاعلی

روزگارم با غلامی علی سر می شود

علی اکبر لطیفیان

روزگارم با غلامی علی سر می شود

هر که را دیدم علی را دیده نوکر می شود

بنده زاده بنده ای دارم که دارد مثل من

چاکری از چاکران کوی حیدر می شود

جای آن دارد بگیرم حلقه دارش کنم

حلقه ای را که ز گوش بندگی در می شود

شان او را نه قلم کافی ست نه دفتر نه فهم

شان سلمانش فقط صدجلددفتر می شود

نفس مثل خیبر است و هیچکس فتاح نیست

فتح این قلعه فقط با دست حیدر می شود

یا که اول هست و آخر نیست یا بالعکس آن

این چه موجودی ست هم اول هم آخر می شود

از همینجا میشود فهمید-با مهر علی-

ص: ۸۳

عاقبت این عاقبتها خیر یا شر می شود

محضر یاد علی و محضر "نادعلی"

هر که آدم میشود ازاین دو محضر می شود

ذات فیاض "امین الله" "امینی" پرور است

هر که شد خورشید ذاتا ذره پرور می شود

قدر زر را زرگر شناسد قدر زهرا را علی

علتش این است داماد پیمبر می شود

بیشتر کار برادر را برادر میکند

حق بده پس باتو پیغمبر برادر می شود

کار خیر ما کنار حب تو میایستد

دوبرابر, سه برابر....صد برابر می شود

معجزات چشمهایت خلق صاحب معجزه ست

دلدل ات رد میشود سنگ همه زر می شود

تو میان خانه هم باشی همه ذبح تواند

تو به خیبر هم نیایی فتح خیبر می شود

هر یک از پیغمبران اول میاید محضرت

با تو بیعت میکند بعدا پیمبر می شود

دوستی از دوستان دوستان تو اگر

در جهنم هم که باشد آخرش در می شود

طفل خود را بر سر شانه نجف آورده ام

کودک است امروز, در آینده قنبر می شود

این زمین خاصیتش این است قیمت میدهد

سنگ را اینجا بیندازند گوهر می شود

زان طرف سنگ نشانی هم ندارد فاطمه

زین طرف دارد کف صحن تو مرمر می شود

"باز با....." نه , باز اینجا با کبوتر میپرد

شاه اینجا همنشین چند نوکر می شود

حال من چون حال بیماری است زیر دست تو

هر چه بدتر میشود انگار بهتر می شود

ذوالفقاری که حق به لب دارد

ص: ۸۴

قاسم صرافان

ذوالفقاری که حق به لب دارد

روح از مشرکان طلب دارد

ذوالفقاری که برق تا می زد

لشکری صف نبسته جا می زد

شکل لا بود و از فنا می گفت

با علی بود و از خدا می گفت

تا که در دستهای حیدر بود

صحنه ی رزم، روز محشر بود

تیغ در پنجه های حیدر گشت

یک نفر آمد و دو تا برگشت

تیغش از بس سبک رها شده بود

تن دوان بود و سر جدا شده بود

تن دوان بود و بی خبر که چه شد؟

در هوا گیج مانده سر که چه شد؟

تا علی عزم سر زدن کرده

ملک الموت هم کم آورده

ضربدر بین ضربه ها می زد

اینچنین سر دو تا دو تا می زد

با هم افتد دو سر، نگو لاف است!

کمترش پیش حیدر اسراف است

شیر مست است و تیغ در دستش

جام در دست و عشق سر مستش

شور مولاست این ولی از توست

فاطمه! مستی علی از توست

«یا علی» گفته عشق در آغاز، تا که این قدر ماندگار شده

قاسم صرافان

«یا علی» گفته عشق در آغاز، تا که این قدر ماندگار شده

هر کسی با ابوتراب نرفت، به هوا رفته و غبار شده

کعبه برخاست احترام کند، لب گشوده ست تا سلام کند

او هم از سینه چاکی ش پیداست که به عشق شما دچار شده

کاش می شد که در سکوتی ژرف به تماشا نشینمت اما

چه کنم با لغات مستی که در صف ذهن من قطار شده

ص: ۸۵

عشقِ مالک، امیرِ عماری، طعم شیرینِ درد تماری

آن یکی زیر سایه ات سردار، این یکی پیر سر به دار شده

نظرت ذره را ابوذر کرد، عشق را اعتبار قنبر کرد

کوه زر شد دل ابوذرِ تو، قنبرت شاه تاجدار شده

عَمرو! پیکار با حریفان، نه، پهلوان! کشتن ضعیفان، نه

مردن آنهم به دست های علی ست که برای تو افتخار شده

لرزه بر قامت زمین انداخت، پای تا در رکاب زین انداخت

دشت لرزید، همه فهمیدند، میر بر مرکبش سوار شده

هر کسی سر به عاشقی نسپرد، مرده است و دوباره خواهد مرد

هر کسی عشق در دلش خشکید، قسمتش تیغ آبدار شده

همه را بی قرار کرده علی، با دو تیغش دو کار کرده علی

دشمنش سهم ذوالفقار شده، دوست با ابرویش شکار شده

یا دلم می شود علی آباد، یا خرابات، هر چه بادا باد!

مست، جان را به جام می بازد، عاشقان! نوبت قمار شده

زر بگیرند کاش دستش را آن که این قدر خوب سنگم زد

ابروی راستم شکست آری! در عوض شکل ذوالفقار شده

بوی عطر علی ست می آید، این جوانمرد کیست می آید؟

شال سبزش به عاشقان فهماند: نو بپوشند، نوبهار شده

جان ما جانانه ما را آبرو بخشیده است

ولی الله کلامی زنجانی

جان ما جانانه ما را آبرو بخشیده است

این دل دیوانه ما را آبرو بخشیده است

باب شه باز است، مهمان می پذیرد،خوب و زشت

لطف صاحب خانه ما را آبرو بخشیده است

دست رد کی می زند بر سینهٔ سینه زنان

ص: ۸۶

رأفت شاهانه ما را آبرو بخشیده است

دور شمع حُسن مولا، سوختن آداب ماست

شیوهٔ پروانه ما را آبرو بخشیده است

با امیدی در ردیف تشنگان کوثریم

ساقی و پیمانه ما را آبرو بخشیده است

جرعه نانوشیده بانگ عاشقی سر داده ایم

نعرهٔ مستانه ما را آبرو بخشیده است

یا علی ما را سفارش کن به دلبندت حسین

عشق این دردانه ما را آبرو بخشیده است

سرّ توحید احمدی این ست: که علی را فقط خطاب کند

قاسم صرافان

سرّ توحید احمدی این ست: که علی را فقط خطاب کند

عرصه ی جنگ هم که تنگ شود روی حیدر فقط حساب کند

آی مرحب! برو کنار بایست، هدف انگار کندن در نیست

شیر حق این چنین که می غرّد آمده قلعه را خراب کند

روح انگار روح تازه گرفت، آمد از فاطمه اجازه گرفت

تا که در عرش، عکسِ حیدر را درِ قلعه به دست قاب کند

با دَم یا علی به هر دو دَمش، با هجوم سریع و پشت همش

ذوالفقار برهنه کاری کرد، ملك الموت اعتصاب کند

می پری آن طرف سواره، ولی عمرو! آن سوی خندق است علی

جنگجویی ندیده ام چون تو سوی مرگش چنین شتاب کند

دلت از او شنید و نرم نشد؟ پیش خورشید بود و گرم نشد؟

پس لب ذوالفقار او تنها می تواند تو را مجاب کند

فرق او را شکافتی، بشکاف! مُحرِم است او و خواست قبل طواف

در وضویش به رسم عاشق ها روی خود را به خون خضاب کند

ص: ۸۷

تیغ بر عمرو، پهلوان حیدر آن چنان زد که حضرت داور

ضربه ی روز خندقِ او را، بهترین ضربه انتخاب کند

در میان عرب خبر پیچید، در دلش هر مبارزی فهمید

خاک خود را به باد خواهد داد رزم اگر با ابوتراب کند

همه دیدند امیر می آید زودتر از غدیر می آید

کی شود یک امینیِ دیگر شرح آن ضربه را کتاب کند؟

بیشتر بین عاشقانِ علی، حرف سلمان و مالک است ولی

رقص خرمافروش بر سرِ دار، دل ما را همیشه آب کند

بعد یک عمر ذکر یا حیدر مطمئنیم ساقی کوثر

به دل کوزه گر می اندازد خاک ما ساغر شراب کند

قلب ما در لحد که می بویند، به رقیب و عتید می گویند

بنده ی حیدرند بگذارید او بیاید خودش حساب کند

شعرم از برق ذوالفقار رسید، روشن و گرم و بی قرار رسید

تا به ذره نگاه یار رسید، می رود کار آفتاب کند۱

شعر شمعی برای تو که نشد، قد گلدسته های تو که نشد ۲

شادم اما، مگر شنیده کسی شاعرش را علی جواب کند؟

×××

۱- (به ذره گر نظر لطف بوتراب کند / به آسمان رود و کار آفتاب کند)

۲-اشاره به زمزمه ساده و خالصانه شمع سازی که مورد عنایت مولا قرار گرفت:

شمع می سازم برایت یا علی / قد این گلدسته هایت یا علی

بود نام ایزد تعالی علی

سید محمد علی ریاضی یزدی

بود نام ایزد تعالی علی

تقدس علی و تعالی علی

به خط خدا صدر لوح قضا

ص: ۸۸

بود طوق زرین طغری علی

در آن حد که ممکن به واجب رسد

کسی را ندیدند الا علی

به هنگام اعجاز موسی به مصر

درخشید از دست موسی، علی

چه نام علی زیور نام هاست

بود سر تعلیم اسما علی

توان دید روی خدا را به خواب

شبی گر در آید به رؤیا علی

اگر سجده بردند جمعی غلات

به آن مظهر ذات یکتا علی

خدا را بخوانید روز شمار

به اسمی ز اسماء حسنی علی

خطائی اگر رفت معذور دار

به آن وجه عالی و اعلی علی

همه بندگانیم خسرو پرست

بود شاه ما در دو دنیا علی

نه امروز میزان اعمال اوست

که میزان عدل ست فردا علی

ز اوج فصاحت چو وحی خدا

نه همدوش دارد نه همتا علی

ز رحمت فشاند به پای یتیم

سرشگی چو عقد ثریا علی

حدیثی نوشتند با خط زر

به دیباچهٔ مدح مولا علی

که گفتیم با هم رسول خدا

به وقت خداحافظی یا علی

پیمبر ز معراج چون بازگشت

بفرمود سر مگو یا علی

مسیحا اگر مرده را زنده کرد

دمد جان به انفاس عیسی علی

ز هیبت شکافد دل شیر را

به تیغ دو دم روز هیجا علی

نماز از علی رنگ جاوید یافت

که زد رنگ خون بر مصلا علی

محمد چو مرآت ذات خداست

محمد نما شد سراپا علی

بدوشی که مهر نبوت زدند

ص: ۸۹

به امر نبی می نهد پا علی

خراباتیان راست پیر مغان

به میخانهٔ عشق مینا علی

گره گر به کارت زند روزگار

بگو یا علی، تا کند وا علی

علی شهر علم نبی را در است

خرد قطره ای هست دریا علی

گذاریم پا بر سر آفتاب

بگیرد اگر دستی از ما علی

«ریاضی» توسل بجو تا کند

در آئینهٔ جان تجلی علی

ستاره خاک نشینِ درِ سرای علی ست

حمید رمی

ستاره خاک نشینِ درِ سرای علی ست

ستاره هیچ، که عالم به زیر پای علی ست

ملائکه همه انگشت بر دهان دارند

در آن زمان که صدای خدا صدای علی ست

قنوت نافله هایش ستون عرش خداست

که عرش محو تمنای ربنای علی ست

عدالتی که پس از او به زیر خاک افتاد

به دست صاحب الامر است، او به جای علی ست

تمام آن چه که آورده حضرت احمد

فقط به نام علی و فقط برای علی ست

خدا به وقت شهادت حرم برایش ساخت

تمام خاک نجف، خاک کربلای علی ست

علیِّ عالی اعلاست حضرت حیدر

بهشت گوشه ای از صحن با صفای علی ست

قسم به حق که خدا خون بهای کرب و بلاست

امام کرب و بلا، خون و خون بهای علی ست

اَلا محب علی پیرو ولایت باش

که پای رهبرمان روی جای پای علی ست

تمام قافیه هایم فدای نامش باد

که بیت آخر این شعر، ابتدای علی ست

ص: ۹۰

(اسیر) هر چه که گفتی اگر چه تکراری ست

تمام، ذره ای از قوس حرف یای علی ست

من ار به قبله رو کنم، به عشق روی او کنم

فؤاد کرمانی

من ار به قبله رو کنم، به عشق روی او کنم

اقامهٔ صلوه را به گفتگوی او کنم

گر از وطن سفر کنم سفر به سوی او کنم

ز حج و بیت بگذرم طواف کوی او کنم

کز احترام مولدش حرم شده است محترم

الا که رحمت آیتی ز رحمت علی بود

همه کتاب انبیا حکایت علی بود

بهشت و هر چه اندر او عنایت علی بود

اجلّ نعمت خدا ولایت علی بود

در این ولا بگو نعم، که هست اعظم نعم

شهی که از لسان او خدا کند خطاب را

به حکم او به پا کند قیامت و حساب را

به حبّ و بغض او دهد، ثواب را عقاب را

منزّه است از آن که من بخوانم آن جناب را

خدیو دولت عرب امیر کشور عجم

ببخشد از تبسّمی، وجود ممکنات را

ستاند از تکلّمی قرار کائنات را

ز لطف و قهر می دهد حیات را ممات را

اگر ز حال ما سوا بگیرد التفات را

به یک اشاره می زند بساط کون را به هم

بهشت را بهشته ام، بهشت من علی بود

علی ست آن که از رخش بهشت منجلی بود

به غیر، دیده داشتن، نشان احولی بود

کسی ست عاشق ولی که ناظر ولی بود

ص: ۹۱

به دست دیگران دهد کلید گلشن ارم

به زندگی از آن خوشم که زندگی ست داد او

بدان امید جان دهم که جان دهم به یاد او

به عیش و طیش و نیک و بد، خوشم در انقیاد او

الا مراد عاشقان همه بود مراد او

چه در تعب چه در طرب چه در نعم چه در نقم

تو ای علی مرتضی که نفس پاک احمدی

چو نفس پاک احمدی ظهور ذات سرمدی

ز هر علل منزّهی ز هر خلل مجرّدی

به ظاهر محمدی تو باطن محمّدی

نبی به جسم ظاهرت خطاب کرده ابن عم

بر بلندای فلک ذکر ملائک یا علی ست

سید حسن خوشراد

بر بلندای فلک ذکر ملائک یا علی ست

هر که گوید یا علی، در روز محشر با علی ست

در طواف کعبه گر با دیده ی دل بنگری

هر طرف آئینه ای باشد کزان پیدا علی ست

گر خدا خوانم علی را، کفر باشد کفر محض

به که گویم المثنای حق یکتا علی ست

ای یهودی، ای مسیحی، ای مسلمان، ای فلان!

رکن کعبه، چلچراغ مسجد الاقصی علی ست

در شب معراج احمد نور از لب نور بود

دید در افلاک، ماه لیله الاسرا علی ست

مردگان دم می گرفتند ز عیسای مسیح

غافل از آن که مسیحای دو صد عیسی علی ست

اوست سرّ اسم اعظم، واقف است او بر امور

راز پنهان در عصای پنجه ی موسی علی ست

با علی بودن علو و عزت و آزادگی ست

ص: ۹۲

جبرئیل عرش را استاد بی همتا علی ست

خواستگاران فراوان داشت دخت مصطفی

از خدا دستور آمد همسر زهرا علی ست

بر فراز آسمان ها هم حکومت حق اوست

حاکم و فرمانروای عالم بالا علی ست

قدرت کل دُوَل، از ناخن او کمتر است

امپراطور بلند آوازه ی دنیا علی ست

از غدیر خم چه می دانی؟، نمی دانی بدان

بعد پیغمبر امام و رهبر و مولا علیست

ای که هی دم می زنی از اولی و دومی

بشنو ای ابله، ولی مسلمین تنها علی ست

اوست باب الّه، باب العشق، باب المعرفت

شیعیان باب گرام زینب کبری علی ست

تا ابد پروندهٔ شیعه بدون خدشه است

قاضی دیوان کیفر، صاحب الامضاء علی ست

باز مرا سوی لبِ خُم کشید

قاسم صرافان

باز مرا سوی لبِ خُم کشید

قصه ی دریا به تلاطم کشید

آمد و طوفان من آغاز شد

باز دری رو به دلم باز شد

ساقی افلاک! سلامٌ علیک!

ای پدر خاک! سلامٌ علیک!

وای اگر باز جوابم دهی

شعر بخوانم، تو شرابم دهی

دست تو را عشق که بالا گرفت

دست تو نه دست خدا را گرفت

بر نکش از چهره تو کامل نقاب

تا نپرستند تو را بوتراب!

روح امین پیش تو پر باز کرد

با تو محمد سخن آغاز کرد

نوح شده غرق تو ای ناخدا

کشتی او را برسان تا خدا

قطره تو را دیده و دریا شده

ص: ۹۳

«خاک ضعیف از تو توانا شده»

بَه! بِه تو و تیغ بلاجوی تو

شیری و شیران همه آهوی تو

بر سر ذوق آمده پروردگار

بس که می آید به تو این ذوالفقار

کار هزار آیت اعظم کنی

گوشه ی ابرو تو اگر خم کنی

ای خط توصیف تو بی خاتمه

جلوه ی ظاهر شده ی فاطمه

اول و آخر سر یک موی تو

ظاهر و باطن تو و بانوی تو

کشتی خلقت به هدف می رسد

تا که به ایوان نجف می رسد

در بیابان طلب یک العطش گوی تو خضر

صائب تبریزی

در بیابان طلب یک العطش گوی تو خضر

در حریم قدس یک پروانه ات روح الامین

موجه ای از ریگ صحرایت صراط المستقیم

رشته ای از تار و پود جامه ات حبل المتین

بهترین خلق بعد از بهترین انبیا

ابن عم مصطفی داماد خیرالمرسلین

نقطه ی بسم اللهی فرقان موجودات را

در سواد توست علم اولین و آخرین

چون لباس کعبه بر اندام بت، زیبنده نیست

جز تو بر شخص دگر نام امیرالمؤمنین

گر ما با علی باشیم در دنیا علی با ماست

ولی الله کلامی زنجانی

اگر ما با علی باشیم در دنیا علی با ماست

نه تنها اندر این دنیا که در عقبا علی با ماست

علی با حق و حق با او گواهم پنح دم یا هو

به ابجد سیر کن تا بنگری معنا، علی با ماست

مسیح از مرتضی پرسید راه آسمان ها را

ص: ۹۴

بگو بر پیروان مکتبِ عیسی علی با ماست

ز لطفش نامه اعمال شیعه می شود اصلاح

علی پرونده ها را می کند امضا، علی با ماست

خروشان موج در پیش و از طوفان چه می ترسی

بگو یک یا علی و بگذر از دریا علی با ماست

تعال الله ولایت بر سر ما سایه گسترده

تو بنشین مدعی در سایهٔ طوبا علی با ماست

شهیدان بر در و دیوار این کاشانه بنوشتند

قسم بر همت مردانهٔ زهرا علی با ماست

به عالم تا قیامت کشور ما ناز خواهد کرد

و بر این ناز می نازیم چون مولا علی با ماست

دل اهل ولا را گر هزاران بار بشکافی

در او بینی نوشته با خط خوانا علی با ماست

به شیطان بزرگ و کوچک دوران بگو ما را

هراسی نیست از تهدید امریکا علی با ماست

به کعبه زاده شد تا قبلهٔ دل ها شود حیدر

قسم بر احترام مسجد الاقصی علی با ماست

دعای اعتکاف مادرش شد مستجاب آن شب

شنید از هاتف غیبی، مکن پروا علی با ماست

شب معراج طاها مرتضی را در فلك می جست

ندا آمد حبیب ما بیا بالا علی با ماست

"کلامی" با علی بودن به محشر عالمی دارد

بگو ای دل مکن اندیشهٔ فردا علی با ماست

رمز حیات، قبضه شمشیر مرتضاست

یاسر حوتی

رمز حیات، قبضه شمشیر مرتضاست

هفت آسمانیان، همه تسخیر مرتضاست

قرآن؛ زلال آینه، تصویر ناب؛ اوست

هر آیه آیه؛ آینه، تفسیر مرتضاست

ص: ۹۵

جنات عدن، روضه رضوان، بهشت قرب

در سایه سار شاخهٔ انجیر مرتضاست

این که خدا به دیده مردم بزرگ شد

تأثیر جاودانه تکبیر مرتضاست

صبرش شبیه ضربه خندق ستودنی ست

آری؛ بقاء شیعه به تدبیر مرتضاست

سلطان عشق..! حضرت والا مقام ها...!

تسلیم تو، شکوه تمام سلام ها

ای میوه رسیده باغ خدا علی

آب و غذای سفره اهل ولا علی

بدر و حنین و خیبر و خندق که جای خود

تنزیل آیه های علق در حرا ... علی

سّر عظیم لیله الاسراء؛ عروج بود

من نفْس ظاهری محمد الی...علی

تفسیر ناب سوره توحید ؛ می شود...

...تلخیص در عبارت یک جمله "یا علی"

با نوح و با کلیم و مسیحا و با کلیم

هر جا تو دیده می شوی در هر کجا علی

تو در کمال مطلق و انسان کاملی

در مشکلات سخت؛ تو حلّ المسائلی

چیزی شبیه رایحه ای می وزید و رفت

شب ها به شانه؛ نان و رطب می کشید و رفت

افسوس قدر و منزلتش را نداشتند

تا در جوار کوثر خود آرمید و رفت

زهرا همان علی و علی نیز فاطمه است

شکر خدا فراق به پایان رسید و رفت...

مردی که شاهد صدمات مدینه بود

یک روز مرد... و در سحری شد شهید رفت

گر چه کنار بسترش از مردها پر است

اما؛ دریغ محسن خود را ندید و ... رفت

غیر از علی به عام امکان مدار نیست

ص: ۹۶

خلقت بدون اسم علی استوار نیست

جوشد ز سینه حب ولای تو یا علی

محمود ژولیده

جوشد ز سینه حب ولای تو یا علی

پیچیده در صدام صدای تو یا علی

هرگز بدون حب تو آدم نمی شدم

مسجود خلقتم به ولای تو یا علی

تصویر تو به سینه ی ما نقش بسته است

مائیم و مهر و عشق و صفای تو یا علی

از زادگاه حضرت تو قبله ی نماز

وی انبیا جمله گدای تو یا علی

نفسم بدون نور تو ابلیس می شود

با تو شود انیس خدای تو یا علی

بالای دست های من امشب فرشته ها

پر می کشند زیر لوای تو یا علی

امشب فرشته های مقرب دعا کنند

شاید کشند پر به هوای تو یا علی

بی نام تو جواب مرا هم نمی دهند

حتی به لیل قدر خدای تو یا علی

ای فاتح بزرگ شب بدر مصطفی

گوید خدا سلام و ثنای تو یا علی

طوفان برای توست نسیمی نشاط بخش

شب سائل نسیم صبای تو یا علی

دست فلک به پای رکابت نمی رسد

دشمن کجا و سرعت پای تو یا علی

از تیغ بدر خون ابو جهل می چکد

این هم یکی از معجزه های تو یا علی

امشب که دشمنت به سزای عمل رسد

لبخند فاطمه است سزای تو یا علی

معراج هم به زلف ولای تو بسته است

خلقت بهانه ایست برای تو یا علی

ص: ۹۷

امر تمام مشرق و مغرب به دست توست

فوق عوالم است عطای تو یا علی

روی تو قبله گاه شهیدان بدر شد

دیدند اهل بدر لقای تو یا علی

از چاه بدر علقمه سیراب می شود

از مشک های زیر عبای تو یا علی

عباس از شجاعت تو درس رزم دداد

صحرای بدر کرب و بلای تو یا علی

تو از نجف بیایی و زهرایت از بقیع

روزی که او شود به فدای تو یا علی

در زیر زلف، روی تو بیند گر آفتاب

عاشق اصفهانی

در زیر زلف، روی تو بیند گر آفتاب

بی پرده جلوه گر نشود دیگر آفتاب

روزی که در درون دل من درآمدی

بیرون نکرده بود سر از خاور آفتاب

بی پرده وقت صبح بیا بر کنار بام

تا باز پس کشد سر از این منظر آفتاب

در محفلی که شمع رخت جلوه می کند

پروانه وار می زند آن جا پر آفتاب

هر روز می نهد به زمین روی تابناک

گویا به بوی عاطفت داور آفتاب

جویای کوی کیست که در طی این بروج

هر روز می رود به ره دیگر آفتاب

تا ره برد به خاک در شحنه ی نجف

گردد در آسمان ز پی رهبر آفتاب

زین گونه بر سپهر برآمد از این که داشت

بر جبهه داغ بندگی حیدر آفتاب

آن سروری که بهرِ نمازش ز باختر

آورد باز معجزِ پیغمبر آفتاب

ای موکب جلال تو بر چرخ گرم سیر

ص: ۹۸

در آن میانه از همه وا پس تر آفتاب

جز مدحت جلال تو حرف دگر نیافت

گردید پای تا سر این دفتر آفتاب

هر کس که به سودای علی سر دارد

هاشم طوسی (مسلم)

هر کس که به سودای علی سر دارد

آخر به چه کس نیاز دیگر دارد

جای عجبی نیست به استقبالش

دیوار دل کعبه ترک بر دارد

در خلوت خود سه روز مهمانش کرد

از شدت عشقی که به حیدر دارد

بر روی لبش معجزه ی قرآن و

گل بوسه ز لب های پیمبر دارد

فرمود حلال زاده باشد بی شک

هر کس به ولایت تو باور دارد

با دشمن او بگو رهایم سازد

دست از سر و احوال دلم بر دارد

ای اهل سقیفه بارتان بر دارید

من حیدریم سر به سرم نگذارید

عرش و ملکوت وسعت خوان شماست

خورشید تلالوئی ز چشمان شماست

دل تنگ صدایتان شده جبرائیل

وابستگی اش به صوت قرآن شماست

من هم ز قبیله ی اصیلی هستم

کز صبح غدیر خم مسلمان شماست

اوجم بدهید این زمین خورده ی تان

محتاج به پینه های دستان شماست

بابا... دل من مثل یتیم کوفه

در حسرت یک تکه ای از نان شماست

نعلین و لباس وصله دارت آقا

از روی تواضع فراوان شماست

ای همدم نا شناس نخلستان ها

ای غربت محض!!! مرد مردستان ها

ای رزق زمین و آسمان از کرمت

ص: ۹۹

عیسی شده احیا ز مسیحای دمت

با یک نگهت پر از اجابت کردی

هر کس که دعا کرد به زیر علمت

ای صاحب ذوالفقار با هر ضربه

صد کشته فتاد پای تیغ دو دمت

از لطف تو بود (مسلمت) شاعر شد

ای خلقت آفرینش از لطف کمت

بر روی لب تمام ایرانی ها

این بیت شده اذن دخول حرمت

مرغ دل من چه خوش هوایی دارد

ایوان نجف عجب صفایی دارد

ای راه سعادت ای امیر دل خواه

ای بر همه ی علوم عالم آگاه

تنها تو به اندازه ی زهرا بودی

زین رو تو شدی برای بانو همراه

در بدرقه ات همیشه زهرا می گفت

لا حول و لا قوه الا با الله

رو بند بزن که چشم زخمت نزنند

تا آمدنت نشسته ام چشم به راه

ای فاتح خیبر و حنین خندق

پشت تو شکسته از بلایی جان کاه

احساس غریبی مکن امشب با ما

ای خانه نشین بگو چه گفتی با چاه

وقتی که لحد به روی زهرا می چید

تشیع جنازه ی خودش را می دید

اهل ولا شدیم گفتیم یا علی

سید مجتبی شجاع

اهل ولا شدیم گفتیم یا علی

از جا که پا شدیم گفتیم یا علی

روز ازل که ما در گلشن ولا

چون غنچه وا شدیم گفتیم یا علی

باشد خدا گواه در هر غم و بلا

ص: ۱۰۰

تا مبتلا شدیم گفتیم یا علی

هر جا قدم زدیم از عشق دم زدیم

پروانه تا شدیم گفتیم یا علی

همراه قدسیان در اوج آسمان

تا همنوا شدیم گفتیم یا علی

تا با عنایتش با لطف و رحمتش

حاجت روا شدیم گفتیم یا علی

گر از جهان سریم مسکین حیدریم

غرق عطا شدیم گفتیم یا علی

گفتند جنت است جای شما و ما

بی اعتنا شدیم گفتیم یا علی

وقتی که غم رسید دل شد چو نا امید

اهل رجا شدیم گفتیم یا علی

اهل بکاء شدیم گفتیم یا حسین

از غم رها شدیم گفتیم یا علی

امشب سخن به مدح تو آغاز می کنم

محمد فردوسی

امشب سخن به مدح تو آغاز می کنم

لب را به نام نامی تو باز می کنم

در هر زمان که دم ز ولای تو می زنم

بر خَلق آسمان و زمین ناز می کنم

مِهر شما معرّف ایمان من بُوَد

ایمان خویش بر همه ابراز می کنم

وقتی زبان، فضائلتان را بیان کند

خود را به پیش چشم تو ممتاز می کنم

آرامش همیشگی ام ذکر "یا علی" ست

با "یا علی" به سوی تو پرواز می کنم

با نام تو تصرّف عالَم نموده ام

آری به نام توست که اعجاز می کنم

شکر خدا ز روز ازل شیعه ی توأم

حبّ تو را به قلب خود احراز می کنم

ص: ۱۰۱

هرگز من از مسیر خوارج نمی روم

خود را ز دشمنان تو افراز می کنم

ما را به نام ساقی کوثر نوشته اند

یعنی غلام حضرت حیدر نوشته اند

اسرار آفرینش عالَم، تویی علی

مشکل گشای عالم و آدم، تویی علی

زنگار غم ز چهره ی احمد زُدوده ای

شادی قلب حضرت خاتم، تویی علی

سر رشته ی امور دو عالم به دست توست

فرمانروا و صاحب پرچم، تویی علی

عرش خدا به نام تو زینت گرفته است

تاج عظیم عرش معظّم، تویی علی

کعبه به دور نام "علی" می کند طواف

حفظ حریم بیت مکرّم، تویی علی

با ذولفقار چون که به میدان قدم نهی

حرز نجات دشمنت آن دم، تویی علی

با رعد و برق تیغ تو دشمن امان نداشت

فرمانروای خطّ مقدّم، تویی علی

حبّ تو باغ جنّت و بُغضت جهنّم است

قسمت اگر بهشت و جهنّم، تویی علی

مِهر تو را به مِهر درخشان نمی دهم

کوی تو را به جنّت و رضوان نمی دهم

خورشید پر فروغ ولایت، اباالحسن

الحق تویی چراغ هدایت، اباالحسن

راه نجات ارض و سمایی بدون شك

عالَم بُوَد به زیر لوایت، اباالحسن

نفس نفیس خاتم پیغمبران تویی

لایق شدی برای وصایت، اباالحسن

در لیله المبیت عیان شد وفای تو

مدح تو را نموده خدایت، اباالحسن

معراج بی نظیر محمّد بهانه بود

او تشنه بود به لحن صدایت، اباالحسن

ای هم تراز خلقت نوری فاطمه

ص: ۱۰۲

زهرا همیشه پای به پایت، اباالحسن

روز جزا که «یوم یفرّ مِنَ الاخیست»

مهرت کند همآره کفایت، اباالحسن

صحن و سرای تو به خدا جنّت من است

از این که من غلام توأم، عزّت من است

از الف اول امام از بعد پیغمبر علی است

محمد حسین صغیر اصفهانی

از الف اول امام از بعد پیغمبر علی است

آمر امر الهی شاه دین پرور علی است

ب برادر با نبی بیرق فراز دین حق

بحر احسان باب لطف بی حد و بی مر علی است

ت تبارک تاج و طاها تخت و نصراله سپاه

تیغ آور خسرو مستغنی از لشگر علی است

ث ثری مقدم ثریا متکا ثابت قدم

ثانی احمد به ذات کبریا مظهر علی است

ج جاه و قدرش ار خواهی به نزد ذوالجلال

جل شانه جز نبی از جمله بالاتر علی است

ح حدوثش با قدم مقرون حدیثش حرف حق

حاکم حکم اللهی حیه در حیدر علی است

خ خداوند ظفر خیبر گشا مرحب شکار

خسرو ملک ولایت خلق را رهبر علی است

د داماد نبی دست خدا دارای دین

داعی ایجاد موجودات از داور علی است

ذ ذاتش ذوالجلال و ذالمنن وز ذوالفقار

ذلت افزا بر عدوی ملحد ابتر علی است

ر رفیع القدر و والا رتبه روح افزا سخن

رهنمای خلق عالم ساقی کوثر علی است

ز زبر دست و زکی و زاهد و زهد آفرین

زیب بخش مسجد و زینت ده منبر علی است

س سعید و سید و سرور سلونی انتساب

ص: ۱۰۳

سرّ لا رطب و لا یابس سَر و سرور علی است

ش شفیع المذنبین شیر خدا شاه نجف

شمع ایوان هدایت شافع محشر علی است

ص صدیق و صبور و صالح و صاحب کرم

صبح صادق از درون شب پدیدآور علی است

ض ضرغام شجاعت پیشه ی روشن ضمیر

ضاربی کز ضربش المضروب لایُخبر علی است

ط طبیب طبع دان مطلوب ارباب طلب

طاق نه کاخ مطبق طرح را لنگر علی است

ظ ظهیر ملک و ملت ظاهر و باطن امام

ظل ممدود خدای خالق اکبر علی است

ع عین الله و علی جاه و علّام الغیوب

عالم علم علی الاشیا ز خشک و تر علی است

غ غران شیر یزدان غیرت الله المبین

غالب اندر غزوه ها بر خصم بد گوهر علی است

ف فصیح و فاضل و فخر عرب میر عجم

فارِس میدان مردی فاتح خیبر علی است

ق قلب عالم امکان قسیم خلد و نار

قاضی روز قیامت خواجه ی قنبر علی است

ك كنز علم ما كان و علوم ما یكون

كاشف سرّ و علن از اکبر و اصغر علی است

ل لطفش شامل احوال كل ما خلق

لازم التعظیم شاه معدلت گستر علی است

م ممدوح صحف موصوف تورات و زبور

مصحف و انجیل را مصداق و المصدر علی است

ن نظام نه فلک از نام نیکش وز جمال

نور بخش مهر و ماه و انجم و اختر علی است

و واجب منزلت ممکن نما والا گهر

ص: ۱۰۴

واقف از ما وقع و از ما وقع یک سر علی است

ه هو الهادی المضلین فی الصراط المستقیم

هر چه بهتر خوانمش صد بار از آن بهتر علی است

ی یدالله فوق ایدیهم یکی از مدح او

یک سر از یا تا الف هر حرف را مضمر علی است

آدم و نوح سلیمان و خلیل بی خلل

موسی با اقتدار و عیسی با فر علی است

جان علی جانان علی ظاهر علی باطن علی

مِی علی مینا علی ساقی علی ساغر علی است

گویی ار مدح علی دیگر چه غم داری «صغیر»

یاور خلق جهانی گر تو را یاور علی است

ما از قدیم شهره افلاک گشته ایم

محمد علی بیابانی

ما از قدیم شهره افلاک گشته ایم

زمزم نخورده ایم ولی پاک گشته ایم

قالو بلی نگفته اسیر کسی شدیم

آری به پای مقدم او خاک گشته ایم

ما را درون ظرف ولا نرم کرده اند

آن جا جدا ز هر خس و خاشاک گشته ایم

ما خاک بوده ایم و مبدل به گل شدیم

با قطره های کوثر نمناک گشته ایم

با نام او خدا به گل ما دمیده است

قدریم و برتر از همه ادراک گشته ایم

با لطف حق ز عالمیان سر شدیم ما

از شیعیان حضرت حیدر شدیم ما

اول تو نور بودی و شمس الضحی شدی

با نام خویش زینت عرش خدا شدی

می خواست تا که مثل خودش در زمین نهد

ص: ۱۰۵

تو آمدی و آینه کبریا شدی

پای تو حیف بود که روی زمین رسد

کعبه شکاف خورد و در آن پاگشا شدی

جنگیدی و خدا به تو لاسیف گفته است

یعنی که تو برای خدا لافتی شدی

بلغ رسول آمد و اکمال دین نمود

تو جانشین شدی وصی مصطفی شدی

بعد از نبی امیر همه مؤمنین شدی

اما غریب گشتی و خانه نشین شدی

بی تو قلم به صفحه انشا نمی رود

هر قطرۀ چکیده به دریا نمی رود

تنها فقط نه ماه و ستاره در آسمان

خورشید هم میان ثریا می رود

مجنون اگر که نام تو یک بار بشنود

با الله قسم که در پی لیلا نمی رود

هر کس که نیست در دل او بغض دشمنت

نامش میان نام احبّا نمی رود

احمد گرفت دست تو را آسمان و گفت

دستی به روی دست تو بالا نمی رود

این باعث قبولی امر رسالت است

مرز میان مؤمن و کافر ولایت است

«دستی که پیش خانه مولا دراز نیست

در شرع بر جنازه آن کس نماز نیست»

حتی میان جمع محبین نمی رود

هر کس که در مسیر ولایت بساز نیست

این معنی درست و ظریف ولایت است

یعنی که روی حرف ولی اعتراض نیست

هر کس که بغض دشمن مولا نداشته

جایی به غیر دوزخش او را مجاز نیست

از این طرف هم هر کسی افراط می کند

ص: ۱۰۶

فرمود امام صادق، او اهل راز نیست

امری که از سریر ولایت نزول کرد

باید بدون چون و چرایی قبول کرد

یادت به قلب مرده من جان شود علی

در این کویر تشنه چو باران شود علی

تنها به گوش چشم ابوفاضلت ببین

عالم همه ابوذر و سلمان شود علی

عدل تو عین عدل خدا عدل محشر است

تا ذوالفقار دست تو میزان شود علی

قرآن روی نیزه صفین باطل است

تو آیتی و حرف تو قرآن شود علی

دشمن ترین دشمن تو وقت احتضار

بر محضر تو دست به دامان شود علی

وقت رکوعت آمده ام پس شعف بده

امشب برات کرب و بلا و نجف بده

ای شهریار ملک قضا و قدر علی!

غلامرضا سازگار

ای شهریار ملک قضا و قدر علی!

عبد خدای دادگر و دادگر علی!

دست خدا و چشم خدا! صورت خدا!

سر تا قدم تمامی پیغامبر، علی!

دریای نور قطره ای از آبروی تو

جوشد تمام رحمت حق از سبوی تو

****

وصف تو را به دفتر شعرم رقم زدم

اینجا نظام شاعری ام را به هم زدم

در هفت شهر معرفت الله گم شدم

گفتم هزاربار، نوشتم، قلم زدم

دیدم که مدح ما دگر است و تو دیگری

اقرار می کنم که تو از مدح، برتری

****

وصف تو ناید از کسی الا خدای تو

باید قلم به لوح نویسد ثنای تو

باید جهان، غدیر خم دیگری شود

ص: ۱۰۷

احمد دوباره خطبه بخواند برای تو

از توست قدر و مجد و شکوه و جلال دین

از توست تا قیام قیامت کمال دین

****

بی ابتداست ذات خدا، ابتدا تویی

از ابتدا حقیقت بی انتها تویی

می زد اگر رسول خدا پرده را کنار

فریاد می زدند خلایق: خدا تویی!

حق در کفت زمام دو عالم نهاده است

تنها به تو خدایی خود را نداده است

****

دنیا هزار چهره بیاراست یاعلی

با صد کرشمه وصل تو را خواست یاعلی

بی اعتنایی تو به او در تمام عمر

از کفش وصله دار تو پیداست یاعلی

دیدم همه حکومت دنیات در نظر

حتی ز آب بینی بز بود پست تر

آغوش کبریاست همه عمر، منزلت

یک لحظه جز خدا ندهی راه در دلت

در هر نفس هماره عروج تو تا خداست

ای نفس مطمئنه خلافت چه قابلت؟

خِلقت ز صبح روز ازل پای بست توست

هرجا خدا خداست حکومت به دست توست

****

نام کَنَندهٔ در خیبر شکست توست

خیبر نه! آسمان و زمین روی دست توست

در شرح رد شمس تو دیدیم یا علی

خورشید در مدار فلك پای بست توست

تو در مکان و فوق مکانی چه خوانمت؟

تو اختیاردار زمانی چه خوانمت؟

****

فریاد عدل تا صف محشر علی، علی ست

زیباترین کلام پیمبر علی، علی ست

چون فاطمه که فاطمه بوده است از نخست

باید شناخت جان برادر! علی، علی ست

آری علی، علی ز سوی حی سرمد است

ص: ۱۰۸

چونان که کعبه، کعبه محمد، محمد است

****

از بس بزرگ مردی و آقایی و کریم

هم صحبت خدایی و هم بازی یتیم

یک دسته با خدات گرفتند اشتباه

از بس شمرده اند مقام تو را عظیم

از بس که جان فزاست علی جان! ندای تو

گفته خدا سخن به نبی با صدای تو

****

سردار سرنهاده به کام خطر تویی

در جوف کعبه بت شکن بی تبر تویی

داری خزانه های خدا را در اختیار

با این، همه امیر فقیر بشر تویی

با آن که خود چراغ دل اهل بینشی

تا حشر، ناشناس همه آفرینشی

ایمان، سوای مهر تو ایمان نمی شود

عرفان بدون وصف تو عرفان نمی شود

بالله قسم که روح کتاب خدا تویی

قرآن بی ولای تو قرآن نمی شود

قرآن شنیدن از لب اهل خطا خطاست

قرآن دشمنان علی روی نیزه هاست

****

مهرت نماز را ثمری بی حساب داد

سوز تو سوز بر جگر آفتاب داد

از گریهٔ تو سبز شد اندام نخل ها

خون جبین تو به شب قدر، آب داد

تا سبزه روید از چمن و، ماه منجلی ست

خرمای نخل «میثم» تو ذکر یاعلی ستژ

ای کلام الله توصیف رسا در وصف تو

محمود ژولیده

ای کلام الله توصیف رسا در وصف تو

نیست وصفی بهتر از وصف خدا در وصف تو

مؤمنون با توست اسمی با مسما یا علی

چون امیر المؤمنین تنها روا در وصف تو

ای صلاتت خیزش محراب ای روح نماز

الصلوه اللیل مدحی آشنا در وصف تو

ص: ۱۰۹

چیست کردار تمام انبیا جز مدحتت

هست رفتار جمیع اولیا در وصف تو

هر کلامت دعوی حق هر بیانت شرح وحی

خطبه هایت شاهد این مدعا در وصف تو

شهر علم الله احمد باب علم الله تو

شرح سلم الله احمد روح سلم الله تو

****

ای خدا را بهترین خلقت به یادت آفرین

کس ندیده زادنت بر این ولادت آفرین

هر که یاد از آیه ی حسن تبارک می کند

نا خود آگه آفرین گوید به یادت آفرین

گفت پیغمبر به احباب تو تا روی تو دید

ذکر پاک یا علی باشد عبادت آفرین

بود مسجود ملائک نور تو آدم نبود

خلق هم بر این پرستش کرد عادت آفرین

زادگاه تو مطاف اردوی توحیدیان

هم بر آن که آفریدت وانکه زادت آفرین

فاطمه بنت اسد آن مادر یکتای توست

لیله القدر پیمبر فاطمه همتای توست

****

رستگاران را امیر کاروانی حیدرا

مقتدای دین امام انس و جانی حیدرا

ای رکوع و سجده ات آیات را شأن نزول

در نمازت دستگیر سائلانی حیدرا

روز میدان نبرد و شام ایام سکوت

اشجع الناس و امام زاهدانی حیدرا

ای گرانیگاه خلقت ثقل اکبر را نزول

عمق اقیانوس دل درّ گرانی حیدرا

در کتاب وحی سیصد بار نامت آمده

ای ظهور اسم اعظم اکفیانی حیدرا

منشق از نام خدا نامت مرامت چون خدا

بوسه گاه مصطفی کامت کلامت چون خدا

****

افضل الاعمال را برهان ولایت یا علی

ص: ۱۱۰

سنجش اعمال را میزان ولایت یا علی

نا مسلمان است هر کس نیست تسلیم رهت

هست اصل معنی ایمان ولایت یا علی

خلقت افلاک را آغاز نور روی توست

هم ملاک اوّل و پایان ولایت یا علی

چیست این اکسیر اعظم کز دل صحرای خشک

تا دل دریا کند طوفان ولایت یا علی

سرّ مستور خدا باب امامان مبین

آیه الکبرای قرآن بهجت العظمای دین

****

ای که احمد را به معراجش نقاب انداختی

خوب آن شب سایه ای بر آفتاب انداختی

در شب اسرا همه اسرار می شد بر ملا

قاب قوسینا عجب عکسی به قاب انداختی

چون خدا می کرد با صوت تو با او گفتگو

آری آن همراز را از اضطراب انداختی

نوبت خلقت چو بر ایجاد هفت اقلیم شد

از گِل خود برفلک مشتی تراب انداختی

ای امام بت شکن از بام دوش مصطفی

نقشه های بت پرستان را به آب انداختی

دین و ایمان را بقایی یا امیر المؤمنین

عهد و پیمان را وفایی یا امیر المؤمنین

****

ای که اوج بندگی را آرزمندی کنی

عبد امّا در عباداتت خداوندی کنی

این مشیت را اله العالمین تفویض کرد

تا به نسل نور با قدّوس پیوندی کنی

وای از روزی که سر فریاد یا زهرا دهی

یا به پیشانی ز نام یار سربندی کنی

بر لعینان یا علی تیغ دو دم سازی نثار

بر یتیمان ای پدر تقدیم لبخندی کنی

هر کجا حقی شود پامال هستی در غضب

هر کجا عدلی شود بر پای خرسندی کنی

ای طلایه دار اسلام ای امانت دار نور

دست در دست تو باید داد تا صبح ظهور

از عالم بالاست بنیانی که من دارم

علی اکبر لطیفیان

از عالم بالاست بنیانی که من دارم

یعنی همین روح مسلمانی که من دارم

گر سجده بر تولیت آدم نمی کردم

آدم نمی شد خاك انسانی که من دارم

شیر حلال مادران این قبیله هاست

در سینه ام مهر فراوانی که من دارم

نابرده رنجی گنج هایی را به ما دادند

از سفره مولاست این نانی که من دارم

این کیست که از مقدمش خورشید می ریزد

آتش پرست اوست سلمانی که من دارم

در کشمکش های بلند ذوالفقاری اش

مانده است گیسوی پریشانی که من دارم

در خانه ما سفره گندم مَیَندازید

دنبال «نان جو»ست مهمانی که من دارم

با ما نشستن آن قدر چیز بعیدی نیست

با هر گدایی هست سلطانی که من دارم

ما را به جرم عشق در بازار بفروشید

ما را به پای حیدر کرار بفروشید

نه میل پروازی و نه اصلاً نه بالی بود

نه حرفی از بالا نه حرفی از کمالی بود

باران نمی آمد زمین نم پس نمی داد و ...

سر تا سر شبه جزیره خشکسالی بود

ماها نبودیم و ندیدیم آن زمان ها را

یعنی نمی فهمیم که دنیا چه حالی بود

محراب ها، سجاده ها بی راهه می رفتند

ص: ۱۱۲

اصلاً تمام جاده ها سمت خیالی بود

آن روزها کعبه فقط بت خانه ای بود و...

بت ها خدا و جای ابراهیم خالی بود

آیا خدای بی علی اصلاً جلالی داشت؟!

روی زمینِ بی علی آیا جمالی بود؟!

آن روزگاران حرفی از یا رب نبود اما

در پشت کعبه صحبت مولی الموالی بود

این ها نبودند و ولی مولا حکومت داشت

قبل از شروع خلقت دنیا حکومت داشت

از این به بعد و بعد از این دنیا علی دارد

دنیا علی دارد نه، دنیاها علی دارد

هم آسمان اول خاکی نشین ما

هم آسمان هفتم بالا علی دارد

رو کرد پیغمبر به سمت مردم و فرمود:

ای اهل عالم مصطفی حالا علی دارد

عشاق محتاجند این که مال هم باشند

آقام زهرا دارد و زهرا علی دارد

آتش نمی گیرد گلستان وجودش را

هر آن کسی که با علی و یا علی دارد

غیر از دلم من هیچ چیزی را نمی خواهم

گر چه ندارد هیچ چیز، اما علی دارد

سوگند بر نام علی که شیعه در محشر

هرگز گرفتاری ندارد تا علی دارد

در هر زمان پیغمبری که بین راه افتاد

مهر علی ابن ابیطالب نجاتش داد

این کیست که دارد پُر از پَر می کند ما را

در صحن ایوانش کبوتر می کند ما را

این کیست که مهرش حلال نطفه های ماست

با مهر خود پاک و مطهر می کند ما را

این کیست که در مسجد هر جمعهٔ کوفه

ص: ۱۱۳

دارد برای خویش منبر می کند ما را

نهج البلاغه می شود بالای منبرها

پایین منبرهاش دفتر می کند ما را

این کیست که با حرف های آسمانی اش

مقداد و سلمان و ابوذر می کند ما را

یک روز می آید که با چشمان دل تنگش

همسایهٔ زهرای اطهر می کند ما را

دورش نمی اندازد آن را که مقیمش شد

خواجه اگر مولاست، قنبر می کند ما را

ما شیعهٔ دور و بر مرد نجف هستیم

ما خاک پای قنبر مرد نجف هستیم

با نام تو در ناتوانی ام توانی هست

در پیری ام با مهر تو میل جوانی هست

روح تنزّل کرده ات این قدر بالا بود!

آیا برای اوج تو اصلاً مکانی هست؟!

در کعبه و در خانهٔ پیغمبر و در عرش

هر جا که رفتم دیدم از بالت نشانی هست

بالا و پایین رفتن تیغت شهیدم کرد

ابروی تو تا هست ردّ کشتگانی هست

میل یتیم کوفه بودن می کنم امشب

هر جا یتیمی هست دست مهربانی هست

ای پیر نخلستان نشینم، همنشینم باش

یک شب بیا در خانه ام یک تکه نانی هست

هر جا که تو قاری قرآن می شوی آقا

نذر لب تو بوسه های دوستانی هست

هر جا که قاری همین قرآن حسین توست

بی احترامی های چوب خیزرانی هست

طشت طلائی بود و آه و قاری قرآن

وای از حضور خیزران، وای از لب و دندان

علی کسی است که کوثر از او سبو دارد

مهدی نظری

ص: ۱۱۴

علی کسی است که کوثر از او سبو دارد

جهان نظام خودش را فقط از او دارد

فقط به خاطر حُب و ولایت مولاست

اگر بهشت خداوند رنگ و بو دارد

علی کسی است که عالم گدای قنبر اوست

اگر چه گوشه پیراهنش رفو دارد

برای این که علی پا به سینه اش بنهد

خداست شاهد من کعبه هم وضو دارد

علی کسی است که هر شب کنار سجاده

بدون واسطه با دوست گفتگو دارد

ولادتش هدف کعبه را مشخص کرد

ز خاک پای علی کعبه آبرو دارد

علی که پشت نبردش زره نمی خواهد

اگرچه لشگری از سنگ روبرو دارد

رسید آن که خدا کعبه را به او بخشید

گه ولادت او کعبه مدتی خندید

رسید حیدر و این خاک نور باران شد

به یمن آمدنش عالمی مسلمان شد

همین که در وسط کعبه او تولد یافت

گلِ خدا شد و کعبه به پاش گلدان شد

تمام گرمی بازار حُسن یوسف بود

پس از علی چقدر نرخ یوسف ارزان شد

علی قدم زد و خورشید زیر پای علی

ز خاک سر زده و آفتاب گردان شد

امام کعبه رسید و به یمن آمدنش

سرود روی لب مصطفی علی جان شد

برای آمدنش کعبه پیش دستی کرد

و سینه چاکی او زودتر نمایان شد

اگرچه قنبر او پادشاه قلب من است

ولی گدای علی هر که گشت سلمان شد

لبش که وا شد و ذکر خدا به لب آورد

ص: ۱۱۵

زمین نه عالم هستی بهشت عرفان شد

علی امام من است و منم غلام علی

علی برای تمامی خلق سلطان شد

به نام شیر خدا لا اله الا الله

پس از رسول مکرم علی ولی الله

ولای شیر خدا آخرش ثمر دارد

چرا که حب علی روی دل اثر دارد

تمام لشکر دشمن به خاک می ریزند

اگر اراده کند ذوالفقار بردارد

تمامی غزوات رسول شاهد بود

میان لشکر اسلام علی جگر دارد

ز ضربه های سر ذوالفقار معلوم است

ید الله است علی واقعاً هنر دارد

علی نیاز به خوُد و زره نخواهد داشت

چرا که از پر و بال ملک سپر دارد

اگر شکست نخورده ز جنگ بر گشته

دعای فاطمه اش را به پشت سردارد

شجاعتش به کنار او معلم فضل است

به این دلیل که مثل حسن پسر دارد

ز چشم او همه عرش نور می گیرند

چرا که دامن او حضرت قمر دارد

بگو به مردم عالم بیاورد یک بار

شبیه زینب او کسی اگر دارد

حسین اوست بهشتم تمام زندگیم

من از گدایی مولا در اوج بندگیم

من از قدیم به این خانواده عبد درم

فدای محسن او صد هزار چون پسرم

تمام هستی خود را فروختم دیروز

که نذر آمدنش قد کعبه گل بخرم

دوباره زائر میخانه ی نجف شده ام

فتاد باردگر سوی صحن اوگذرم

بخاطر همه چیز از خدام ممنونم

که یا علیست نمازم دعای هرسحرم

بدون راه نجاتی به برکت مولا

خدا گواست در آماج کوهی ازخطرم

گه ولادت من با طنین یا حیدر

گره زده دل من را به صحن او پدرم

امام حضرت زهرا امیر ملك ولا

فدای این همه لطف و صفات چشم ترم

شبی که بر لب من ذکر حیدری دادند

همین که گفتم علی حکم نوکری دادند

نه مراست قدرت آن که دم زنم از جلال تو یا علی

فواد کرمانی

نه مراست قدرت آن که دم زنم از جلال تو یا علی

نه مرا زبان که بیان کنم صفت کمال تو یا علی

شده مات عقل موحدین همه در جمال تو یا علی

چو نیافت غیر تو آگهی ز بیان حال تو یا علی

نبرد به وصف تو ره کسی مگر از مقال تو یا علی

هله ای تجلی عارفان تو چه مطلعی تو چه منظری

هله ای موله عاشقان تو چه شاهدی تو چه دلبری

که ندیده ام به دو دیده ام چو تو گوهری چو تو جوهری

چه در انبیاء چه در اولیاء نه تو را عدیلی و همسری

به کدام کس مثلت زنم که بود مثال تو یا علی

توئی آن که غیر وجود خود به شهود و غیب ندیده ای

همه دیده ای نه چنین بود شه من تو دیده دیده ای

فقرات نفس شکسته ای سبحات وهم دریده ای

ز حدود فصل گذشته ای به صعود وصل رسیده ای

ز فنای ذات به ذات حق بود اتصال تو یا علی

ص: ۱۱۷

چو عقول و افئده را نشد ملکوت سر تو منکشف

ز بیان وصف تو هر کسی رقم گمان زده مختلف

همه گفته اند و نگفته شد ز کتاب فضل تو یک الف

فُصحای دهر به عجز خود ز ادای وصف تو معترف

بُلغای عصر به نطق خود شده اند لال تو یا علی

توئی آن که در همه آیتی نگری به چشم خدای بین

توئی آن که از کشف الغطا نشود تو را زیاده یقین

شده از وجود مقدّست همه سِرِّ کَنز خفا مبین

زچه رو دم از انا ربکم نزنی بزن به دلیل این

که به نور حق شده منتهی شرف کمال تو یا علی

توئی آن که مستی ما خلق شده بر عطای تو مستدل

ز محیط جود تو منتشر قطرات جان رشحات دل

به دل تو چون دل عالمی، دل عالمی شده متصل

نه همین منم ز تو مشتعل، نه همین منم به تو مشتغل

دل هر که می نگرم در او، بود اشتعال تو یا علی

به می خم تو سرشته شد گل کاس جان سبو کشان

ز رحیق جام تو سر گران سر سر خوشان دل بیهشان

به پیاله دل عارفان شده ترک چشم تو می فشان

نه منم ز باده عشق تو هله مست و بیدل و بی نشان

همه کس چشیده به قدر خود ز می زلال تو یا علی

ص: ۱۱۸

توئی آن که سدره منتهی بودت بلندی آشیان

رسد استغاثه قدسیان به درت ز لانه بی نشان

به مکان نیایی و جلوه ات به مکان ز مشرق لا مکان

چو به اوج خود رسیده ای ز علوّ قدر و سُمُوشان

همه هفت کرسی و نه طبق شده پایمال تو یا علی

نه همین بس است که گویمت به وجود جود مُکرّمی

نه همین بس است که خوانمت به ظهور فیض مُقدّمی

تو منزهی ز ثنای من که در اوج قدس قدم نهی

به کمال خویش معرفی به جلال خویش مسلمی

نه مراست قدرت آن که دم زنم از جلال تو یا علی

توئی آن که میم مشیت زده نقش صورت کاف و نون

فلک و زمین به اراده ات شده بی سکون شده با سکون

به کتاب علم تو مندرج بود آن چه کانَ و ما یکون

توئی آن مصور ما خلق که من الظواهر و البطون

بود این عوالم کن فکان، اثر فعال تو یا علی

تو همان درخت حقیقتی که در این حدیقه دنیوی

ز فروغ نور تو مشتعل شده نار نخله موسوی

انا ربکم تو زنی و بس به لسان تازی و پهلوی

ز تو در لسان موحدین بود این ترانه معنوی

که انا الحق است به حقِّ حق ثمر نهال تو یا علی

توئی آن تجلی ذوالمنن که فروغ عالم و آدمی

ص: ۱۱۹

ز بروز جلوه ما خَلَق به مقام و رتبه مُقدّمی

هله ای مشیت ذات حق که به ذات خویش مسلمی

به جلال خویش مجلّلی ز نوال خویش منعمی

همه گنج ذات مقدست شده ملک و مال تو یا علی

تو چه بنده ای که خدائیت ز خداست منصب و مرتبت؟

رسدت ز مایه بندگی که رسی به پایه سلطنت

احدی نیافت ز اولیاء چو تو این شرافت و منزلت

همه خاندان تو در صفت چو تواند مشرق معرفت

شده ختم دوره ی علم و دین به کمال آل تو یا علی

تو همان ملیک مهیمنی که بهشت و جنت و نه فلک

شده ذکر نام مقدست همه ورد اَلسنه ملک

پی جستجوی تو سالکان به طریقت آمده یک به یک

به خدا که احمد مصطفی به فلک قدم نزد از سمک

مگر آن که داشت در این سفر طلب وصال تو یا علی

توئی آن که تکیه سلطنت زده ای به تخت موبدی

به فراز فرق مبارکت شده نصب تاج مخلدی

ز شکوه شان تو بر ملا جلوات عز ممجدی

متصرف آمده در یدت ملکوت دولت سرمدی

تو نه آن شهی که ز سلطنت بود اعتزال تو یا علی

توئی آن که ذات کسی قرین نشده است با احدیتت

توئی آن که بر احدیتت شده مستند صمدیتت

نرسیده فردی و جوهری به مقام منفردیتت

نشناخت غیر تو هیچ کس ازلیتت ابدیتت

ص: ۱۲۰

تو چه مبدای که خبر نشد کسی از مآل تو یا علی

تو که از علایق جان و تن به کمال قدس مجردی

تو که بر سرائر معرفت به جمال اُنس مخلدی

تو که فانی از خود و متّصف به صفات ذات محمدی

به شئون فانی این جهان نه معطلی نه مقیدی

بود این ریاست دنیوی غم و ابتهال تو یا علی

تو همان تجلی ایزدی که فراز عرشی و لا مکان

دهد آن فواد و لسان تو ز فروغ لوح و قلم نشان

خبری ز گردش چشم تو حرکات گردش آسمان

تو که رد شمس کنی عیان به یکی اشاره ابروان

دو مسخر آمده مهر و مه هله بر هلال تو یا علی

هله ای موحد ذات حق که به ذات معنی وحدتی

هله ای ظهور صفات حق که جهان فیضی و رحمتی

به تو گشت خلقت کن فکان که ظهور نور مشیتی

چو تو در مداین علم حق ز شرف مدینه حکمتی

سیلان رحمت حق بود همه از جبال تو یا علی

بنگر فواد شکسته را به درت نشسته به التجا

به سخا و بذل تواش طمع به عطا و فضل تواش رجا

اگرش برانی از آستان کُند آشیان به کدام جا؟

ز پناه ظل وسیع تو هم اگر رود برود کجا؟

که محیط کون و مکان بود فلک ظلال تو یا علی

شاهنشه ایرکه ی قدرت ابا الحسن

ص: ۱۲۱

وحید قاسمی

شاهنشه ایرکه ی قدرت ابا الحسن

اسطوره ی صلابت و غیرت اباالحسن

یاوالی الولی، ید حق، بنده ی خلف

یا مظهر العجایب عالم، شه نجف

یعسوب دین ملک زمین تا الی الابد

یا قاهر العدو، یل خیبر شکن مدد

تو خانه زاد حضرت سبحانی ای علی

پرچم به دست قله ی عرفانی ای علی

حبل المتین و حصن ِحصینی بدون شک

راه نجات اهل یقینی بدون شک

وَ السابقون واقعه یعنی ابوتراب

دریای فیض واسعه یعنی ابو تراب

فرمانروای عالم امکان اباالحسن

ای پادشاه دولت شاهان اباالحسن

ای شرزه شیر، ای اسدالله غزوه ها

استاد درس رزم علمدار کربلا

دستان تو ستون سماوات و کائنات

سکان چرخ دادن و چرخاندن کرات

هم زاد گردبادی و از نسل آتشی

وقتی به روی دشمن دین تیغ می کشی

آری تو ذوالفقار خداوندی ای علی

تمثال اقتدار خداوندی ای علی

پا روی شانه های پیمبر گذاشتی

حتی ز عرش، پای فراتر گذاشتی

مرآت جلوه های کریمانه ی خدا

ای ساقی قمر رخ میخانه ی خدا

من از بهشت رانده شدم با گناه عشق

هو می کشم به عشق تو در خانقاه عشق

از باغ های خلد خداوند با یقین

تنها به عشق شیعه شدن آمدم زمین

من کافر نگاه اهورایی توام

من جان گرفته از دم عیسایی توام

ص: ۱۲۲

ملحدتر از همیشه به بتخانه آمدم

امشب برای سجده ی شکرانه آمدم

آن تیغ تان و این سرما یا ابوتراب

مولا بزن فدای شما، یا ابوتراب

اینجا به جرم حب شما سنگ خورده ام

دنیا نهاده خیش ملامت به گُرده ام

مرغ جنون دل سر گلدسته ی شماست

منصور شهر عشق توام، دار من کجاست؟

ای شب شکن، امیر قلندر مرام مرد

ای خرقه پوش خسته نفس، پیر کوچه گرد

آقا تو آفتاب فروزان کوفه ای

شب ها همیشه فکر یتیمان کوفه ای

آهنگ گام های تو شور کلیم ها

زیباترین سرود به گوش یتیم ها

امشب دوباره کیسه سر دوش می بری

ای کاش از محله ی ما نیز بگذری

آقا شما چرا؟ به خدا بنده نوکرم

این کیسه را اجازه بده من بیاورم

دیدم تو را که بر رخ ماهت نقاب بود

بر دورِ دست های تو جای طناب بود

در دست پینه دار تو فانوس دیده ام

در چشم خیس تان غم ناموس دیده ام

سکان زمین و آسمان است علی

محمود ژولیده

سکان زمین و آسمان است علی

سلطان همه جهانیان است علی

گل واژه ی منشق از علی اعلاست

سر چشمه ی فیض بی کران است علی

آوازه ی او ز هفت اقلیم رسد

مشهور به هفت آسمان است علی

سر سلسله خلیل عباد الرحمن

آن بنده ی سر به آستان است علی

ص: ۱۲۳

برتر ز علی رب جلی خلق نکرد

آقای همه بهشتیان است علی

از بعد نبی بر همه ی مخلوقات

از جانب دوست ارمغان است علی

اول وصی پیمبر اعظم اوست

بر دین رسول روح و جان است علی

شاگرد محمد امین است ولی

استاد همه پیمبران است علی

دستور تمام انبیا در دستش

حق را شب معراج لسان است علی

هستند امامان مبین رهرو او

یعنی که امیر کاروان است علی

همتای امیر عشق تنها زهرا ست

با دخت رسول همزبان است علی

بر هر نبی و ولی ولی الله است

مولای جمیع انس و جان است علی

در نور محبتش پر از جاذبه است

محبوب قلوب شیعیان است علی

بر غیب و شهود حاکم و سلطان است

آگاه ز راز کهکشان است علی

جنت یکی از صنایع دستانش

صنعتگر آفریدگان است علی

ایمان و نماز و اصل اسلام علی است

توحید و معاد عارفان است علی

مفتاح علوم ایزدی در نزدش

دیباچه ی علم لا مکان است علی

این است گواه لا مکان بودن او

یک شب به چهل مکان عیان است علی

مولا و امام متقین کیست علی است

حقا که امیر مومنان است علی

سلمان که سبو از می منّا نوشید

او ظرف و در آن قطره چکان است علی

میثم سر دار از علی می گوید

با لله می وصل عاشقان است علی

ص: ۱۲۴

قنبر که غلامی علی منصب اوست

او سالک و پیر راهدان است علی

در مرکز وحی کاتب وحی علی است

بر حامل وحی تر جمان است علی

گنجینه ی مخفی معارف مولاست

آئینه ذات مستعان است علی

تفسیر مبین فطره الله علی است

عشقش به دل پیر و جوان است علی

آیات مبین مدیحه اوصافش

هر سوره و آیه آرمان است علی

قرآن بدون او به قرآن جعلی است

تا ناطق و منطق و بیان است علی

دانید که سرّ اسم اعظم در چیست

اکسیر به رمز کن مکان است علی

در اولُ الاولین عیان کیست علی است

در آخر الآخرین نهان است علی

احسان قدیم و حکم فرمای ازل

مسجود همه فرشتگان است علی

موسای قلندر از علی نیل گشود

بر کشتی نوح پشتوان است علی

عیسا نه به خویش مرده را زنده کند

تجدید حیات مردگان است علی

میزان و قسیم نار و جنت حیدر

آری به صراط میزبان است علی

عنوان علی به چهره ها منقوش است

نامش به رخ موالیان است علی

با این همه مظهر العجائب بشر است !

یا اینکه خداوند جهان است علی

افتاده بیا که دستگیر تو علی است

بر بازوی نا توان توان است علی

بر سائل خود زکات بخشد به رکوع

با قاتل خویش مهربان است علی

نیروی ولایتش محک بر همگان

بر جمع خلایق امتحان است علی

در روز نبرد تک سوار عرب است

ص: ۱۲۵

در عرصه صبر قهرمان است علی

خیبر شکن و صف شکن و بت شکن است

هنگام مصاف پهلوان است علی

هر ضربه که می زند به شیطان رجیم

تضمین بهشت جاودان است علی

لشگر عددی نبود در حرب علی

تشنه به قتال کافران است علی

در معرکه چشم فتنه را کور کند

شمشیر به فرق دشمنان است علی

با خنده مظلوم علی خشنود است

ویران گر ظلم پیشه گان است علی

با اشک یتیم دیده اش بارانی

با قوْتِ فقیر شادمان است علی

قانع به نمک و قرص نانی باشد

با اینکه نعیم آب و نان است علی

آن زاهد شب که شیر روزش خوانند

سالار همه دلاوران است علی

آری سه طلاقه کرد دنیایی را

الحق که امام زاهدان است علی

هر ذائقه با ولای او شیرین است

عطر گل و طعم زعفران است علی

او را نشناخت جز خدا و احمد

از بس که لطیف و دلستان است علی

آن میر مهیمنی که ما را در حشر

از دوزخیان نگاهبان است علی

روزی که کسی به داد امت نرسد

آنکس که به فکر دوستان است علی

امضای شفاعت است با مهر علی

در حشر جواز مومنان است علی

آرامش شیعیان عالم مهدی است

آرامش صاحب الزمان است علی

از عدل علی که می توان گفت سخن

جایی که شهید هر زمان است علی

چون وجود مقدس ازلی...................... شاهد دلربای لم یزلی

ص: ۱۲۶

استاد مجاهدی (پروانه) قسمت اول ترجید بند علوی

چون وجود مقدس ازلی...................... شاهد دلربای لم یزلی

وقت پیمان گرفتن از ذرات................... باصدایی رسا و بانگ جلی

(اولست بربکم) فرمود.................. پاسخ آمد ز هر طرف که: بلی

تا بسنجد عیارشان افروخت.................آتشی در کمال مشتعلی

داد فرمان روند در آتش......................تا جدا گردد اصلی از بدلی

فرقه ای ز امر حق تمرد کرد................گشت مطرود حق ز پر حیلی

با شقاوت قرین و همدم شد................شد پریشان ز فرط منفعلی

فرقه ی دیگری در آتش رفت..................... ز امر یزدان قادر ازلی

نار شد بهرشان چو خلد برین............که بود این سزای خوش عملی

با سعادت قرین و همدم شد.............گشت مقبول حق ز بی خللی

بهر این فرقه حق عیان فرمود....................جلوات نبی و نور ولی

که: منم نور احمد مختار...............مهر من نیست غیر مهر علی

ناگهان شد عیان در آن وادی................نور مولا علی ز بی حللی

چون به خود آمدند می گفتند................در حضور خدای لم یزلی

که علی دست قادر ازلیست

رشته ی ماسوی به دست علیست

****

دوش رفتم به دیر نصرانی..................تا مگر وا رهم ز حیرانی

محفلی بود خالی از اغیار..................روشن و با صفا و نورانی

عطر عود و عبیر و مشک و گلاب............ بزم را کرده بود روحانی

شمع با حالتی برون از وصف.............بود سر گرم گوهر افشانی

مطرب خوش نوای خوش آهنگ...........راه دل می زد از خوش الحانی

ساقی دلربای زیبا روی................داشت بس عشوه های پنهانی

آخر آن ماه روی سلسله موی.............دل ربود از کفم به آسانی

ص: ۱۲۷

از کجایی؟ چه مذهبی داری؟............گفت با من کشیش نصرانی

گفتمش عاشقیست مذهب من..........گر چه دارم سر مسلمانی

آتش من ببین و آبی ده..................وا رهانم از این پریشانی

داد جامی به دست من که بنوش........تا رهی زین حجاب جسمانی

جام را در کشیدم و گشتم..............فارغ از این سرای ظلمانی

چون شدم مست گفت در گوشم...........نکته ای از نکهت پنهانی

که به انجیل نام او بریاست................جان فدای علی عمرانی

که علی دست قادر ازلیست

رشته ی ما سوی به دست علیست

***

شبی از ناله های درد آلود..................دل بریدم ز هر چه بود و نبود

پا نهادم برن ز خلوت خویش.................... تا روم سوی معبد معبود

راه دل را گرفتم و رفتم ....تا رسیدم به کعبه ی مقصود

حیف و صد حیف معبدی دیدم..............که درش بسته بود و ره مسدود

آن قدر کوفتم به حلقه ی در..................تا که خادم در کنیسه گشود

دیدم آنجا خجسته بزمی را.....................روشن از پرتو خدای ودود

حالتی را که بود در آن بزم ....نتوان با زبان قال ستود

پیر صاحب دلی در آن جا بود...........................که سخن با اشاره می فرمود

دستش از روی شوق بوسیدم.....................که مرا بود عادت معهود

گفتمش: جان من به لب آمد......................آه از این ناله های درد آلود

پیر روشن ضمیر صاحب دل..........................زنگ از آینه ی دلم بزدود

سرخوش از باده ی شهودم کرد................دری از غیب بر رخم بگشود

گفت با که: عشق می ورزم................با علی حکمران غیب و شهود

نام او ایلیا ست در تورات........................... ظل او باد تا ابد ممدود

که علی دست قادر ازلیست

رشته ی ما سوی به دست علیست

***

دوش پیکی رسید از ره دور.........................که تو را خوانده پیر ما به حضور

گفتمش:کیست پیر تو؟ گفتا...........................که مرا دار زین سخن معذور

مرکبی تیز پر چو مرغ خیال..........................برد ما را به سوی وادی نور

محفلی بود رشگ باغ بهشت..........................مجلسی بود رشگ وادی طور

ساقیا در پیاله صهبا کن...........................جام در دست عاشقان صبور

همه سرگرم باده پیمودن..........................همه سرمست از شراب طهور

مطرب چیره دست خوش الحان........................هم نوا با نی و دف و طنبور

حالتی داشت میر آن مجلس.........................پای تا سر طرب سرا پا شور

چون مرا بی ندیم و مونس دید.........................سوی من کرد اشارتی از دور

به حضورش رسیدم و گفتم ....که: چه می خواهی از من مهجور؟

عاشق مبتلای سرگردان ....چه کند با بساط عیش و سرور؟

گفت: ما هم اسیر عشق وییم..................نیست ما را به جز علی منظور

عاشق اوست امت داوود..............................نام او هست اوریا به زبور

که علی دست قادر ازلیست

رشته ی ما سوی به دست علیست

****

دوش رفتم به محفلی که در او ....سجده می برد پیش بت هندو

اندر آن بزم پیر دیری بود..............................همدم جام و هم نشین سبو

چشمی اما ز باده گیرا تر..................................چهری اما نکوتر از مینو

گیسوان هشته بر روی شانه.......................هشته بر روی شانه ها گیسو

ابرویش منحنی تر از قامت........................... قامتش منحنی تر از ابرو

در لبش یک جهان سخن پنهان...................در نگاهش نهان دو صد جادو

ص: ۱۲۹

سخن این به به آن که :هیچ مپرس..................سخن آن به این که :هیچ مگو

ناله ی عود و رود و چنگ و رباب.....................گوش جان می نواخت از هر سو

نغمه ی دل پذیر مطرب بزم.................................حالتی داده بود بر مشکو

می وزید از چمن نسیم بهشت.........................چون گل یاس و یاسمن خوشبو

هندوان گرد پیر حلقه زنان ....همه موبین میان و مشکین مو

همه پاکیزه روی و نیکو خو............................... همه پاکیزه خوی و نیکو رو

پیر گفتا که کیستی؟ گفتم...............................که علی را غلامم و هندو

گفت در هند کنگرش خوانیم...............................من غلام غلام قنبر او

که علی دست قادر ازلیست

رشته ی ما سوی به دست علیست

***

باز شب آمد و شب یلدا......................وای بر حال عاشق شیدا

این شب بس دراز و ظلمانی.................... دارد از زلف او حکایتها

من گرفتار دلبری هستم.................. که ندارد در این جهان همتا

از قد و قامتی که او دارد..................... محشری در درون من بر پا

طلعتش پر فروغ تر از مهر ....قامتش معتدل تر از طوبی

چشم او پر فسون تر از نرگس...............لب او جان فزا تر از صهبا

چشم مستس چو باده مرد افکن........... نگهش پر فسون و پر معنا

شبی از بی خودی سفر کردم...............ز این جهان تا به عالم بالا

دیدم آنجا که هاتفی می گفت...............این سخن در فضایل مولا:

نزد هر ملتیش نامی هست.................این بود سرّ علم الاسماء

ما در اینجا شمایلش خوانیم..........گر چه رومیش خوانده بطریسا

دل او گرم شد به نام علی...............جان او مست شد ز جام ولا

ص: ۱۳۰

خیل کروبیان به: یا مولا!..................خیل لاهوتیان به: وا شوقا!

قدسیان با ترانه می خواندند...................هم ره عرشیان خوش آوا

که علی دست قادر ازلیست

رشته ی ما سوی به دست علیست

علی معشوق رب العالمین است

علی معشوق رب العالمین است

نخی از جامه اش حبل المتین است

ز وقتی پا در این عرصه نهاده

غبار مقدمش روح آفرین است

تمام آسمان محتاج لطفش

به محشر ناجی اهل زمین است

به وقت رعد و برق ذوالفقارش

کلام حضرت حق «آفرین» است

به مشتاقان جنت فاش گویید

نجف مصداق فردوس برین است

نجف شهری بود هم کفو جنت

که دربانش فقط روح الامین است

تمام کائنات و چرخ محشر

نمی گردد مگر با اذن حیدر

***

زمین و آسمان ها گشته رامش

و بیت حق سند خورده به نامش

علی همتای زهرای بتول است

همانی که خدا داده سلامش

تمام لعن و نفرین خدا بر

کسی که کم شمارد احترامش

علی از بطن کعبه آمده که

شبیه حق بود خلق و مرامش

به هرجایی که ذکر بوتراب است

دل من می زند پر سوی بامش

و شیعه گشته ام زیرا نوشتند

به جنت شیعیانش هم کلامش

میان شعله ابراهیم گر خفت

صد و ده مرتبه هو یا علی گفت

***

علی معنای لطف و جود و احسان

علی آیینه ی معبود منان

بود بهر حیات پیکر دین

علی روح و علی جسم و علی جان

ص: ۱۳۱

امیرالمومنین بعد از پیمبر

بود شیواترین تفسیر قرآن

جمال او کجا و روی یوسف

فدای روی ماهش ماه کنعان

غلامیّ علی کم رتبه ای نیست

بود برتر ز صدها شاه و سلطان

هر آن کس در دلش مهر علی هست

بر او واجب بود جنات رضوان

به دنیا گر هزاران دلبر آید

دگر مثل علی مادر نزاید

***

از آن روزی که ذکرش پا گرفته

بساط عاشقیّ ما گرفته

به هر جا که پیمبر یاوری خواست

علی دست خودش بالا گرفته

و حاتم با گدایی از در او

تمام رزق خود یک جا گرفته

بود منفور و بیچاره کسی که

علی از او نگاهش را گرفته

به منظور شفاعت از محبین

خدا از مرتضی امضا گرفته

امیری آسمانی کز بر او

چنین درس ادب سقا گرفته

"فقط حیدر امیرالمومنین است"

رجز های یل ام البنین است

خدا با اسم اعظم یا علی گفت

خدا با اسم اعظم یا علی گفت

ملک در اولین دم یا علی گفت

عجب سری است در خلقت که از خاک

چو برمی خاست آدم یا علی گفت

عصا در دست موسی اژدها شد

کلیم آنجا مسلم یا علی گفت

مسیحا دم از آن گردید عیسی

که در دامان مریم یا علی گفت

محمد در شب معراج برخاست

به قصد قرب اعظم یا علی گفت

ز لیلایی شنیدم یا علی گفت

به مجنونی رسیدم یا علی گفت

مگر این وادی دارالجنون است

ص: ۱۳۲

که هر دیوانه دیدم یا علی گفت

چمن با ریزش باران رحمت

دعایی کرد و او هم یا علی گفت

نسیمی غنچه ای را باز می کرد

به گوش غنچه کم کم یا علی گفت

علی را ضربتی کاری نمی شد

گمانم ابن ملجم یا علی گفت

مگر خیبر ز جایش کنده می شد

یقین آنجا علی هم یا علی گفت

تا صورت پیوند جهان بود، علی بود

تا صورت پیوند جهان بود، علی بود

تا نقش زمین بود و زمان بود، علی بود

آن قلعه گشایی که در از قلعه خیبر

برکند به یک حمله و بگشود، علی بود

آن گرد سر افراز، که اندر ره اسلام

تا کار نشد راست، نیاسود، علی بود

آن شیر دلاور، که برای طمع نفس

برخوان جهان پنجه نیالود، علی بود

این کفر نباشد، سخن کفر نه این است

تا هست علی باشد و، تا بود، علی بود

شاهی که ولی بود و وصی بود، علی بود

سلطان سخا و کرم و جود، علی بود

هم آدم و هم شیث و هم ادریس و هم الیاس

هم صالح پیغمبر و داود، علی بود

هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هو ایوب

هم یوسف و هم یونس و هم هود، علی بود

مسجود ملایک که شد آدم، ز علی شد

آدم چو یکی قبله و مسجود، علی بود

آن عارف سجاد، که خاک درش از قدر

بر کنگره عرش بیفزود، علی بود

هم اول و هم آخر و هم ظاهر و باطن

ص: ۱۳۳

هم عابد و هم معبد و معبود، علی بود

«ان لحملک لحمی» بشنو تا که بدانی

آن یار که او نفس نبی بود، علی بود

موسی و عصا و ید بیضا و نبوت

در مصر به فرعون که بنمود، علی بود

چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم

از روی یقین در همه موجود، علی بود

خاتم که در انگشت سلیمان نبی بود

آن نور خدایی که بر او بود، علی بود

آن شاه سرفراز، که اندر شب معراج

با احمد مختار یکی بود، علی بود

آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن

کردش صفت عصمت و بستود، علی بود

مولانا جلال الدین مولوی

علی دین را امام راستین است

علی دین را امام راستین است

علی دست خدا در آستین است

علی یعنی چراغ اهل بینش

علی یعنی پناه آفرینش

علی آیینه ی آیین اسلام

علی یعنی تمام دین اسلام

علی میزان، علی ایمان، علی حق

علی سر تا قدم توحید مطلق

علی مولود کعبه رکن دین است

علی آئینه ی حق الیقین است

علی در ملک هستی ناخدا بود

علی پیش از خلائق با خدا بود

علی حمد و علی ذکر و علی دم

علی حجر و حطیم و بیت و زمزم

علی حج و صلاه است و صیام است

علی رکن و قعود است و قیام است

علی در یاری حق ترک جان گفت

علی در بستر ختم رسل خفت

علی دین است و قرآن است و احمد

علی یعنی علی یعنی محمد (ص)

ولی الله اعظم رکن دین است

اولوالامر تمام مسلمین است

که قرآن میکند وصف خضوعش

زخاتم بخشی و حال رکوعش

هزاران سلسله آواره ی اوست

حدیث منزلت در باره ی اوست

گُهر از سِلمُک سلمی فشانم

حدیث لحمُک لحمی بخوانم

عدم بود و عدم بود و عدم بود

که حیدر با محمد (ص) هم قدم بود

کعبه خلوت گه اسرا فراوان علیست

کعبه خلوت گه اسرا فراوان علیست

بیت حق جلوه گر از روی درخشان علیست

در جهان مرد عمل باش و علی را بشناس

که ترازوی عمل کفه و میزان علیست

ای کج اندیش مکن غصب خلافت زیرا

به خدا بعد نبی سلطنت از آن علیست

روز محشر که گذرنامه جنت طلبی

آن گذرنامه به امضاء و به فرمان علیست

دادگاهی که به فردای قیامت برپاست

حکم حکم علی و محکمه دیوان علیست

کشتن "مرحب" و بگرفتن خیبر در کف

خاطرات خوش دیباچه دوران علیست

دور شو ای پسر "عبدود" از دیده ی او

که شجاعان عرب پشه به میدان علیست

این حسینی که رئیس الشهدایش خوانند

با خبر باش که شاگرد دبستان علیست

گرچه این دیده زدیدار نجف محروم است

در عوض ریزه خور سفره احسان علیست

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را

که به ماسوا فکندی همه سایه ی هما را

دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین

به علی شناختم به خدا قسم خدا را

به خدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

چو علی گرفته باشد سر چشمه ی بقا را

ص: ۱۳۵

مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ

به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را

برو ای گدای مسکین در خانه ی علی زن

که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من

چو اسیر تست اکنون به اسیر کن مدارا

بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب

که علم کند به عالم شهدای کربلا را

چو به دوست عهد بندد ز میان پاکبازان

چو علی که میتواند که بسر برد وفا را

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت

متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را

بدو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت

که ز کوی او غباری به من آر توتیا را

به امید آن که شاید برسد به خاک پایت

چه پیامها سپردم همه سوز دل صبا را

چو تویی قضای گردان به دعای مستمندان

که ز جان ما بگردان ره آفت قضا را

چه زنم چونای هردم ز نوای شوق او دم

که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را

همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی

به پیام آشنائی بنوازد و آشنا را

ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب

غم دل به دوست گفتن چه خوشست شهریارا

شهریار

نظر به بندگان اگر، ز مرحمت خدا کند

نظر به بندگان اگر، ز مرحمت خدا کند

قسم به ذات کبریا، ز یمن مرتضی کند

خدا چو هست رهنمون، مگو دگر چرا و چون

که او کند هر آنچه را که حکمت اقتضا کند

ص: ۱۳۶

ز قدرت یَدُ اللّهی، کسی ندارد آگهی

وسیله اش بود علی، خدا هر آن چه را کند

به جنگ بدر و نهروان، علی است یِکّه قهرمان

نگر که دست حق عیان، قتال اشقیا کند

به روی دوش مصطفی، نهد چو پای مرتضی

نگر به بت شکستنش، که در جهان صدا کند

به رزم خندق و اُحُد، به قتل عَمْرو عَبْدُوُد

خدا به دستِ دست خود، لوای حق بپا کند

چو افضل از عبادت خلایق است، ضربتش

علی تواند این عمل، شفیع ما سِوی کند

به پیشگاه کردگار، ز بس که دارد اعتبار

دُیون جمله بندگان، تواند او ادا کند

نماز، بی ولای او، عبادتی است بی وضو

به منکر علی بگو، نماز خود قضا کند

هر آنکه نیست مایلش، جفا نموده با دلش

بگو دل مریض خود، به عشق او شفا کند

علی است آن که تا سحر، سرشک ریزد از بصر

پی سعادت بشر، ز سوز دل دعا کند

علی انیس عاشقان، علی پناه بی کسان

علی امیر مؤمنان، که مدح او خدا کند

پس از شهادت نبی، که را سِزَد به جز علی

که تا به حشر آدمی، به کارش اقتدا کند

قسیم نار و جنّتش، ترازوی محبّتش

که مؤمنان خویش را، ز کافران جدا کند

گهی به مسند قضا، گهی به صحنه ی غزا

گهی به جای مصطفی، که جان خود فدا کند

علی است فرد و بی نظیر، علی مجیر و دستگیر

که نام دل گشای او، گره ز کار وا کند

زکار قهرمانیش، پر است زندگانیش

نگین پادشاهیش، به سائلی عطا کند

ص: ۱۳۷

امیر کشور عرب، ثنا کنان، دعا به لب

برد طعام نیمه شب، عطا به بی نوا کند

ز کوی شاه اولیا، که مهر اوست کیمیا

کجا روی، بیا بیا، که دردها دوا کند

کنیم چون که های و هو، به پیشگاه لطف هو

خدا نظر کند به او، علی نظر به ما کند

دل علی گداخته، که با زمانه ساخته

امام ناشناخته، ز خلق شکوه ها کند

پس از وفات فاطمه، کشید دامن از همه

که ختم عمر خویش را، به کنج انزوا کند

ز قبر بنت مصطفی، کجا رود علی، کجا

که نیست یار آشنا، دلش ز غم رها کند

سرشک بر دو عین او، ز اشک زینبین او

که گریه بر حسین او، به یاد کربلا کند

علی غریب و خون جگر، ز هجر یار نوحه گر

کنار آن جدار و در، اقامه ی عزا کند

(حسان) بگیر دامنش، قسم به حقّ محسنش

گره گشای انبیا، حوائجت روا کن

حبیب الله چایچیان

چشم لطفی سوی ما بهر خدا کن یاعلی

چشم لطفی سوی ما بهر خدا کن یاعلی

درد ما را ظاهر و باطن دوا کن یاعلی

دل به جان آمد زوسواس اندر این دار مجاز

جان ما را با حقیقت آشنا کن یاعلی

چون رضای حق رضای توست ای مجلای حق

با رضای خویشتن ما را رضا کن یاعلی

ای رهین لطف عامت اولین و آخرین

لطف خاصی شامل این بینوا کن یا علی

هر دوا از خاک درگاه تو میگرد اثر

درد بی درمان این مسکین دوا کن یاعلی

عرض حاجت بنده گانرا با ولی نعمت است

ص: ۱۳۸

حاجت این بنده ی دیرین دوا کن یاعلی

غرق دریای عطای توست پا تا سر صغیر

باز از رحمت مزید آن عطا کن یاعلی

مظهر کل عجائب به نبی یار علیست

مظهر کل عجائب به نبی یار علیست

ولی خالق بخشنده دادار علیست

آنکه میگفت سلوئی به فراز منبر

باب علم نبی و کاشف اسرار علیست

آنکه بر دوش رسول مدنی پای نهاد

کرد بتها ز حرم جمله نگونسار علیست

آنکه در بستر پیغمبر اسلام بخفت

حافظ جان وی از فرقه خونخوار علیست

آنکه گرد محن از چهره ایتام زدود

همدم مردم درمانده افگار علیست

آنکه بشکافت بگهواره ز هم اژدر را

شیر میدان یلی حیدر کرار علیست

آنکه در خانه حق شد متولد ز شرف

خانه زاد احد و محرم اسرار علیست

آنکه در خم غدیر آمده بر خلق امیر

مظهر لطف خداوند جهاندار علیست

آنکه با قاتل خود لطف و مدارا فرمود

ابن عم نبی و مظهر دادار علیست

آن یدالله که دا کرد سر از پیکر عمرو

صاحب تیغ دو سر آیت قهار علیست

کی توانم بمدیحش سخنی ساز کنم

فوق اوهام علی برتر افکار علیست

رو «حیاتی» بدر خانه سلطان نجف

که به خیل ضعفا یار و مددکار علیست

غرق در نور شدم پا تا سر

غرق در نور شدم پا تا سر

تا زنم دم ز علی بار دگر

قلم وحی بگیرید به دست

بنویسید به قلبم حیدر

روز اوّل به علی دادم دل

منم و مهر علی تا آخر

گرچه نشناختمش یک لحظه

ص: ۱۳۹

همه عمر است مرا پیش نظر

پیشتر زآنکه بگویم مدحش

هم قلم داد ندا هم دفتر:

ها علیٌ بشرٌ کیف بشر

ربّه فیه تجلّا و ظهر

--

آفتابی که فروغش همه جاست

شهریاری که رفیق فقراست

ناشناسی که بوَد یار همه

دردمندی که به هر درد دواست

ما چه قابل که فدایش گردیم

آن که گردید فدایش زهراست

جان عالم نه، بگو جان رسول

شاه عالم نه، بگو عبد خداست

وه چه عبدی که خدایی دارد

از سوی حق به قضا و به قدر

ها علیٌ بشرٌ کیف بشر

ربّه فیه تجلّا و ظهر

--

شهریار دو سرا کیست؟- علی

هم نشین فقرا کیست؟- علی

آنکه یک عمر برای اسلام

جان خود کرد فدا کیست علی

آنکه با دست یداللهیِ او

شد سر عمرو جدا کیست علی

بر سر دوش نبی در کعبه

آنکه بگذاشته پا کیست علی

اوست در ذات الهی ممسوس

اوست انسان ز انسان برتر

ها علیٌ بشرٌ کیف بشر

ربّه فیه تجلّا و ظهر

--

کیست این پای هوس را زنجیر

کیست این تیر خدا در تقدیر

شیر حق همدم اطفال یتیم

مرد اخلاص و دعا و شمشیر

به امیری جهانش چه نیاز

آنکه بر اژدر نفس است امیر

زهد و تقوا و جهاد و ایثار

شده هر چار به شأنش تفسیر

نخل ها گشته ز اشکش سیراب

چاه ها را زده آتش به جگر

ها علیٌ بشرٌ کیف بشر

ربّه فیه تجلّا و ظهر

--

روز بر قلب سپاهی زده چاک

ص: ۱۴۰

شب نهد چهره به سجاده ی خاک

روز خون می چکد از شمشیرش

شب کند اشک یتیمی را پاک

روز بگرفته سر عمرو به دست

شبش از خوف خدا بیم هلاک

می زند دور سرش بال زنان

مرغ شب نغمه ی روحی بفداک

آفرینش همه خوانند این بیت

جن و انس و ملک و شمس و قمر

ها علیٌ بشرٌ کیف بشر

ربّه فیه تجلّا و ظهر

--

این همه مهر و وفا یعنی چه؟

صبر در سیل جفا یعنی چه؟

فرق بشکافته بر قاتل خویش

دادنِ سهم غذا یعنی چه؟

آن حکومت به سماوات و زمین

این تواضع به گدا یعنی چه؟

تیغ دادن به عدو در پیکار

از ره لطف و عطا یعنی چه؟

بنگارید به هر ریگ روان

بنویسید به هر برگ شجر

ها علیٌ بشرٌ کیف بشر

ربّه فیه تجلّا و ظهر

--

رکن ارکان جهان کیست؟- علی

سر پیدا و نهان کیست؟- علی

آنکه در بستر پیغمبر خفت

از پی دادن جان کیست علی

آن که تا حشر، حکومت دارد

به زمین و به زمان کیست علی

آن که در پیکر پاک احمد

بود چون روح و روان کیست علی

«میثم» این است و جز این نیست بگو

که علی هست همان پیغمبر

قطره ای بودم وچکیده شدم

قطره ای بودم وچکیده شدم

سمت دریای تو کشیده شدم

بارهاست سنگ عاشقی خوردم

باز اطراف عشق دیده شدم

اشهدصبح وظهروشام توام

کز روی ماذنه شنیده شدم

تا که وحی ترا به شانه نهم

ص: ۱۴۱

مثل جبیریل آفریده شدم

از درخت ولایت طوبی

مثل یک سیب سرخ چیده شدم

چارده قرن من نمک زادم

از اهالی حیدر آبادم

آب پیدا شده نگاه کنید

چشمه دریا شده نگاه کنید

وقت وقت نزول دادن من ...

...کنت مولاه شده نگاه کنید

تا دوباره همه طواف کنند

کعبه ای پا شده نگاه کنید

پسر حضرت ابی طالب

شاه دنیا شده نگاه کنید

کوری چشم های آن سه نفر

علی آقا شده نگاه کنید

یاعلی یاابالحسن ای شاه

اشهدانک ولی الله

به نگاهت کمی نقاب بده

فرصتی هم به آفتاب بده

تا رطب های من شود باده

نخل جان مرا شراب بده

کمی از زیر پای سجاده ات

تا شود تربتم تراب بده

از خودت از بیان شرح خودت

دست پیغمبران کتاب بده

تا که امشب جهان فدات شود

به جهان حق انتخاب بده

ای بزرگ شگفت ناپیدا

ای امیر شریف بی همتا

آفتاب عشیره ی مجنون

قبله گاه قبیله ی لیلا

پادشاه حجاز ونان بر دوش

زخمی بار کیسه ای خرما

ما کجا وزیارتت خورشید

تو کجا و کوچه های این دنیا

تندتر میزند به نام شما

تبش قلب حضرت زهرا

نام تو فتح باب پیغمبر

در حوالی لیله الاسرا

نام تو نیل می شکافد باز

نام تو زهره میدرد هرجا

نام تو میشود رجز وقتی

تیغ عباس میکند غوغا

مادرم گفت جای لالائی

تا که خیزم به نام تو برپا

ذکری از والی الولی گفتم

راه افتادم وعلی گفتم

ص: ۱۴۲

خواست حق آنچه میدمد گردد

چهره ات جلوه ی احد گردد

خواست حق تا که در احد آئی

که شرف با تو مستند گردد

خواست حق تا که طاق ابرویت

قبله ی جان الی الابد گردد

یاد تو ذکر موج دریاهاست

لحظه هائی که جزر ومد گردد

رد پای تو را نمی یابم

عرش حتی اگر رصد گردد

مرتضی مرتضی ست در همه حال

گرجهان جمله عبدود گردد

نفسی ده سینجلی گوییم

صدو ده بار یا علی گوییم

گردوخاکی میان میدان است

رزم گاهی دوباره حیران است

ابروانی کمی گره خورده

لحظه ها لحظه های طوفان است

ماندن اینجاچقدر ناممکن

مردن اینجا چقدر آسان است

لشگری را به خویش پیچانده

ذوالفقاری که گرم جولان است

حول روز قیامت آمده است

یا نه شیرخدا رجز خوان است

دستمال نبرد خود را بست

یعنی این کوه گرم طغیان است

هیبتش کوه را زمین زده ست

هر سپاهی از آن پریشان است

پهلوان پروری که می بینی

از نژاد امین رضوان است

این که پیچیده لافتی باشد

بانک تکبیر از خدا باشد

حب حیدر بود اساس نماز

عجلوا بالصلوه قبل الفوت

مهر او مایه ی حیات همه

عجلوا بالحیوه قبل الموت

بس بود واژه های تکراری

مدح خوانم ز بهر نوکر تو

مرده راجان تازه می بخشد

خاک پای غلام و قنبر تو

جان را به یک اشاره مسخّر کند علی

جان را به یک اشاره مسخّر کند علی

دل را به یک نظاره منوّر کند علی

ص: ۱۴۳

ایجاد گل ز شعله ی آذر کند علی

یک لحظه سیر عالم اکبر کند علی

بر کائنات جود مکرّر کند علی

او را سزد به خلق امیری و رهبری

او آورد عدالت و قسط و برابری

تیغش رسد به چرخ گه رزم آوری

با ذوالفقار حیدری و دست داوری

یک لحظه فتح قلعه ی خیبر کند علی

افلاک را مهار کند با نظاره ای

بی مهر او به چرخ نتابد ستاره ای

نبود به دهر منقبتش را شماره ای

ابلیس را به بند کشد با اشاره ای

یک لحظه گر اشاره به قنبر کند علی

پیغمبری نبوده بدون ارادتش

کعبه هنوز فخر کند بر ولادتش

مسجد هنوز شاهد شوق شهادتش

پروردگار فخر کند بر عبادتش

چون بندگی به خالق داور کند علی

او ناخداست کشتی لیل و نهار را

فرمان دهد هماره خزان و بهار را

تقسیم کرده روز ازل خلد و نار را

نبوَد عجب که خلق خداوندگار را

با یک نگاه خویش ابوذر کند علی

گردون به پیش تیغ علی افکند سپر

از حمله اش قضا و قدر می کند حذر

شمشیر فتح داور و شیر پیامبر

روز از سران فتنه بگیرد به تیغ، سر

شب در خرابه با فقرا سرکند علی

هنگام بذل دست بوَد دست داورش

گر کوهی از طلا بود و کوهی از زرش

اول نهد طلا به کف سائل درش

نبوَد عجب به دست غلام ابوذرش

این گوی خاک را به جهان زر کند علی

هر جا خدا خداست علی هم بوَد امیر

ص: ۱۴۴

خورشید را توان کشد از آسمان به زیر

از بس که بود دیو هوا در کفش اسیر

حتی شکم ز نان جوین هم نکرد سیر

با آنکه سنگ را در و گوهر کند علی

در آسمان لوای امامت بپا کند

در خاک، با خدا دل شب التجا کند

در جنگ، حفظ جان رسول خدا کند

در رزم تیغ خویش به دشمن عطا کند

در مهد، پاره پیکر اژدر کند علی

طاقی که تا قیام قیامت نیافت جفت

جان را هماره در ره اسلام ترک گفت

از جبرئیل نغمه ی «الا علی» شنفت

در لیله المبیت به جای رسول خفت

تا جان خود فدای پیمبر کند علی

شاهی که هست و بود به دستش مسخر است

با یک فقیر زندگی او برابر است

از بس که در خلافت خود عدل گستر است

سهم عقیل را که بر او خود برادر است

با سهم یک فقیر برابر کند علی

روزی که از خطای همه پرده می درند

روزی که خلق تشنه به صحرای محشرند

دل ها ز تشنگی چو شررهای آذرند

آنان که مست جام تولّای حیدرند

سیرابشان ز چشمه ی کوثر کند علی

دارد ز قلب خاک حکومت بر آسمان

بر دستش اختیار مکان داده لامکان

گردد به گردش نگهش محور زمان

دست خداست با سر انگشت می توان

افلاک را هماره مسخّر کند علی

دین یافت از ولادت شیر خدا کمال

بی مهر حیدر است مسلمان شدن محال

عالم به او و او به خدا دارد اتکال

در عین بندگی به خداوند ذوالجلال

ص: ۱۴۵

اعجاز، همچو خالق داور کند علی

آدم سرشته شد گلش از خاک پای او

کس را چه زهره تا که بگوید ثنای او

مداح او کسی است که باشد خدای او

اکسیر معرفت طلب از کیمیای او

شاید مس وجود تو را زر کند علی

دنیا ندیده مثل علی راست قامتی

در هر دلی بپاست ز شورش قیامتی

هر نقطه را بوَد ز ولایش علامتی

هر لحظه ریزد از سر دستش کرامتی

جود از نیاز خلق، فزون تر کند علی

دل از خیال منظر حسنش صفا گرفت

باید از آن جمال نشان خدا گرفت

حق از نخست، عهد ولایش ز ما گرفت

روزی که تیرگی همه جا را فراگرفت

ما را شراب نور به ساغر کند علی

روز جزا که هست همان روز سرنوشت

هرکس به حشر می دروَد هر چه را که کشت

بخشنده می شوند همه کرده های زشت

روید ز شعله های جهنم گل بهشت

گر یک نگه ز دور به محشر کند علی

مهر قبول توبه ی آدم به نام اوست

موسی به طور همسخن و همکلام اوست

از قله های وهم فراتر مقام اوست

امر قضا به حکم خدا در نظام اوست

تا در نظام خود چه مقدّر کند علی

مدح علی است کار خداوند ذوالجلال

اینجا تمام عالم خلقت کرند و لال

بی لطف او به کس نبوَد قدرت مقال

«میثم» چو دم زنی ز ثنای علی و آل

هر دم تو را عنایت دیگر کند علی

امشب هوای باغ نگاهم بهاری است

ص: ۱۴۶

مجید تال

امشب هوای باغ نگاهم بهاری است

واژه به واژه کار دلم بیقراری است

باران و رود و چشمه و دریا قلم شدند

برگ درخت و بال ملک دفترم شدند

بیتابم امشب و تب شعری گرفته ام

با جمع شاعران شب شعری گرفته ام

سعدی! نگاه کن به رخش باز جان بگیر

ازباغ های نخل علی ((بوستان)) بگیر

حافظ! بیا و شاعر این بارگاه باش

یعنی((غلام شاه جهان باش و شاه باش))

پژواک بی نهایت خورشید نور او

ای مولوی زشمس جمالش بگو بگو...

((شیر خدا و رستم دستانم آرزوست))

چون نام رستم آمده اینبار وقت اوست

فردوسی! از شکوه نبردش چه دیده ای

آیا شجاعت علوی را شنیده ای؟!

قطبین عالم است سر تیغ ذوالفقار

از ضربه های دستش ((لا یمکن الفرار))

نیما! برای پیرهنش شعر نو بگو

از سادگیش از نمک و نان جو بگو

اواز هجوم زخم زبان خون به دل شده

سهراب! در مسیر علی آب گل شده

قیصر! میان کوچه علی سر به زیر شد

عمر گلش بگو چقدَر زود دیر شد...

ای ابتدات نقطه پایان آسمان

یاسر حوتی

ای ابتدات نقطه پایان آسمان

وی انتهات مثل خداوند، لا مکان

ممسوس ذات حضرت الله اکبری

با این حساب، فهم کمالت نمی توان

گفتم: "چگونه مدح تو خوانم"؟ ندا رسید

"در سجده آی و سوره توحید را بخوان"

ما صُنع دستهای شما بوده ایم؛ پس

این گونه می شود که تو باشی خدایمان

ص: ۱۴۷

درکعبه پا نهادی و کعبه شکاف خورد

یعنی که جای توست دل دلشکستگان

هر شب کنار سفره زهرا(س) نشسته ایم

حالا چگونه میل کنم سمت این و آن

خاکیم، اگر نشسته به روی عبای تو

خورده مگیر؛ حضرت بابای مهربان

کعبه سپید رو شد و زلفش سیاه شد

هم خود به سجده آمد و هم سجده گاه شد

***

(مهرت به کائنات برابر نمی شود)

حب تو آینه است مکدر نمی شود

مریم، بنفشه، یاس، اقاقی ... خود بهشت

بی لطف دستهات معطر نمی شود

در صد هزار شیر نر بیشه های جنگ

هرگز یکی شبیه به حیدر نمی شود

حتی محمدی(ص) که خودش فخر عالم است

تا مرتضی(ع) نداشت، پیمبر نمی شود

با ما کسی که سفره اش از مرتضی جداست

سوگند می خورم که برادر نمی شود

این سفره بوی عطر گل یاس می کند

با گندمی که فاطمه دستاس می کند

***

رمز حیات، قبضه شمشیر مرتضاست

هفت آسمانیان، همه تسخیر مرتضاست

قرآن؛ زلال آینه، تصویر ناب؛ اوست

هر آیه آیه؛ آینه، تفسیر مرتضاست

جنات عدن، روضه رضوان، بهشت قرب

در سایه سار شاخه انجیر مرتضاست

این که خدا به دیده مردم بزرگ شد

تأثیر جاودانه تکبیر مرتضاست

صبرش شبیه ضربه خندق ستودنی ست

آری؛ بقاء شیعه به تدبیر مرتضاست

سلطان عشق..! حضرت والا مقام ها..!

تسیلم تو، شکوه تمام سلام ها

***

ص: ۱۴۸

ای میوه رسیده باغ خدا علی..!

آب و غذای سفره اهل ولا علی..!

بدر و حنین و خیبر و خندق که جای خود

تنزیل آیه های علق در حرا... علی

سّر عظیم لیله الاسراء؛ عروج بود

مِن نفْس ظاهری محمد(ص) الی... علی

تفسیر ناب سوره توحید؛ می شود. . .

... تلخیص در عبارت یک جمله "یا علی"

با نوح و با کلیم و مسیحا و با کلیم . . .

هرجا تو دیده می شوی در هر کجا علی

تو در کمال مطلق و انسان کاملی

در مشکلات سخت؛ تو حل المسائلی

***

چیزی شبیه رایحه ای می وزید و رفت

شب ها به شانه؛ نان و رطب می کشید و رفت

افسوس قدر و منزلتش را نداشتند

تا در جوار کوثر خود آرمید و رفت

زهرا همان علی و علی نیز فاطمه است

شکر خدا فراق به پایان رسید و رفت ...

مردی که شاهد صدمات مدینه بود

یک روز مرد... و در سحری شد شهید رفت

گر چه کنار بسترش از مردها پر است

اما؛ دریغ محسن خود را ندید و ... رفت

غیر از علی به عالم امکان مدار نیست

خلقت بدون اسم علی استوار نیست

مولا برای از تو سرودن غزل کم است

یوسف رحیمی

مولا برای از تو سرودن غزل کم است

تلمیح و استعاره ، مجاز و بدل کم است

قرآن ناب لایق وصف مقام توست

شعر و حدیث و قصه و ضرب المثل کم است

ص: ۱۴۹

آن لحظه که حلاوت نام تو بر لب است

شیرینی شکر که چه گویم، عسل کم است

باید برای مدح تو از صبح بدر گفت

هیجای نهروان و شکوه جمل کم است

ای دست اقتدار خدا، فارس العرب

اصلا برای شان تو تعبیر «یل» کم است

هر قدر هم که دم بزنم ای امیر عشق

از شوکت و جلالت تو، ما حَصَل کم است

شهره شده میان عرب تک سواری ات

آوازه های صاعقه ی ذوالفقاری ات

*

ای آفتاب علم و یقین یا ابوتراب

همواره در مدار تو دین یا ابوتراب

صبح نگات شمس ضحی یا ابالحسن

تار عبات حبل متین یا ابوتراب

از ابتدای خلقت خود کسب فیض کرد

در محضر تو روح الامین یا ابوتراب

مولای من ولایت تو از ازل شده

با روح و جان شیعه عجین یا ابوتراب

الطاف بی کران تو ای قبله گاه جود

می بارد از یسار و یمین یا ابوتراب

در رستخیز صبح قیامت برای ما

عشق تو است حصن حصین یا ابوتراب

با عطر و بوی هر نفست در مشام شهر

جاری شده ست خلد برین یا ابوتراب

چشمان روشن تو بهشت پیمبر است

اصلاً سرشت تو ز سرشت پیمبر است

*

تفسیر کن برای همه محکمات را

اسرار ناب آیه ی صبر و صلات را

مصداق بی بدیل «أولی الامر» روشن است

معلوم کرده ای یؤتون الزکات را

مولای من تمام صفاتت الهی است

ص: ۱۵۰

آئینه ای تلألؤ انوار ذات را

شرط حیات طیبه نور ولایت است

از ما مگیر حضرت عشق این حیات را

با نعمت ولایتت آقا خود خدا

بی شک گشوده بر همه باب النجات را

یک لحظه در ولایت تو شک نمی کند

هر کس شنیده زمزمه ی کائنات را

تو آمدی کمی به زمین آسمان دهی

تا که تجلیات خدا را نشان دهی

*

تسبیح انبیاء معظم علی علی ست

نقش لب پیمبر خاتم علی علی ست

رمز نجات حضرت موسی میان نیل

فریاد استغاثه ی آدم علی علی ست

هر گوشه را که می نگرم ذکر خیر توست

آقای من عبادت عالم علی علی ست

رمز تقرب همه ی اهل کائنات

آوای هر فرشته دمادم علی علی ست

لبیک کعبه و حجر و مسجد الحرام

زیبا ترین ترنم زمزم علی علی ست

وقتی علی تجلی اسماء اعظم است

بی شک تجلیات خدا هم علی علی ست

تو آمدی و عزت توحید پا گرفت

نور خدا زمین و زمان را فرا گرفت

*

مستیم از زلالی جام غدیر خم

هستیم شیعیان امام غدیر خم

مولا شدن فقط و فقط شأن حیدر است

این است لحظه لحظه، تمام غدیر خم

بر مسلمین تمام شده نعمت خدا

در خطه ای شریف به نام غدیر خم

آری نظام ناب ولایت بنا شده

آری بنا شده ست نظام غدیر خم

معنا شده ولایت عام و ولی خاص

ص: ۱۵۱

در واژه واژه خطبه ی تام غدیر خم

راه علی ست راه ولی فقیه مان

این است سرّ ناب پیام غدیر خم

ای نائب امام زمان ! جان فدای تو

آقا طنین فکنده در عالم صدای تو:

*

پویا ترین طریق حقیقت بصیرت است

گویا ترین پیام ولایت بصیرت است

ای تشنگان فیض حقیقی آفتاب!

تنها صراط صبح سعادت بصیرت است

جوینده ی حکومت مولای متقین!

شرط حلول روح عدالت بصیرت است

اینجاست سرّ معجزه ی خون هر شهید

شیوایی شکوه شهادت بصیرت است

در این غروب غیبت خورشید، ضامنِ

پیروزی حقیقی امت بصیرت است

در فتنه خیزِ عصر حوادث، طلیعه ی

صبح ظهور حضرت حجت بصیرت است

دلهای ماست گوشه ی محراب جمکران

«عجل علی ظهورك یا صاحب الزمان»

هر دلی که دچار لیلا بود

علی اکبر لطیفیان

هر دلی که دچار لیلا بود

خوشی روزگار لیلا بود

از کرامات عاشقی است اگر

نام مجنون کنار لیلا بود

نام مجنون اگر فراتر رفت

این هم از اعتبار لیلا بود

آنچه دلهای بی شماری داشت

محمل در غبار لیلا بود

بی نیاز است از عبادت ما

کعبه در انحصار لیلا بود

امشب ای عشق در طواف توام

سیزده شب در اعتکاف توام

بال با من، پریدنش با تو

سمت بالا کشیدنش با تو

شوق تنزیل آیه ها با من

جبرئیل آفریدنش با تو

گندم کال مزرعه با من

فصل گرم رسیدنش با تو

ص: ۱۵۲

نخل با من تب رطب با من

دست مشتاق چیدنش با تو

سجده بر خاک پای تو با من

دست بر سر کشیدنش با تو

قل هو الله یا احد یا هو

«وحده لا اله إلا هو»

کعبه آنقدر بی تو زیبا نیست

بی حضورت مطاف دنیا نیست

بی سبب رد نکرده مریم را

این طرف ها که جای عیسی نیست

کعبه مختص حال امروز است

مثل دیروز و مثل فردا نیست

سوره ات را خودت نزول بده

«ور نه جبریل مرد این ها نیست»×

تو که از این طرف نمی آیی

پس چه بهتر در حرم وا نیست

ای مسحای سبز بنت اسد

مزرع «لم یلد و لم یولد»

ای که صبح ازل شروعت بود

کهکشان حیطه طلوعت بود

بهترین لحظه ها برای خدا

لحظه سجده خشوعت بود

آن چه دیشب مرا سلیمان کرد

خواب انگشتر رکوعت بود

چاه وقفی و نخل های بلند

حاصل چله های جوعت بود

ای سرآغاز! مرد بی پایان!

ای که صبح ازل شروعت بود...

کس ندیده است ارتفاع تو را

آفتاب تو را شروع تو را

به نگاهت کمی نقاب بده

فرصتی هم به آفتاب بده

از خودت از بیان شرح خودت

دست پیغمبران کتاب بده

تا رطب های من شود باده

نخل های مرا شراب بده

تا صدایت کنم بلندترین

به لبم حق انتخاب بده

نیست فرقی در آفتاب شدن

ص: ۱۵۳

یا تراب ابوتراب شدن

این همه مستجیر مال شماست

التماس فقیر مال شماست

مرد دیروز، حضرت امروز

از احد تا غدیر مال شماست

تا خدا بوده تا خدایی هست

این لقب، این «امیر» مال شماست

از تمامی فرش های زمین

تکه ای از حصیر مال شماست

از سر سفره مدینه فقط

نمک و نان و شیر مال شماست

زندگی تو مثل مردم نیست

نان تو از تبار گندم نیست

بی نظیر عرب بدون مثل

آفتاب عجم بدون بدل

یا هو الظاهر و هو الباطن

یا هو الآخر و هو الأول

تو رسیدی و وحشت افتاده است

بر سر شانه های لات و هبل

اسدالله غزوه احزاب

یل میدان لحظه های جمل

مرد دلدل سوار روز احد

آینه دار خشم عز وجل

الامان از سوار آمدنت

وقت با ذوالفقار آمدنت

نام تو بوی سیب می آرد

روی دل ها بهار می کارد

تو همان پیر مرد نخلستان

پیر مردی که نان جو دارد

ای که دل تنگ صبح زهرایی

گریه چشم های تو دارد...

...اول کوچه بنی هاشم

روی تابوت شهر می بارد

غسل نیلی فاطمه هر شب

خاطرات تو را می آزارد

هیچ کس مثل تو حبیب نداشت

سر سفره نسیم سیب نداشت

«بدر» یادش مانده آن روزی که می لرزاندی اَش

قاسم صرافان

«بدر» یادش مانده آن روزی که می لرزاندی اَش

آن رجزهایی که می خواندی و می ترساندی اَش

ص: ۱۵۴

ذوالفقارت شکل «لا» با دسته ای کوتاه بود

«لا اله» آن روز در دستان «الا الله» بود

«لا اله» آن روز جز سودای «الا هو» نداشت

رویِ حق بی تیغِ تو بالای چشم، ابرو نداشت

تیغ را بالا که بردی، آسمان رنگش پرید

تا فرود آمد، زمین خود را کمی پایین کشید

«حمزه» یک چشمش به میدان چشم دیگر سوی تو

تیغ را گم کرده است از سرعت بازوی تو

ذوالفقار آن گونه با سرعت به هر کس خورده است

مدتی مبهوت مانده تا بفهمد مرده است

خشمِ تو از رعدِ «یا قهّار» و «یا جبّار» بود

بعد از آن بارانِ «یا ستّار» و «یا غفّار» بود

بعد از آن باران، عجب رنگین کمانی دیده ام

دیده ام نورِ تو را، از هر طرف چرخیده ام

در ازل خندیدی و دامن کشیدی تا ابد

من تو را باور کنم یا «ما لَهُ کفواً احد»

خطبه های ناتمامت را بیا کامل بگو

بی الف، بی نقطه، اصلا بی حروف از دل بگو

ساقی شیرین زبان! حالا که خامند این لغات

این تو و این: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

در دلم «قد قامتِ» عشقت قیامت می کند

قصه ام را «بشنو از نی چون حکایت می کند»

باز هم حس می کنم حوض دلم دریا شده است

مثل این که «یا علی» هایم صد و ده تا شده است

«ما رَمَیْتِ» تیر تو زیباست، بر دل می زنی

چون که از دل می زنی، یک راست بر دل می زنی

تیر شعری می زنم اما هدف در دست توست

ص: ۱۵۵

پادشاها! مُهر ایوان نجف در دست توست

دارم به سر هوای زیارت اباالحسن

دارم به سر هوای زیارت اباالحسن

ای در جنون کشیده نگاهت اباالحسن

مستی من ز شرب مدام شراب توست

با من چه کرده ذکر مدامت اباالحسن

ما جملگی به دام تو افتاده ، تا ابد

مستی کنیم به دام اسارت اباالحسن

گردیده خال هاشمیت قبلگاه من

سجده به تو ، به خاطر خالت ابا الحسن

روی زمین تو جای خدا تکیه کرده ای

از من دعا و از تو اجابت اباالحسن

عشقت چه کرده با من از جنس سنگ علی

عاشق کشی به چشم خمارت ابا الحسن

صد بار اگر ز عشق تو جان در دَهَم علی

جار میزنم که جان به فدایت ابا الحسن

فرزاد نظافتی

جان را فقط به مقدم جانان فدا کنید

جان را فقط به مقدم جانان فدا کنید

قد رافقط به محضرمولا دوتا کنید

فرقی نمی کند که بگویید علی علی

یا در رکوع وسجده خدایا خدا کنید

ما دوره گرد کوچه ی شاهانه ی توایم

یک سکه هم حواله دست گدا کنید

کفگیر اشکمان به ته دیگ خورده است

فکری بحال خشکی چشمان ما کنید

مثل کویر تشنه و زرد خزان شدیم

ما را به نفخه ی نفسی با صفا کنید

یعنی که شل کنید سر کیسه را و بعد

ما را مسافر حرم کربلا کنید

طفل یتیم دوره ی آخر زمانه ایم

ص: ۱۵۶

درحق ما شما پدرانه دعا کنید

ما از مس ِوجود ، پشیمان و نادمیم

با گوشه چشم عاطفه ما را طلا کنید

حاجت کجا بریم که حاجتروا شویم

منت نهید و حاجت ما را رواکنید

ما مبتلای کرببلاییم و اهل درد

ما را به تربت شه بی سر دوا کنید

ناقابل است جان غلامان کویتان

خونی کنید و صدقه ی رفع بلا کنید

آمد نسیم رحمت و گوش دلم شنید

عرض نیاز خود به امام رضا کنید

صمد علیزاده

مناجات

به راه توست شهادت به از ولادت من

غلامرضا سازگار

به راه توست شهادت به از ولادت من

عنایتی که شود مرگ من شهادت من

گدای سابقه دارم مرا مران که بود

کرم سجیۀ تو، التماس عادت من

هزار مرتبه ام گر برانی از در خویش

هماره بر تو فزون تر شود ارادت من

هزار مرتبه بیماری از سلامت به

تو گر کنی قدمی رنجه بر عیادت من

سرم فدای قدم های دلبری گردد

که برده دل زِ من از لحظۀ ولادت من

سعادت دو جهان بهر من سعادت نیست

تو گر مرا بپذیری بُود سعادت من

به بندگی درت می خورم قسم مولا

که بر در تو بود بندگی سیادت من

زبان "میثمی " ام وقف گفتگوی تو باد

که ذکر توست دعای من و عبادت من

افتاده ام به گوشه ای از رهگذارتان

ص: ۱۵۷

محسن عرب خالقی

افتاده ام به گوشه ای از رهگذارتان

اوجم دهید تا که شوم خاک سارتان

اصل و اصالت من از اول اصیل بود

اصلاً خدا سرشته مرا از غبارتان

هرچند دورم از تو... عجیب است چون دلم

حس می کند نشسته کناری کنارتان

چیزی برای عرضه ندارم به ساحتت

آقا دل شکسته می آید به کارتان؟

خرما فروش کوچه و بازار می شوم

شاید به جرم عشق شوم سر به دارتان

ای ناشناسِ نیمه شب کوچه های شهر

یک تکه نان به ما بده از کوله بارتان

میلش دگر به هیچ بهشتی نمی کشد

هر کس نشسته کنج بهشت مزارتان

شرمنده ایم بی خبریم ای بزرگوار

از آخرین امانت تان؛ یادگارتان

از عطای فاطمه من مبتلا بر حیدرم

جواد حیدری

از عطای فاطمه من مبتلا بر حیدرم

از ازل تا روز محشر ریزه خوار این درم

مرتضی خود گفته بابای من مسکین بود

او بود بابا و زهرای مطهر مادرم

ظهر عاشورای او لب تشنه سینه می زنم

تا دهد با دست خود روز قیامت کوثرم

شامیان گفتند علی آیا مسلمان بوده است؟

از غریبیِ علی خاک مصیبت بر سرم

لیله ی قدری سحر کرب و بلا یا که نجف

کی شود احیا بگیرم از عطای دلبرم

ذات هر کس در قیامت نقش پیشانی اوست

نقش پیشانی ما باشد "غلام حیدرم "

شکر این که عاشق اولاد زهرا گشته ام

تا دم مرگم بگریم یاد شاه بی سرم

ص: ۱۵۸

مرگ عشاق علی عین زیارت رفتن است

بهر دل جویی ما آید امام و سرورم

ذکر ما لحظه به لحظه ساقی کوثر مدد

تتا بیاید مهدی صاحب الزمان حیدر مدد

دلی که خانه مولا شود حرم گردد

محمدعلی مجاهدی (پروانه)

دلی که خانه مولا شود حرم گردد

کز احترام علی کعبه محترم گردد

من از شکستن دیوار کعبه دانستم

که هر کجا که علی پا نهد حرم گردد

هنوز روز خوش دشمن است تا آن روز

که ذوالفقار زبان علی دو دم گردد

دلی که جام بلا را کشیده تا خط جور

چه احتیاج که دنبال جام جم گردد

قبول خاطر خون خدا شدن شرط است

نه هر که مرثیه ای ساخت محتشم گردد

عزای ماست که هر سال می شود تکرار

و گر نه حیف محرم که خرج غم گردد

نه هر که کشته شود می توان شهیدش گفت

نه هر سری که به نی می رود علم گردد

حدیث عشق و وفا ناسروده می ماند

مگر که دست علمدار ما قلم گردد

هنوز شعله ور از خیمه های عاشوراست

ز شور شیونی دل مباد کم گردد

آنان که شیعه را ازلی آفریده اند

محمود ژولیده

آنان که شیعه را ازلی آفریده اند

نور مرا ز نور علی آفریده اند

آب و گل مرا ابدی آزموده اند

سرمایه ی مرا ازلی آفریده اند

دل را برای سرّ خفی خلق کرده اند

لب را برای ذکر جلی آفریده اند

ص: ۱۵۹

ذکر علی حلاوت افطار عاشق است

لب های شیعه را عسلی آفریده اند

ما تشنگان جام شب بدر حیدریم

کان را شراب بی مثلی آفریده اند

وقتی خود خدا به علی ذکر می گرفت

ما را به ذکر لم یزلی آفریده اند

تا حال شعر غیر علی را نخوانده ام

از ابتدا مرا غزلی آفریده اند

تا فاطمه به سینه ی ما یا علی نوشت

دل را بری ز هر خللی آفریده اند

زهرا اگر نبود علی نانوشته بود

ما را به اعتبار ولی آفریده اند

کی امتحان نداده قبول ولا شدیم

ما را ازل به قول بلی آفریده اند

در روز امتحان ولایت خدا گواه

ما را فدائیان ولی آفریده اند

بدبخت می شود هر که ز مهرت رها شود!

یاسر مسافر

بدبخت می شود هر که ز مهرت رها شود!

بیچاره می شود هرکه ز حبت جدا شود

دستش دراز نیست به هر جا و هر طرف

هر کس به درب خانه ی لطفت گدا شود

شیعه که ذکر نادعلی را به لب گرفت

آیا اسیر غصه و درد و بلا شود؟

باید دخیل به رشته ی زلف شما زند

هرکس که خواسته باشد اگر با خدا شود

ما با همه گفته ایم به کوری دشمنان

حیدر شفیع محشر و عقبای ما شود

شاهنشه نجف گدا بر درآمده

لطفی کنی ، روزی ما کربلا شود

ذکر ابوتراب عجب مستی آور است

وحید قاسمی

ص: ۱۶۰

ذکر ابوتراب عجب مستی آور است

این نام پیرِ میکده ی حوض کوثر است

اصلاً هراس و باک نداریم از حساب

محشر کلید باغ جنان دست حیدر است

رحمت به مادرم، که مرا مجلس تو بُرد

این شوقِ نوکری، اثر شیر مادر است

اول کسی که وارد فردوس می شود

از صنف نوکران علی دوست، قنبر است

حبل المتین حیدریون در پل صراط

نخهایِ سبز چادر زهرایِ اطهر است

هر کس ز غربت حسنش گریه کرده است

خندان ترینِ مردمِ صحرایِ محشر است

فردا تمام اهل زمین تشنه اند و ما

لب هایمانِ ز باده ی آل عبا تر است

راهی برای شیعه ی تو تا بهشت نیست

«تا کشتی نجات حسینی شناور است»

سینه کبودها، چقدر بُرد کرده اید!!!

باغ بهشتِ سینه زنان با صفاتر است

محشر تمام سینه زنان گردِ زینب اند

آن روزِ داغ، چادر او سایه گستر است

مانند باد می گذریم از پل صراط

تا رویِ دست فاطمه قنداقِ اصغر است

ازدواج

امشب شب ساغر زدن با ساقی کوثر شده

غلامرضا سازگار

امشب شب ساغر زدن با ساقی کوثر شده

امشب عروس آسمان خاک در حیدر شده

امشب علی محو رخ صدیقه اطهر شده

امشب به بیت فاطمه غلمان ثنا گستر شده

امشب شب آمرزش خلق از سوی داور شده

زیرا امیر المومنین داماد پیغمبر شده

ص: ۱۶۱

جن و بشر و حور و ملک گویند امشب با علی

دامادیت ، دامادیت ، بادا مبارک یا علی

مهر و مه اینجا اختری ، گردون هلالی میکند

یا آسمان با اختران بذل لئالی می کند

دل در سرای فاطمه سیر خیالی میکند

طوطی جان در بزم او شیرین مقالی می کند

روح الامین مداحی مولی الموالی میکند

حور و ملک را با دمش حالی به حالی میکند

ریزد چو باران از سما آیات رحمت بر زمین

در مجلس دامادی مولا امیر المومنین

جبریل نازل از سما گردیده بر فخر بشر

آورده پیغام از خدا کی بهترین پیغامبر

ما از ازل این عقد را بستیم در لوح قدر

تو در زمین این خطبه را انشاد کن بار دگر

گیتی ز انجم پر شد با وصل این شمس و قمر

او مادر است و این بود بر یازده مولا پدر

این وصل ، وصل کوثر و ساقی کوثر میشود

این عقد ، عقد حیدر و زهرای اطهر میشود

وصل دو دریا حاصلش دولولوی مرجان شود

کز هر دو تا شام ابد روشن چراغ جان شود

بر پای آن در راه این جان جهان قربان شود

او دین ز صلحش زنده و این کشته قرآن شود

مرجان حسن کز حسن او جان مشعل تابان شود

لولو حسین است و از او دل شعله سوزان شود

مرجان که دیده آنچنان لولو که دیده اینچنین

آدم گدای کوی او عالم فدای روی این

ص: ۱۶۲

ای فاطمه بنت اسد ناموس حی ذوالمنن

امشب عروس خویش را بنگر کنار بوالحسن

بر روی حیدر خنده کن بر دست زهرا بوسه زن

بنشین و بنشانش ببر مانند جان خویشتن

گردیده در بیت الولاماه رخش پرتو فکن

گوش خدا یعنی علی تا بشنود از او سخن

تهلیل گو ، تقدیس کن تسبیح خوان دل باخته

در سر به شوق فاطمه شوری دگر انداخته

امشب خدیجه در جنان لبخند دیگر می زند

روحش بشوق دیدن داماد خود پر می زند

در خانه شیر خدا با مصطفی سر می زند

گه بوسه بر دست علی ساقی کوثر می زند

گه خنده بر ماه رخ زهرای اطهر می زند

گاهی تبسم بر گل روی پیمبر می زند

ارواح پاک انبیا دور سرای فاطمه

خوانند از بهر علی مدح و ثنای فاطمه

آدم ستاده بر در بیت امیر المومنین

خواند ثنای فاطمه با نوح شیخ المرسلین

خنجر بکف دارد خلیل ان شاهد شور آفرین

تا از ذبیحش شر برد در مقدم آن نازنین

استاده موسی روی پا افتاده عیسی بر زمین

داود مداحی کند با نغمه های دل نشین

یوسف به حسن دلربا خدمتگذاری می کند

یعقوب با ذکر علی شب زنده داری می کند

می خواست تا آید عروس آن شب به بیت شوهرش

پر شد ز افواج ملک هم ایمنش هم ایسرش

جبریل از پیشش رود و میکال از پشت سرش

پا در رکاب ناقه و جا در دل پیغمبرش

ص: ۱۶۳

رضوان شده جاروب کش با زلف خود در معبرش

سبحانه سبحانه خالی است جای مادرش

حیدر به شوق مقدمش دل بیقراری می کند

استاده در پشت در و لحظه شماری می کند

بگرفت دست مرتضی تا پرده از رخسار او

نقش تبسم شد عیان از لعل گوهر بار او

یار دو عالم را ببین گردیده زهرا یار او

غم خوار عالم را نگر شد فاطمه غم خوار او

افکنده چشمی جانب بیت و در و دیوار او

یاد آمد از حرق در و از قصه ایثار او

گردید دور مرتضی آهسته گفتا با علی

من آمدم تا جان خود سازم فدایت یا علی

در حجله بنهادند پا آن دخت عم این ابن عم

آن روح از سر تا بپا این جان از سر تا قدم

آن وحی را خیر تاکلام این بیت را صاحب حرم

بنهاد دست هر دو را ختم رسل در دست هم

گفتا بزهرا کاین علی شوی تو باشد دخترم

گر او شود از تو رضا راضیست حی ذوالکرم

پس با علی گفتا علی انسیه الحور است این

سر خدا ، روح نبی ناموس تو زهراست این

امشب امانت میدهم من بر تو جان خویش را

بگذاشتم در دست تو روح و روان خویش را

روح و روان خویش ر ا تاب و توان خویش را

پاینده میبینم د راو ، نام و نشان خویش را

در دامن او یافتم من دودمان خویش را

چون جان نگهدای علی ، جان جهان خویش را

ص: ۱۶۴

هرکس بیازارد و را خسته دل زار مرا

آنکس که آزارد مرا آزرده دادار مرا

ای بوده پیش از پیشتر ناموس داور فاطمه

ای مدحت از سوی خدا تطهیر و کوثر فاطمه

ای دست بوست مصطفی ای کفو حیدر فاطمه

ای زینب کبری تو را پاکیزه دختر فاطمه

ای بر حسین بن علی آزاده مادر فاطمه

ای یازده فرزند تو بر خلق رهبر فاطمه

در شام قدر وصل تو روشن دل عالم شده

مدح تو ذکر علی شیرینی "میثم " شده

برخیز و بزن خنده که غم عین خلاف است

غلامرضا سازگار

برخیز و بزن خنده که غم عین خلاف است

گردون به حرم خانه هو گرم طواف است

عید آمده عید آمده یا جشن عفاف است

یا عصمت حق فاطمه را شام زفاف است

سری که نهان بود درخشید مبارك

بر روی زمین وصل دو خورشید مبارک

جان ، موسی شوق آمده دل وادی طور است

عیسی ز فلك سر زده و غرق سرور است

با شور و شعف در کف داود زبور است

در بیت ولایت خبر از وصل دو نور است

ارواح رسل گشته به گرد سر زهرا

گویند که شد شیر خدا شوهر زهرا

خیزید که امشب شب آرایش حور است

هم عید تولا شده هم جشن تبر است

از شادی و از شور جهان محشر کبراست

این جشن وصال علی و حضرت زهراست

گردید به گرد حرم فاطمه امشب

تبریک بگوئید به مولا همه امشب

ص: ۱۶۵

در کشور دل وصل دو دلدار مبارک

بر احمد و بر خالق دادار مبارک

بر فاطمه و حیدر کرار مبارک

بر شیعه و بر عترت اطهار مبارک

در جشن زفاف گل رعنای خدیجه

خالی ست میان همگان جای خدیجه

حق ، عاقد و داماد ، علی فاطمه یارش

کردند ملایک به روی ناقه سوارش

حوران بهشتی به یمین و به یسارش

جبریل امین خنده زنان غاشیه دارش

فرخنده شب وصل کریم است و کریمه

خیزید که از هر دو بگیرید ولیمه

زهراست عروسی که بود حسن الهش

دل برده ز پیغمبر اسلام نگاهش

این همسر مولاست خدا پشت و پناهش

داماد ، در خانه بود چشم به راهش

در حیدر کرار چه شوری و چه حالی ست

ای فاطمه بنت اسد جای تو خالی ست

از شوق علی پیرهن دل شده پاره

مولا شده سر تا به قدم محو نظاره

گردیده قرین در دل شب ماه و ستاره

با خدا شیر خدا فاطمه گوید به اشاره

کای مهر تو از روز ازل عهد الستم

من همسر و همسنگر تو فاطمه هستم

ای نفس نفیس نبی ای روح مجرد

ای بیت گلین تو مرا خلد مخلد

ای دست خدا حامی دین یار محمد

یار تو شریک غم تو فاطمه آمد

من آمده ام تا که تو را یار بگردم

دور تو میان درو دیوار بگردم

نه ساله ام اما همه جا یا رتو هستم

ص: ۱۶۶

با شعله دل شمع شب تار تو هستم

در شادی و غم یار وفادار تو هستم

همسر نه ، که سرباز فداکار تو هستم

با عشق تو زیبائی من چهره نیلی ست

بالله قسم صورتم آماده سیلی ست

امروز پراز آل نبی روی زمین است

وز مقدمشان روی زمین خلد برین است

پاینده به هر عصر از این سلسله دین است

محصول وصال علی و فاطمه این است

(میثم) همه جا خاک ره آل علی باش

پروانه آن شمع جمال ازلی باش

ماه ربیع کرده تجلّا مبارک است

غلامرضا سازگار

ماه ربیع کرده تجلّا مبارک است

ماه سرور اهل تولّا مبارک است

جشن وصال حیدر و زهرا مبارک است

این جشن ازدواج به مولا مبارک است

از فیض وصل فاطمه دلشاد شد علی

خیزید و کف زنید داماد شد علی

امروز مهر و ماه به هم مقترن شوند

حوران عرش خادمهٔ بوالحسن شوند

جن و ملک به خاک درش بوسه زن شوند

محصول این زفاف حسین و حسن شوند

روز و شب عروسی زهرای اطهر است

عاقد خدا و احمد و داماد حیدر است

آدم به بزم وصل شه اولیا بیا

از باغ خلد با همهٔ انبیا بیا

با انبیا به بزم شه اولیا بیا

مریم تو با زنان بهشتی بیا بیا

حوران عرش روی در این خانه می کنند

با خنده موی فاطمه را شانه می کنند

داماد را هماره ز سوی خدا سلام

بر این دو زوج از همهٔ انبیا سلام

ص: ۱۶۷

بر این عروسی از علی مرتضی سلام

بر یازده ستارهٔ برج هدی سلام

این ازدواج علّت ابقای مکتب است

بالله قسم طلیعهٔ میلاد زینب است

حسن خدا به روی علی دید فاطمه

بشکفت همچو لاله و خندید فاطمه

در چشم آفتاب درخشید فاطمه

بنت اسد عروس تو گردید فاطمه

لبخند زن به چهرهٔ نورانی عروس

اوّل بزن تو بوسه به پیشانی عروس

امشب ستاره می چکد از چرخ آبنوس

در محضر علی به سر حجلهٔ عروس

بازآ خدیجه بر در آن حجله کن جلوس

دست عروس و صورت داماد را ببوس

قلب تو منجلی شده امشب مبارک است

داماد تو علی شده امشب مبارک است

عالم از این خبر همه خلد مخلّد است

دامادی ولّی خداوند سرمد است

این جان احمد است که داماد احمد است

داماد نه بگو که تمام محمّد است

اینجا عروس، دخت رسول مکرّم است

مهریّه اش شفاعت خلق دو عالم است

امشب چه با صفاست حرمخانهٔ علی

ناموس کبریا شده ریحانهٔ علی

کوثر قدم نهاده به کاشانهٔ علی

لبریز نور آمده پیمانهٔ علی

در حجله ی زفاف محمّد قدم نهد

دست علیّ و فاطمه را دست هم دهد

قلب علی از آنهمه عزّ و وقار زد

لبخند اشتیاق به دیدار یار زد

بر باغ آرزویش نسیم بهار زد

کم کم نقاب از رخ زهرا کنار زد

خورشید آسمان هدی را نظاره کرد

لا حول گفت و روی خدا را نظاره کرد

ص: ۱۶۸

لبخند زد و ز شوق که این همسر من است

یا جان احمد است که در پیکر من است

امّ الائمّه فاطمهٔ اطهر من است

من روز حشر ساقی و این کوثر من است

ای هستی امام ولایت خوش آمدی

ای مادر تمام ولایت خوش آمدی

بگذار پا به دیده ام ای نور دیده ام

کز اشک شوق گُل سرِ راه تو چیده ام

از هر چه دل بریده به وصلت رسیده ام

خوش انتظار آمدنت را کشیده ام

دار الولای کوچک من گلشن از تو شد

بیت علی نه قلب علی روشن از تو شد

آیینه ی خدای تعالای من تویی

مشعل فروز دیدهٔ بینای من تویی

بالله قسم بهشت تماشای من تویی

نازم به این مقام که زهرای من تویی

هر وصف تو که زمزمهٔ خلق عالم است

گویی هزار میوه به یک نخل «میثم» است

جهان برای شکوفا شدن مهیا بود

سید حمیدرضا برقعی

جهان برای شکوفا شدن مهیا بود

و این قشنگ ترین اتفاق دنیا بود

که دست فاطمه در درست های مولا بود

به اعتقاد من اصلا غدیر اینجا بود

پدر به فاطمه رو کرد ، اینچنین فرمود

دلیل خلقت لاهوت ازدواج تو بود

قرار شد که شما بی قرار هم باشید

جهان دچار شما شد دچار هم باشید

تمام عمر دمادم کنار هم باشید

و در مصاف خطر ذوالفقار هم باشید

دعای من همه این بوده تا به هم برسید

ص: ۱۶۹

که خلق گشته زمین تا شما به هم برسید

نفس نفس همه جا عاشقانه همدم هم

خدا نکرده اگر زخم بود مرهم هم

صفا و مروه و رکن و مقام و زمزم هم

چرا که قبله ی من هم علیست فاطمه هم

و رو به اهل مدینه چنین سفارش کرد

نوشته ام که سفارش نه بلکه خواهش کرد

همیشه نام علی را امام بگذارید

به خانواده ی من احترام بگذارید

برای فاطمه سنگ تمام بگذارید

و روی زخم دلش التیام بگذارید

جهان بدون علی رنگ و بو نخواهد داشت

بدون فاطمه هم آبرو نخواهد داشت

شنیده می شود از آسمان صدایی که...

کشیده شعر مرا باز هم به جایی که ...

نبود هیچ کسی جز خدا،خدایی که...

نوشت نام تو را ،نام اشنایی که

پس از نوشتن آن آسمان تبسم کرد

و از شنیدنش افلاک دست و پا گم کرد

نوشت فاطمه، شاعر زبانش الکن شد

نوشت فاطمه هفت آسمان مزین شد

نوشت فاطمه تکلیف نور روشن شد

دلیل خلق زمین و زمان معین شد

نوشت فاطمه یعنی خدا غزل گفته است

غزل قصیده ی نابی که در ازل گفته است

نوشت فاطمه تعریف دیگری دارد

ز درک خاک مقام فراتری دارد

خوشا به حال پیمبر چه مادری دارد

درون خانه بهشت معطری دارد

پدر همیشه کنارت حضور گرمی داشت

برای وصف تو از عرش واژه بر می داشت

چرا که روی زمین واژه ی وزینی نیست

ص: ۱۷۰

و شأن وصف تو اوصاف این چنینی نیست

و جای صحبت این شاعر زمینی نیست

و شعر گفتن ما غیر شرمگینی نیست

خدا فراتر از این واژه ها کشیده تو را

گمان کنم که تورا، اصلا آفریده تو را

که گرد چادر تو آسمان طواف کند

و زیر سایه ی آن کعبه اعتکاف کند

ملک ببیند وآنگاه اعتراف کند

که این شکوه جهان را پر از عفاف کند

کتاب زندگی ات را مرور باید کرد

مرور کوثر و تطهیرو نور باید کرد

در آن زمان که دل از روزگار دلخور بود

و وصف مردمش الهاکم التکاثر بود

درون خانه ی تو نان فقر آجر بود

شبیه شعب ابی طالب از خدا پر بود

بهشت عالم بالا برایت آماده است

حصیر خانه ی مولا به پایت افتاده است

به حکم عشق بنا شد در آسمان علی

علی از آن تو باشد... تو هم از آن علی

چه عاشقانه همه عمر مهربان علی!

به نان خشک علی ساختی، به نان علی

از آسمان نگاهت ستاره می خواهم

اگر اجازه دهی با اشاره می خواهم

به یاد آن دل از شهر خسته بنویسم

کنار شعر دو رکعت نشسته بنویسم

شکسته آمده ام تا شکسته بنویسم

و پیش چشم تو با دست بسته بنویسم

به شعر از نفس افتاده جان تازه بده

و مادری کن و اینبار هم اجازه بده

به افتخار بگوییم از تبار توایم

هنوز هم که هنوز است بی قرار توایم

ص: ۱۷۱

اگر چه ما همه در حسرت مزار توایم

کنار حضرت معصومه در کنار توایم

فضای سینه پر از عشق بی کرانهء توست

کرم نما و فرود آ که خانه خانهء توست

ریشه ات در آسمان ها ، برگ و بارت در زمین است

رضا اسماعیلی

ریشه ات در آسمان ها ، برگ و بارت در زمین است

آسمانی هستی اما ، روح تو خاکی ترین است

مثل آدم های خاکی ، زندگی را دوست داری

دوست داری زندگی را ، گر چه با تلخی عجین است

با عدالت همسری تو ، زیر سقفی از محبت

خاتم قلب علی را ، گوهر عشقت نگین است

سادگی در محضر تو، می شود شرمنده بانو !

در درون سفره ی تو ، لقمه ای نان جوین است

ای لباس وصله دارت ، خواهش خیل ملایک

وصله ی پیراهن تو ، عشق را مُهر جبین است

آدم خاکی ز مهرت ، شد بهشتی بار دیگر

می کند معراج هر کس ، با نگاهت همنشین است

باز هم فصل بهار ِسیب سرخ خنده ی تست

فصل سبز و روشن تو ، بهترین فصل زمین است

ابرهای رحمت حق درّ و گوهر ریختند

سید هاشم وفایی

برهای رحمت حق درّ و گوهر ریختند

نقد هستی را به خاک پای حیدر ریختند

شب نشینان فلک از چشم گوهر بار خویش

بهر فیض خاکیان از شوق گوهر ریختند

در چنین شب آرزومندان ز شور اشتیاق

صد هزاران دل به پابوسی دلبر ریختند

ص: ۱۷۲

ساقیان بزم عشق و شور و مستی از شعف

عاشقان را شهد شیدائی به ساغر ریختند

در شب تزویج زهرا با علی از آسمان

قدسیان گل بر سر زهرا و حیدر ریختند

تا که چشم مهر و مه افتاد بر انوارشان

بر نثار راه آنان نقره و زر ریختند

در فلک خیل ملائک بال بر هم می زدند

پیش پای شمع دل پروانه سان پر ریختند

در بهشت آرزو از یمن این پیوند نور

حوریان گل در کنار حوض کوثر ریختند

از درخت سبز طوبی بر محبّان علی

برگه آزادی از غوغای محشر ریختند

ای «وفائی» ماه و خورشید فلک از آسمان

در قدوم مهر و ماه عشق اختر ریختند

آسمان رنگ و بوی عشق گرفت

حامد حجتی

آسمان رنگ و بوی عشق گرفت

تا سکوت تو در زمین پیچید

چشم هایت بهار شد گل داد

عطر سیب از نگاه تو بارید

چونکه پیچید بوی خوب خدا؛

عطر یک عاشقانه ازلی

پنجره رو به گل تبسم کرد

تا تو را دید در نگاه علی

سیب سرخ گلاب را بو کرد

گل سرخ محمدی گل داد

یک گلستان کنار شهر خدا

روی لبهای احمدی گل کرد

عرش خندید رو به لبخندش

چه بگویم که عشق عاشق شد

جبرییل از بهشت گل میریخت

بعد از آن روز بود لایق شد

ص: ۱۷۳

خواند جبریل سوره قدری

که پر از آیه های کوثر بود

تا رسول خدا به خود آمد

دست زهرا به دست حیدر بود

چشمه در چشمه سلسبیل اینجا ست

آیه در آیه هل اتی دارد

جام های بهشت در دستش

مرد این قصه تا تو را دارد.... :

دل به غیر از تو می دهد؟ هرگز

نفس او به جان تو بند است...

خشت های معطر دل اوست

اینکه در آسمان تو بند است

چشم در چشم هم شدید آنجا

آینه روبروی آیینه...

و جهان تا همیشه خواهد ماند

محو در گفتگوی آیینه...

حرف آخر همین و دیگر هیچ

عرش باید به تو سجود کند

باید انسان برای دیدن حق

در شب قدر تو شهود کند...

آسمان می خواند امشب قدسیان دف می زنند

قاسم صرافانپ

آسمان می خواند امشب قدسیان دف می زنند

حوریان کِل می کشند و خاکیان کف می زنند

شیر عاشق کش! کدام آهو دلت را برده است؟

تیغ مرحب جو! کدام ابرو دلت را برده است؟

آسمانی بی کرانی، عاشق دریا شدی

آمدی آیینه ی انسیه ی حورا شدی

امشب ای زیباترین! ای دلبر کوثر بیا!

شب، شبِ عشق است، ای داماد پیغمبر بیا!

بیش از این ها با دل محبوب ما بازی نکن

پیش این نیلوفر یکدانه غمازی نکن

مثل اقیانوس آرام است این بانو ولی

در دلش طوفان به پا کردی، مدارا کن علی!

«لیله القدر» نگاهش یا علی! اجر تو است

او «سلامٌ فیه حتی مطلعِ الفجر» تو است

از ازل در پرده بود آیینه دارش می شوی

در عبور از کوچه باغ عشق، یارش می شوی

قدّ و بالای علی از چشم زهرا دیدنی ست

وای! وقتی می رسد دریا به دریا دیدنی ست

زره فروخته شد تا تو را به دست آرد

حامد حجتی

زره فروخته شد تا تو را به دست آرد

کسی که فاطمه دارد دگر چه غم دارد؟

علی دلی است که در سینه بی قرار آمد

و آمده است که صد دل به دوست بسپارد

به یمن روشنی روزهای در پیش است

که در حوالی این خانه یاس می کارد

چقدر خانه تان بوی آسمان دارد

چقدر چشم که باید ستاره بشمارد

و فاطمه است همان همسری که می خواهد

بلور قلب علی را به سینه بگذارد

فرشته ای است که می خواهد از بهشت علی

انار دانه کند ، سیب سرخ بردارد

به ارتفاع تو آیینه نیست در عالم

به جای شمع ...به آتش نگاه کن ...شاید

نگاه کن که نگاهش پر از ترانهٔ درد

نگاه کن که لبش ذکر کربلا دارد

نگاه کن که از آن سوی پلک های جهان

کسی به انتقام دل خسته ی تو می آید

هنوز هم که هنوز است غرق این فکرم

که وحی از در و دیوار خانه می بارد

ص: ۱۷۵

اگرچه مادر ما بی مزار مانده ولی

در آستانه ی قلب علی، حرم دارد

گفت رسولِ مصطفی، خوشا صفای فاطمه

محمد سعید میرزایی

گفت رسولِ مصطفی، خوشا صفای فاطمه

اوست فدایی علی، منم فدای فاطمه

خلق جهان برای من، من از برای فاطمه

گفت نبی به مرتضی: بجو رضای فاطمه

که مصطفای او منم، تو مرتضای فاطمه

تو سایهٔ منی و من ظلّ عبای فاطمه

کوثر پاکِ رحمتی آمده جوش فاطمه

ای تو ملیکه الولا فرّ سروش فاطمه

ملکِ شب عروسی ات حلقه به گوش فاطمه

به دست خود به مرتضی خرقه بپوش فاطمه

مبارکِ است بر علی رخت ولای فاطمه

چیست حیاط خانه ات؟- صحن عتیق مرتضی

ذکر لب کبود تو نقش عقیق مرتضی

در شب بی ستارگی کیست رفیق مرتضی

شاهپری که می زند پر به حریق مرتضی

شاپرکِ بهشت شد، نور دعای فاطمه

عین علی تو و علی عین ظهور ذات تو

دیدۀ آدم صفی به صفوتِ صفات تو

بحر ولا حسین تو، سفینه النجات تو

مأذنۀ محمّدی «حَیّ علی الصلاتِ» تو

حیات قلب مرتضی، دقایق حیات تو

آب وضوی اولیا، عین صفای فاطمه

نوح به یکِ اشاره ات عمر دوباره می کند

ملکِ به حاجت بشر، سویت اشاره می کند

مشکل جمله خلق را دست تو چاره می کند

نبی به دفتر دل تو استخاره می کند

اشک امیر، خاکِ تو پر از ستاره می کند

رسول بوسه می زند به دست و پای فاطمه

طاهرهٔ کریمه ای قلب رسول اکرمی

تو پاکی مجسّدی، تو خوبیِ مجسّمی

ص: ۱۷۶

تاج سریر مرتضی، خاتمِ دست خاتمی

رشک ذبیح هاجری، صاحب ذبح اعظمی

مائدهٔ مسیحی و چشمه و نخل مریمی

که چنگ زد به شاخهٔ نخل ولای فاطمه

تویی تو نفس مرضیه، راضیهٔ رضیه ای

به خانهٔ امیر دین، تو دافع البلیه ای

کوثر آل احمدی، قطع بنی امیه ای

ای که به عرش کبریا صاحب فاطمیه ای

در دو جهان وحیده ای، نورِ علی السویه ای

نور جمال ذات حق، نیست سوای فاطمه

علی امام فاطمه علی امیر فاطمه

علی یگانه ساقیِ خم غدیر فاطمه

خون مقدّسِ خدا خورده ز شیر فاطمه

مائدهٔ شیر خدا روی حصیر فاطمه

مسند عرش کبریا تخت و سریر فاطمه

تخت و سریر مرتضی صحن و سرای فاطمه

آه ملک بلند شد، جان علی دگر بیا

روح رسول می زند حلقه به پشت در، بیا

برای دیدنت نبی آمده از سفر بیا

شاپرکِ شهید من! به باغ شعله ور بیا

ساقیِ تشنه لب بیا، قتیلِ خون جگر بیا

بیا به پشت در بیا به کربلای فاطمه

به خانهٔ شریف تو ملک سلام می دهد

بوسه به دست تو نبی به احترام می دهد

خدا به بیت فاطمه، بهشت نام می دهد

سلام ها به دخترِ خیرالانام می دهد

خاصهٔ حق که در جهان، نذری عام می دهد

سفرهٔ «هل اتی» شود، سهم گدای فاطمه

اگر به من نظر کند شاه فلک نشین من

رود به شوق روی او نالهٔ آتشین من

حضرت بوتراب من، خسرو سرزمین من

ز لحظهٔ تولدم، تا دم واپسین من

رسم علی است کیش من، مهر علی است دین من

ص: ۱۷۷

که خورده بر جبین من مهر ولای فاطمه

تو ای نگاه آسمان، محو نماز خواندنت

روح بهشتی و علی عاشق گل نشاندنت

خدا نخواست بیش از آن در انتظار ماندنت

گرچه ز درد سخت شد روز به شب رساندنت

عرش خدا! نمی توان روی زمین کشاندنت

ببین به دوش عرشیان نخل عزای فاطمه

به نخلهٔ نبوتی ریشه و ساقه فاطمه

جز تو به کس نداشته علی علاقه فاطمه

یک نظرت به عالمی، کند افاقه فاطمه

دشمن تو دچار شد به فقر و فاقه فاطمه

به روز حشر می رسی سوار ناقه فاطمه

که تا شوند عالمی خاک حیای فاطمه

تو قلب پاک احمد و کتاب منزلش تویی

جلوهٔ ذات کبریا آخر و اولش تویی

دارالامارهٔ علی، باب مجللش تویی

شرح مفصل ولا معنی مجملش تویی

آن که تمام انبیا، مانده معطلش تویی

که واشد بهشت با اذن خدای فاطمه

دست خدا چو دست به سوی خدا گرفت

مهدی رحیمی

دست خدا چو دست به سوی خدا گرفت

در اصلْ مصطفی ز علی اذن را گرفت

دیدند خواستگار علی بود ظاهراً

یک روح بود عشق ولی در دو تا بدن

زهرا اگر نشست علی هم به پیش رفت

الحق علی به خواستگاری خویش رفت

زهرا همان علی ست ولی در پس حجاب

غیر از بلی چه چیز به حیدر دهد جواب؟

تو حیدری و هر چه که فریاد زد سروش

پیدا نشد برای تو در عرشْ ساق دوش

بی ساق دوش آمده بر دوش ذوالفقار

ص: ۱۷۸

دست خدا نموده به پا کفش وصله دار

دنیا شنید گر چه ز لب های مصطفا

در اصل خطبه خواند برای شما خدا

چون در شب زفاف شما فرش می شود

با این دلیل عرش خدا عرش می شود

سابیده اند قند ستاره به تور ابر

در عقد هم شدند دو تا رشته کوه صبر

زَوّجتُ عشق جزءِ سپاه علی در آ

اَنکَحتُ فاطمه به نکاح علی در آ

از تو بهشت تا که جوابت بلی شود

با تو علی میان خلایق علی شود

در بند تو زده پدر خاک را خدا

عقد تو کرده جمله ی "لولاک" را خدا

کردند اشک های علی را محاسبه

مهریه ی تو آب شد عند المطالبه

آتش گرفت علقمه و نیل گُر گرفت

هذا موکّلی پر جبریل گُر گرفت

دم رفت توی سینه ولی بازدم رسید

دست علی و فاطمه کم کم به هم رسید...

فضای شهر مدینه دوباره روحانی ست

وحید قاسمی

فضای شهر مدینه دوباره روحانی ست

نماز پنجره هایش چقدر عرفانی ست

مگر چه عید بزرگی رسیده که امشب

در آسمان و فلک جشن نور افشانی ست

عجب شبی! همه جا ریسه بسته جبرائیل

عجب شبی! همه ی کهکشان چراغانی ست

ولیمه می دهد امشب پیمبر رحمت

چقدر سفره ی این بزم پهن و طولانی ست!

فرشته ها سرشان گرم کار و...؛ میکائیل

به فکر پخت و پزِ سور و ساتِ مهمانی ست

درون سفره مِی ناب و ساغر آوردند

ص: ۱۷۹

کلیم و خضر دلی از عزا در آوردند

ستاره ها همه بی تاب دیدن داماد

گرفته اند حسودان کورْ دل غمباد

وضو گرفته و با احترام باید گفت:

-جناب حضرت داماد! شاخه ی شمشاد!-

تمام آینه های مدینه غش کردند

نگاه فاطمه تا در نگاه شان افتاد

کلید باغ جنان را خدا مراسم عقد

به این عروس سرِ سفره زیر لفظی داد

ترانه ی لب داوودِ خوش صدا این است:

علی و فاطمه پیوندتان مبارک باد!

خدا به حور و ملک گفت تا که دف بزنند

بس است گفتن تسبیح و ذکر، کف بزنند

امشب خدا لطف نهان خود هویدا می کند

علی انسانی

امشب خدا لطف نهان خود هویدا می کند

امشب تفاخر فرش بس بر عرش أعلا می کند

امشب دو تا را جفت هم، از صنع یکتا می کند

یعنی علی ماهِ رخ زهرا تماشا می کند

با چشم دل در صورت او سیر معنا می کند

امشب حسد بر خاکیان، بی حد برند افلاکیان

خندان چمن؛ رقصان دمن؛ خوش دل زمین؛ خرم زمان

در دست اسرافیل بین، صورش شده ساز و دُهُل

با نور، دعوت نامه بفرستاده هادیّ سُبُل

امضا، ز ختم المرسلین؛ گیرندگان، خیل رُسل

هر کس که آید همرهش نی دسته گل؛ یک باغ گل

در آمد و شد اولیا، در رفت و آمد انبیا

ای غصّه و ای غم برو؛ ای شوق و ای شادی بیا

از بهر این ساعت زمان لحظه شماری کرده است

ص: ۱۸۰

وز بهر این وصلت زمین نابردباری کرده است

چشم فلک شب تا سحر اختر شماری کرده است

ایوب دهر از شوق امشب، بی قراری کرده است

دست خدا ، وجه خدا را خواستگاری کرده است

امشب علی ،آن عدل کل بر عقل کل داماد شد

شاگرد ممتاز نَبی، داماد بر استاد شد

خوان کرم مخلوق را دعوت به مهمانی کند

صد نعمت از رحمت خدا بر خلق ارزانی کند

وز طور موسی آمده تا آن که در بانی کند

آید خلیل، آرد ذبیحِ خود که قربانی کند

یوسف گرفته مِجمر و اسپند گردانی کند

کرّوبیان در هلهله، قدوسیان در همهمه

عیسی به دنبال علی، مریم کنار فاطمه

امشب به ملك اهل دل مولی الموالی، والی است

بر سینه غم دست رد، شب موسم خوشحالی است

شام سیه بختی شد و روز همایون فالی است

کوثر، کنار ساقی کوثر علیّ عالی است

زهرا به خانه بخت شد، جای خدیجه خالی است

امشب به روی مرتضی، لب های زهرا خنده کرد

آن دل گر از غم مرده بود، از خنده ی خود زنده کرد

میخانه باز و هر کسی جام مکیّف می زند

ناهید، پا می کوبد و تندر به کف دف می زند

رنگین کمان چون مشتری خود را در این صف می زند

لبخند وصل امشب چه خوش کوثر به مصحف می زند

آری نه تنها خاکیان ، هر آسمان کف می زند

منشین غمین امشب دلا، شادی دل کن بر ملا

ص: ۱۸۱

خیز و مِس خود کن طلا، آیینه ات را ده جلا

عقد علی و فاطمه در آسمان ها بسته شد

در آسمان ها بسته شد در کهکشان ها بسته شد

زین نرگس و سوسن دگر چشم و زبان ها بسته شد

راه یقین ها باز شد، پای گمان ها بسته شد

بازاریانِ حُسن را ، دیگر دکان ها بسته شد

خورشید و ماه و آسمان، آیینه گردانی کنند

چون در زمین خورشید و ماهی نورافشانی کنند

بزمی که حق آراسته الحق تماشایی بُوَد

جبریل مأمورست و فکر مجلس آرایی بود

میکال از عرش آمده گرم پذیرایی بود

چشم کواکب خیره گر از چرخ مینایی بود

درشهر یثرب لاجرم، خوش گِرد هم آیی بُوَد

خیل مَلک از عرش، سوی فرش فرش آورده اند

بهر جلوس انبیا پَرهای خود گسترده اند

امشب ز شادی هر وجودی خویش را گم کند

گردون تماشای زمین با چشم اَنجُم می کند

دریای لطف سرمدی، بی حد تلاطم می کند

اهل زمین را آسمان غرق تَنَعُّم می کند

هر غنچه بهر وا شدن چون گل تبسم می کند

امشب که گاه شادی بی حدّ و بی اندازه شد

با دست جانان دفتر عشق علی، شیرازه شد

امشب صدف، بر گوهری، یک بحر گوهر می دهد

یک گوهر اما از دو عالم پر بهاتر می دهد

صرّاف کل، دردانه ای بر دُرج حیدر می دهد

خود دست دختر را پدر بر دست شوهر می دهد؟

ص: ۱۸۲

نی نِی ، فلک خورشید را بر ماه انور می دهد؟

تبریک گو بر مصطفی، جبریل از دادار شد

زهرا امانت باشد و حیدر امانت دار شد

امشب علی در خانه خود شمع محفل می برد

کشتی عصمت، نا خدا را سوی ساحل می برد

مشکل گشای عالمی، حل مسائل می برد

انسان کامل را ببین، با خود مکمل می برد

هم آن به این دل می دهد؛ هم این از آن دل می برد

با نغمه ی جادویی اش، داوود مداحی کند

با خامه مانی کِی توان این نقش طراحی کند؟

چشمی ندیده در زمین در هر زمان مانندشان

خورشید و مه تبریک گو بر وصلت و پیوندشان

شادی زهرا و علی پیداست از لبخندشان

لبخندشان دارد نشان از خاطر خرسندشان

شیعه مبارک باد گو، بر یازده فرزندشان

ای شیعه، دست افشان شو و تبریک بر دل ها بگو

بر پای خیز و تهنیت بر مهدی زهرا بگو

ای ساقی کوثر کنار خود بهشتی رو ببین

قامت قیامت را نگر طوبا ببین مینو ببین

زین پس هلال خویش را در آن خَم ابرو ببین

هم روز را در چهره او، هم شب در آن گیسو ببین

هم لاله زار رو ببین ، هم نافه بارِ مو ببین

هر چند ماهِ رُخ عیان امشب به تو آسان کند

روزی رسد کز چشم تو رُخسار خود پنهان کند

هوای سینه ی دنیا چو عرش اعلا بود

مسعود اصلانی

هوای سینه ی دنیا چو عرش اعلا بود

ص: ۱۸۳

و نور عشق میان زمین و بالا بود

مدیحه خوانی داوود می رسد امشب

در این شبی که شفق هم نوای دریا بود

دل زمین خدا شوق پر کشیدن داشت

و آن کرانه که در اوج ناکجاها بود

می نشست حضرت موسی به طور عشق علی

و شور و شوقِ دگر در دل مسیحا بود

تمامی شعف جلوه ی خداوندی

میان خنده ی پیغمبرش هویدا بود

خرابی دل عالم شدست آبادش

خوشا به حال نبی که علی ست دامادش

زمینْ بهشت خدا شد ز اعتبار علی

و ماه محور رخ و گردش مدار علی

همین که حضرت زهرا عروس مولا شد

نمانده بود به سینه دگر قرار علی

به نان هر شب حیدر مدینه محتاج است

از این به بعد که زهراست خانه دار علی

و با حضور قدم های مادر گل ها

شکفت در دل خانه گل بهار علی

برای جنگ علی ذوالفقار لازم نیست

چرا که حضرت زهراست ذوالفقار علی

هزار هم چو سلیمان کنار خانه ی او

نشسته اند که باشند ریزه خوار علی

به پاش ریخت پیمبر تمام دنیا را

گذاشت در کف حیدر چو دست زهرا را

جلوه خورشید و روی ماه و اختر دیدنی است

هاشم وفایی

جلوه خورشید و روی ماه و اختر دیدنی است

رقص نور کهکشان ها بار دیگر دیدنی است

در میان آسمان رنگین کمانی بسته عشق

جلوه نورانی خورشید انور دیدنی است

حرف شیرین می زنند اکنون همه خلق جهان

ص: ۱۸۴

موسم شادی بود دنیا سراسر دیدنی است

باغبان پیوند زد امشب نهالی با نهال

در بهار عشق، این نخل تناور دیدنی است

در شب تزویج زهرا با علی ای دل بگو

تارک نورانی و روی پیمبر دیدنی است

در کنار حوض کوثر گفت جبریل امین

ازداوج کوثر و ساقی کوثر دیدنی است

آسمان در آسمان با چشم دل گر بنگری

بال و پر بگشودن این دو کبوتر دیدنی است

بهتر از بشگفتن هر غنچه ای در باغ عشق

روی لب لبخند نورانی حیدر دیدنی است

پای میزان عمل وقت شفاعت اهل دل

چهره مولا و زهرای مطهر دیدنی است

چون «وفائی» در هوایش ذره ای باش و ببین

جلوه مهر منیر و ذره پرور دیدنی است

زیور ببندید آسمان ها و زمین را

مجید خضرابی

زیور ببندید آسمان ها و زمین را

آذین کنید از یاس ها عرش برین را

از پولک براق و زیبای ستاره

برگوش حوران بهشتی گوشواره

با بهترین رخت و لباس میهمانی

امشب بیایید حوریان آسمانی

آری ملائک صف به صف مشغول شادی

غم رفته امشب کاملاً در انفرادی

شهر مدینه نور باران شد سراسر

با چل چراغ ماه و "رقص نور" اختر

پُر گشته دنیا بی نهایت از فرشته

بر روی بال تک تک آن ها نوشته

بنوشته با خط خودش حی تبارک

پیوند یاس و حضرت یاسین مبارک

عاقد خدا و شاهدش پیغمبر او

ص: ۱۸۵

داماد حیدر گل عروسش کوثر او

در صورت زهرا چه شرم دلنشینی ست

در چهره ی مولا چه شوق بی قرینی ست

لبخند شرم و شوق زهرا را نظر کن

این رخت دامادی مولا را نظر کن

این ساقی کوثر امیر المومنین است

که ساق دوشش حضرت روح الامین است

اوج کمال و عشق احمد نور خاتم

لمس وجود فاطمه معراج حیدر

گرمای دست مرتضی جنات کوثر

او زیر چشمی شوهر خود را نظر کرد

با یک نظر قلب علی زیر و زبر کرد

این عشق اوج عشق معنای حضور است

نور علی نور است امشب غرق نور است

امشب شب سرور خدا و پیمبر است

غلامرضا سازگار

امشب شب سرور خدا و پیمبر است

امشب به جمع حور و ملک شور دیگر است

امشب فرشتگان همه سرمست و پای کوب

جبریل هم چو گل پر و بالش معطر است

امشب تمام ارض و سماوات هر چه هست

بزم سرور ذات خداوند اکبر است

امشب ستارگان همگی نقل مجلس اند

دامان سبز رنگ زمین پر ز اختر است

امشب شب ولادت سادات عالم است

امشب شب عروسی زهرا و حیدر است

امشب به عرش زمزمه شادی علی است

امشب شب مبارک دامادی علی است

پیغمبران تمام امم را خبر کنید

امشب همه به سوی مدینه سفر کنید

اسفند دود کرده و مشعل به روی دست

ص: ۱۸۶

از چار سو به چهره مولا نظر کنید

خوانید بر علی همگی مدح فاطمه

شب را به دور حجره زهرا سحر کنید

قرآن به دست دور و بَر ناقه عروس

تطهیر و قدر و سجده و کوثر ز بر کنید

بر حفظ این امانت پیغمبر خدا

امشب دعا به جان علی بیشتر کنید

بنت اسد که بوده ملک دست بوس تو

عیدی بده که فاطمه گشته عروس تو

این مهر و مه که هر دو شریف و مکرّمند

با نورشان محیط به عرش معظّمند

پیش از وجود خلقت، تا بعد روز حشر

با هم هماره بوده و پیوسته با هم اند

پیش از هبوط آدم و حوا در این زمین

امّ و اب و سلاله حوا و آدمند

منظومه مبارکه آسمان وحی

مصداق نور و معنی آیات محکم اند

محصول این زفاف بود یازده پسر

عالم فدایشان که امامان عالم اند

اولادشان به روی زمین بی شماره اند

در چشم کل عرش نشینان ستاره اند

عقدی که بسته بود خداوند لایزال

تبدیل شد به شام زفاف و شب وصال

جبریل ساربان شده و ناقه عروس

آمد به سوی بیت علی با دو صد جلال

یک سو زمام ناقه گرفته، ز یک طرف

چون سایه بان گشوده به فرق عروس بال

وقتی ز روی فاطمه مولا کشد نقاب

ص: ۱۸۷

جا دارد ار به مأذنه گوید اذان بلال

خورشید رقص می کند امشب در آسمان

مه چون هلال خم شده در بزم دو حلال

جشن سرور عترت و قرآن مبارک است

وصل دو بحر لؤلؤ و مرجان مبارک است

داماد کیست اسوه زهد و اطاعت است

شغلش دو کار، حفر قنات و زراعت است

مهر عروس چیست؟ زمین است و چار نهر

مهر دگر؟ به عرصه محشر شفاعت است

داماد را هنر چه بود غیر این دو کار؟

شیر خدا به بیشه سرخ شجاعت است

در بین این دو یار چه خطی است مشترک؟

زهد و نماز و صبر و رضا و قناعت است

شیرینی هماره این زندگی ز چیست؟

مهر و وفا و عاطفه، ساعت به ساعت است

مهر عروس زیرلب آهسته یا علی است

کل جهاز او زره مرتضی علی است

این هر دو زوج کآمده قرآن به شأنشان

داده خدا به خیل ملایک نشانشان

جبریل جای دسته گل از جانب خدا

تطهیر هدیه آورد از آسمانشان

کردند سر اگر چه سه شب در گرسنگی

رمز نزول سوره دهر است نانشان

اطعامشان برای خداوند بود و بس

اینجا خداست مفتخر از امتحانشان

خلق جهان به پیروی این دو زوج پاک

باغ جنان شود به حقیقت جهانشان

نه سال زندگانی شان عمر عالم است

ص: ۱۸۸

دانشگه تمام کمالات آدم است

تا مهر و ماه در یم هستی شناورند

عالم پر از سلاله زهرا و حیدرند

محصول این عروسی و این عقد با شکوه

دو قرص آفتاب، دو تابنده اخترند

گر نیک بنگری دو محمد، دو فاطمه

یا دو کتاب وحی خدا یا دو کوثرند

سوگند می خورم به اَب و اُم و جدشان

کاین چارتن ز خلق دو عالم نکوترند

آن دو پسر به آدم و ذریه اش پدر

وین دو به شیعه تا ابدالدهر مادرند

جان تمام عالم خلقت فدایشان

"میثم" بگو قصیده به مدح و ثنایشان

سرتاسر مدینه پر از شوق و شور بود

یوسف رحیمی

سرتاسر مدینه پر از شوق و شور بود

لبریز از طراوت و غرقِ سرور بود

از آسمان شهر پیمبر در آن پگاه

صد آسمان ملائکه گرم عبور بود

وقت نزولِ سوره ی یاسین و هل أتی،

هنگامه ی تجلی آیات نور بود

بال فرشته فرش قدمهای آفتاب

روبند ماهتاب ز گیسوی حور بود

عطر بهشت از نفس باغ می چکید

تا اوج عرش زمزمه های حضور بود

عالم از عطر یاس مدینه معطر است

پیوند آسمانی زهرا و حیدر است

می خواستند تا که بمانند یار هم

همدل ترین و هم نفس روزگار هم

بی زرق و برق ، ساده ی ساده شروع شد

پیوند آسمانی شان در کنار هم

«سرمایه های اصلی شان مهر و عاطفه

ص: ۱۸۹

بی اعتنا به ثروت و دار و ندار هم»

بر اعتماد شانه ی هم تکیه داشتند

سنگ صبور یکدگر و راز دار هم

بودند هر پگاه دل انگیزتر ز عشق

گرم طلوع روشنِ خورشید وار هم

چشم بد از جمال دو خورشید دور باد

چشم حسودِ بد دل و بد خواه کور باد

هم ، ماورای حد تصور کمالشان

هم ، ماسوای ذهن و تخیل جلالشان

آنجا که سوخت بال و پر آسمانیان

بام نخستِ پر زدن و اوج بالشان

باید که درس زندگی آموخت تا ابد

از بوریای کهنه و ظرف سفالشان

در جام کوزه روشنی خمّ سلسبیل

کوثر شراب خانگی لایزالشان

کی می توان به واسطه ی این مثالها

پرواز کرد تا افق بی مثالشان

آئینه ی ظهور صفات خدا شدند

یاسین و نور شدند هل أتی شدند

بر شانه های عرش خدا خانه داشتند

نه نه ، که عرش را به روی شانه داشتند

این ساکنان عرش خدا از همان ازل

چشمی به چند روزه ی دنیا نداشتند

هر چند داشت سفره شان نان خشکِ جو

اما همیشه خویِ کریمانه داشتند

سرشار از عشق و عاطفه و نور ِ معرفت

همواره لحظه های صمیمانه داشتند

گل داده بود باغِ بهشت امیدشان

یعنی چهار غنچه ی ریحانه داشتند

ما جرعه نوش چشمه ی جاریّ کوثریم

دلداده ایم ، شیعه ی زهرا و حیدریم

به بزم انبیا امشب نشاط دیگری پیداست،

غلامرضا سازگار

ازدواج حضرت زهرا(س) و علی(ع)

ص: ۱۹۰

به بزم انبیا امشب نشاط دیگری پیـداست، می بینم گل لبخند شادی بر لب آدم، تو گویی با ادب بسـتند صف، پیغمبران از نوح و ابراهیم و اسحاق و کلیم الله و روح الله و یعقوب و جناب یوسف و داود و فرزندش سلیمان در کف هر یک گلی از آیه های نور و آوای مبارک بادشان بر لب که ای مولا مبارک باد بر قـد رسایت خلعت شادی و اوج تخت دامادی، مبارک باد ای جان محمّد وصل زهرایت، چه نیکو همسری بخشیده ذات حقتعالایت، که باشد روح پاک و بضعه پیغمبر اکرم.

****

سماوات العلی امشب همه دریـای نورنـد و ملایـک شاد و مسـرورند و عالم سـینهٔ سـینا و دل ها محفل طورنـد، جبریل امین از جانب دادار منان آمده در محضـر پیغمبر اکرم، پیام آورده از حق با سـلامی گرم بر احمد که ما در آسـمان خواندیم اول خطبهٔ عقـد امیرالمؤمنین و دخترت زهرای اطهر را، تو بایـد در زمین اینـک ببنـدی عقـد آنـان را، دو خورشـید فروزان را، دو دریـای خروشان را، دو روح پاک ایمان را، دو وجه ذات منان را، دو جان را و دو جانان را که پیش از آفرینش این دو را حق خوانـده کفو هم.

محمّد از امین وحی چون بشـنید این فرمان گل، لبخند او بشکفت همچون لاله در بستان، به مسجد آمد و بگذاشت پا بر عرشهٔ منبر، فرو باریـد از یاقوت لب با این کلام دلنشـین گوهر، به امر حضـرت داور، الا یا مسـلمین از مرد و زن از اکبر و اصـغر، هم اینک من به امر حضـرت پروردگارم عقـد بسـتم دخترم زهرا و حیـدر را دو کفو نیک اختر را، دو روح روح پرور را، دو شـمع نورگستر را، دو دریا را دو گوهر را، دو هم سنگ و دو همسر را، که بسته پیشتر از آفرینش عقدشان را خالق عالم.

ص: ۱۹۱

****

چو بشـنیدند از ختم رسـل این مژده را یـاران، زمین شـد از گـل لبخنـد اصـحاب رسول الله گلباران، زنان تبریک گو بر فاطمه، مردان، مبارک باد می گفتند بر مولا محمّد بود و زهرایش، علی بود و تجلایش، تمام قدسیان تسبیح گو تهلیل خوان تکبیر می گفتنـد و می گشـتند دور این زن و شوهر، خداوند تعالی تهنیت می گفت بر پیغمبر و بر حضـرت صدیقه و بر حیدر و بر شـیعهٔ مولا علی تا دامن محشر همه بودند مسرور از همه مسرورتر بودی دل نورانی پیغمبر خاتم.

****

پس از چنـدی زمـان بگـذشت و ایـام عروسـی آمـد و خورشید عصـمت را برِ این مـاه می برنـد و می خواندنـد حوران آیت الکرسـی و قدر و کوثر و یاسـین و نور و آیهٔ تطهیر و می بودی زمام ناقه اش در دست جبرائیل و دنبال سر او قل هوالله احد می خوانـد اسـرافیل و گـل از بـال خود می ریخت میکائیـل و جـان فرش رهش می کرد عزرائیـل و داماد ایسـتاده بر در خانه که با دست یداللهی ز خورشید جمال عصمت حق پرده بردارد، بخواند با تماشای جمال کوثر خود سورهٔ مریم.

****

فرود آمـد عروس از نـاقه و بگـذاشت پا در خانـهٔ مولا، علی محو تجلایش، خـدا در نور سـیمایش، نبی از فرق تا پایش، به لب ذکر خداونـد تعالا‌ـیش که یکبـاره نگاهش بر در و دیوار آن بیت گلین افتاد از آینـدهٔ خود کرد یاد و با زبان دل دمادم یا علی می گفت، گویی بـاعلی می گفت: منم تـا پای جان یارت منم یار فـداکارت، شـهید پای دیوارت، میان آن همه نامرد تنها مرد ایثـارت، تو گر خواهی بود آرایش من چهرهٔ نیلی از امشب همسـرت باشـد برای یاریی ات آمادهٔ سـیلی، وجودم چاه غم هایت فدایت باد زهرایت، مقاوم در کنارت ایستادم تا ابد چون کوه مستحکم.

ص: ۱۹۲

****

کجـایی فاطمه بنت اسـد تا بنگری امشب عروست را، بیا ای مادر مولا! بزن گلبوسه بر روی امیرالمؤمنین و بر عروست حضـرت زهرا خدیجه ای سـلام حق فزون بادا ز اعدادت کجایی تا ببینی گشـته وجه الله دامادت، تو هست خویش را در یاری دین خدا دادی، نه هسـتی، بلکه جـان خویش را در دست بنهـادی، تو زهرا بر علی زادی، چو هست خویش در راه خـدا دادی، خـدا هم هست خود را بر تو بخشـیده همانـا دختری دادت چو زهرا و هماننـد علی بخشـید دامـادت چه دامـادی که ذات پاک حق جان رسولش خواند و جان خلق عالم باد قربانش چه قابل سر که بر خاک قدوم او نهد

یک آینه که حسرت دارالسّلام هاست

مجید لشکری

یک آینه که حسرت دارالسّلام هاست

یک آینه که قبله ی بیت الحرام هاست

یک آینه که عین حقیقت، مجاز نه!

یک آینه که غرق سکوت و پیام هاست

یک سو جلال حضرت خیرالنّسای خلق

یک سو جمال واضح خیرالأنام هاست

پیوند پاک سوره ی یاسین و کوثر است

آغاز انکشاف تمام ظلام هاست

تلفیق نهر کوثر و امواج سلسبیل

هنگام باده نوشی و شرب مدام هاست

«حبل متین» گوشه ی جلباب فاطمه

خورده گره به پیرهن «لاانفصام» هاست

دست علی به دست«فصلِّ لربّک» است

اشراق آسمانی و صبح امام هاست

دیگر نیاز تیغ دو دَم منتفی شده است

زیرا که خطبه خطبه فدک در نیام هاست

تا «لَم یَکُن لَهُ کُفُوًا» نزد مرتضاست

خاری به چشم شور جمیع لئام هاست

باید گدا شویم و یتیم و اسیرشان

وقت نزول مائده های طعام هاست...

ص: ۱۹۳

بر خانه ای که «تُرفَع» و «یُذکَر» نموده «اسم»،

بر خانه ای که رکن و منا و مقام هاست

یک مرد وزن مکمل هم در کنار هم

وحید قاسمی

یک مرد وزن مکمل هم در کنار هم

آیینه وار هر دو یشان بی قرار هم

معنای اصلی لغت خانواده اند

مست نگاه یک دلی و می گسار هم

این زندگی بنا شده بر پایه های عشق

بی اعتنا به ثروت و دار وندار هم

یک خانهٔ محقر و یک قطعهٔ حصیر

سرمایه های اصلی شان اعتبار هم

کانون گرم پروش غنچه های یاس

پیوندشان وقوع و طلوع بهار هم

در آسمان عاطفه این ماه و آفتاب

چرخیده اند تا به ابد در مدار هم

عاقد خدا و مهریه آب و سکوت محض

آری شدند هم نفس روزگار هم

درود!طلعت خورشید روزگار علی

درود!طلعت خورشید روزگار علی

سلام مادر آب و سلام یار علی

کسی که گفته نیاید بهار با یک گل

خبر نداشته اصلاً ز نو بهار علی

کلید جنت و فردوس زیر لفظی بود

برای عقد تو از سمت کردگار علی

عروس خانه ی حیدر مبارکت باشد...

شروع زندگی مشترک کنار علی

سپر فروخت برای عروسی ات مولا

خبر شدند دو عالم ز شاهکار علی

طبق طبق سبد یاس جبرئیل آورد

به افتخار شما و به افتخار علی

دخیل بخت ببند ای ملیکه با چشمت

به چشم های سراسر امیدوار علی

قسم به (واقعه)،(کوثر)پسند کرده (نباء)

و جای باطن (قدر) است در جوار علی

ص: ۱۹۴

سه بار جلوه گری کن ز صبح تاخود شب

سه بار دیدن این جلوه هاست کار علی

بدون اذن تو دستی به قبضه زد نه نزد

که هست فاطمه مِن بعد ذوالفقار علی

رضایت است سکوت اختیار کردی تو!

که انتخاب گذاری به اختیار علی

خدا کند نظر تنگ چشمتان نزند...

خدا کند نرود طاقت و قرار علی

علیرضا وفایی (خیال)

شب عروسی تان آسمان مصفا شد

شب عروسی تان آسمان مصفا شد

زمین پر از برکات خدای اعلی شد

شب فرارغم وماندن خوشی ها شد

میان عرش خدا بزم شور برپا شد

*دلم ز پرده برون شد،کجایی ای مطرب؟

هواهوای جنون شد،کجایی ای مطرب؟

نفس به جان غزل ها دمیده شد امشب

جنون به مرز تماشا کشیده شد امشب

همینکه صحنه ی این عقددیده شد امشب

ندا رسید که:عشق آفریده شد امشب

*معاشران گره از زلف یار باز کنید

به سمت فاطمه وشوهرش نمازکنید

زمان بخشش هر اشتباه آمده است

شب سیاه به پایان راه آمده است

به شام تار هوای پگاه آمده است

شب عروسی خورشیدوماه آمده است

*دلت به وصل گل ای بلبل صبا خوش باد

که غنچه گل شده با نغمه ی مبارکباد

شب وصال دودلداده ودو دلبند است

به این دلیل دل کل خلق خرسند است

لب رسول ازاین عقد غرق لبخند است

و عاقد علی وفاطمه خداوند است

*سرود مجلس امشب فلک به رقص آرد

ازآسمان گل یاس و سپیده می بارد

به سررسید زمان،لحظه های آخر شد

همینکه صورتش از پشت پرده ظاهرشد

ص: ۱۹۵

خداقصیده به مدحش نوشت و شاعر شد

وهرکه شعر مرا خواند،گفت ؛کافرشد

*نصیحت همه عالم به گوش من باد است

شب عروسیتان هو کشیدن آزاد است

دونیمه شد شب معراج سیب پیغمبر

که نیم آن شده زهراونیم باحیدر

ولی رساند خدا این دورا به همدیگر

زبان شاعرازاین وصف لال شد دیگر

*به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات؟

بلند گفت؛به زهرا ومرتضی صلوات

مجتبی خرسندی

غدیر

شب عید امام المتقین است

مهدی مقیمی

شب عید امام المتقین است

غدیر خم کمال و ذات دین است

به نامش می خورم سوگند حیدر

ستون آسمانها و زمین است

همان شاهی که با جمع گدایان

همیشه دمخور است و همنشین است

یکی از جلوه های بی نظیرش

شب معراج ختم المرسلین است

سوار کشتی اش اهل نجات است

ولای او همان حصن حصین است

نکن شک، منکر روز غدیرش

لعین ابن لعین ابن لعین است

خدا فرمود ای پیغمبر ما

تو اتمام رسالاتت در این است

بگو ختم کلام دین همین است

فقط حیدر امیرالمومنین است

علی تورات و انجیل است و قرآن

علی ایمان علی رضوان علی جان

علی یاسین و قاف و صاد و صافات

علی یوسف ، محمد ، نوح ، لقمان

علی قدر و نبأ ، زلزال و طاها

علی اخلاص و نصر و عصر و انسان

علی حمد و علی کهف و علی نور

علی فتح و علی اعراف و فرقان

علی فجر و علی شمس و علی نجم

ص: ۱۹۶

علی مُلکٔ و قصص ، اعلی و رحمان

علی روم و بروج و انشراح است

علی انفال و یونس ، حج و میزان

علی کوثر ، قلم ، تکویر ، فاطر

علی حشر و ضحی و آل عمران

علی رعد و معارج ، طور و تین است

فقط حیدر امیرالمومنین است

مراد نوح و آدم کیست ؟ حیدر

امیر اهل عالم کیست حیدر

دلیل آفرینش کیست زهرا

ولی الله الاعظم کیست حیدر

دلیل روحبخشِ بی نظیرِ

دمِ عیسی بن مریم کیست حیدر

امام و مقتدا و رهنمای

رسولان مکرم کیست حیدر

منا و مشعر و رکن و مقام و

صفا و سعی و زمزم کیست حیدر

کسی که با نبی در صدر اسلام

قدم برداشت محکم کیست حیدر

نخستین پهلوان در عرصهٔ جنگ

که بر میداشت پرچم کیست حیدر

که نصّ آیهٔ اکمال دین است ؟

فقط حیدر امیرالمومنین است

گدای این درم الحمدلله

غلام حیدرم الحمدلله

فقط بر درگه این خانواده

از این که نوکرم الحمدلله

خدا را شکر نامش را دمادم

به لب می آورم الحمدلله

فراوان ریخته در بارگاهش

کرم روی کرم الحمدلله

نصیبم می شود با دست مولا

طوافش در حرم الحمدلله

دوتایی یاعلی دادند یادم

پدر با مادرم الحمدلله

پس از مرگم می آید شک ندارم

به بالای سرم الحمدلله

اذان بی نام او تحریف دین است

فقط حیدر امیرالمومنین است

ص: ۱۹۷

روی لب گفتند بخٍ یا علی

قاسم نعمتی

روی لب گفتند بخٍ یا علی

زیرلب گفتند حرفی با علی

حال بر دست پیغمبر شاد باش

بعد از آن آماده بیداد باش

آنکه اول بهر بیعت می دوید

نقشه ی قتل پیغمبر را کشید

عقده بدر و احد ابراز شد

فتنه ای با نام دین آغاز شد

وقت آن شد تا سوابق روشود

روی اصلی منافق روشود

مردم از راه حقیقت گم شدند

شاخه های گل همه هیزم شدند

در بهشت قرب احمد آمدند

درمیان خانه زهرا را زدند

دستهایی که به روی دست بود

خالق هستیِ هرچه هست بود

با عمامه دورگردن بسته شد

امت واحد هزاران دسته شد

ناله زهرا ی اطهر می رسید

خویش را دنبال حیدر می کشید

بوسگاه مصطفی آتش گرفت

فاطمه سرتا به پا آتش گرفت

چادر ی که برتر از سجاده بود

زیر پای این و آن افتاده بود

فاطمه می گفت بابا می زدند

مرتضی می گفت زهرا می زدند

از مقام یا صنم پر می کشد تا یا صمد

حسین قربانچه

از مقام یا صنم پر می کشد تا یا صمد

بت پرستی که ز بوی عشق می گیرد مدد

مسلم و کافر ندارد نام مولایم علی

مثل اکسیری نهفته در دل هر خوب و بد

از تمام خانه هایی که گدا را می خرند

من فقط پشت در این خانه را هستم بلد

ص: ۱۹۸

نیست از نام علی نامی بلند آوازه تر

نیست فرقی بین او با قل هوالله احد

ما علی گفتیم اما مرتضی وقتِ نَبرد

ذوالفقارش را به جز با ذکر یا زهرا نزد

هر که از عشق علی مرتضی دم می زند

حق به نامش سر در فردوس پرچم می زند

هر کسی پای تو را بوسید آقا می شود

چشمه ای که پای تو جوشید دریا می شود

هر کسی گم کرده راه بندگی را عاقبت

در صراط المستقیم قرب پیدا می شود

از نگاهی که به سلمان کرده ای پیداست که

کافر دین با نفسهای تو مِنّا می شود

فرق بین شاه و رعیت نیست در فیض حضور

هر که می آید در ایوان نجف جا می شود

خوش به حال امّتی که طبق گفتار نبی

مرتضی در خانه ی آن قوم بابا می شود

ما و احسان قدیمت یا صراط المستقیم

اِهدنا سوی حریمت یا صراط المستقیم

از رطوبت های چشمان تو شبنم شد درست

شبنم افتاد و زمین گل گشت آدم شد درست

نوح را نجّار کرد عشق علی و بعد از آن

بهر قوم نوح یک کشتی محکم شد درست

رَد نعلین علی را دید رویش پا کشید

تا که زیر پای اسماعیل زمزم شد درست

اسم اعظم بود و در عیسی تجلی کرد و بعد

آن دم احیا گر عیسیَ ابنِ مریم شد درست

آنقدر خرمای کال از دکّه ی تمار برد

ص: ۱۹۹

تا که آخر کار و بار دخل میثم شد درست

در غدیر خم پیمبر چند ساعت داد زد

آی مردم با ولایت دین خاتم شد درست

آفتاب دین پیمبر، تو قمر بودی علی

یک شبی را با چهل تن تا سحر بودی علی

ساقی امشب میگساری ها به وصلت منجر است

چون به جای کاسه لبهایم کنار کوثر است

جرعه نوشم کن، خرابم کن، بیندازم ز پا

زانویم پیش شما افتاده باشد بهتر است

چند تا رکعت رکوعت را بیفزا، پشت در

در میان سائلان دعوا سر انگشتر است

عرش را در زیر پا داری وگرنه کِی کسی

جای پاهایش به روی شانه ی پیغمبر است

سرزده کافیست تا که عازم میدان شوی

تار و مار رقص شمشیر تو صدها لشگر است

از دم تیغت گذر کردند سرها بی شمار

لا فتی اِلّا علی لا سیف اِلّا ذوالفقار

ای سر تو یک سر و گردن سر از سردارها

ای به امید تماشایت همه بازارها

پیش ما بیچاره ها سر کردن از نقص تو نیست

تو گل باغ ولایی در کنار خارها

مادران از کودکی دادند یاد بچه ها

با علی باش و مشو دل ناگَرانِ کارها

تو همین که فاطمه باشد کنارت کافی است

می روند از دور تو بعد پیمبر یارها

بعد پیغمبر تویی با خانه ای که سوخته

با غم زهرا و آن دردانه ای که سوخته

مانده جای غزوه های سخت و سنگین بر تنت

سر به زیر آورده با تیغ نگاهت دشمنت

آخر ای مولا تو را با جنگهایت بنگریم

یا به آن بچه یتیم شهر، کولی دادنت

آن مدالی که غدیر انداختی را بنگریم

یا طنابی که می افتد دور دست و گردنت

آنقدر طولی نینجامد تو را لبخندها

زود می آید زمان وای زهرا گفتنت

همسرت را پیش چشمان تو آتش می زنند

شعله ی کین را می افروزند روی گلشنت

من پیِ شعر و کمی اجلال باشم بهتر است

روز عیدی اصلاً آقا لال باشم بهتر است

بدون مهر علی دین اساس و پایه ندارد

حسن کردی

بدون مهر علی دین اساس و پایه ندارد

علی صراحت دین است و دین کنایه ندارد

سقوط کرده به گرداب جهل هرکه بگوید

کتاب روشن حق بر غدیر آیه ندارد

بگو به کوردلان زمانه لطف الهی

به روی دشمن او تا همیشه سایه ندارد

اذان که هیچ نماز و طواف بی مهرش

خرابه ای ست که اصلاً اساس و پایه ندارد

شهید عشق علی مثل ابن سکیت

به زیر تیغ هم از عاشقی گلایه ندارد

ای مبارک آیه ی اکمال دین عیدت مبارک

غلامرضا سازگار

ای مبارک آیه ی اکمال دین عیدت مبارک

ای غدیر ای عید کلّ مسلمین عیدت مبارک

ای امین وحی، جبریل امین، عیدت مبارک

آسمان چشم دلت روشن زمین، عیدت مبارک

شیعه ی مولا امیرالمؤمنین، عیدت مبارک

یا علی ای مصطفی را جانشین عیدت مبارک

عید اهل آسمان جشن زمینی هاست امشب

ص: ۲۰۱

ذکر کلّ آفرینش یا علی مولاست امشب

عید قرآن، عید عترت، عید دین، عید هدایت

عید امّت، عید شیعه، عید جود، عید عنایت

عید «اتممتُ علیکم نعمتی» عید ولایت

عید عفو و عید رحمت عید لطف بی نهایت

عید از مولا امیرالمؤمنین کردن حمایت

روی برگ هر گیاهی نقش بسته این روایت

کای تمام خلق! نازل آیه ی اکمال دین شد

شیر حق، نفس نبی، حیدر امیرالمؤمنین شد

کیست تا بی پرده وجه خالق داور ببیند

در غدیر خم گل لبخند پیغمبر ببیند

از جهاز اشترانش زیر پا منبر ببیند

بر فراز دست ختم الانبیا حیدر ببیند

شافع محشر ببیند ساقی کوثر ببیند

هادی و رهبر ببیند سیّد و سرور ببیند

ای تمام مؤمنات و مؤمنین مولا مبارک

این ولایت بر امیرالمؤمنین بادا مبارک

یا محمّد حکم، حکم خالق یکتاست بلّغ

یا محمّد جای ابلاغت در این صحراست بلّغ

یا محمّد آفرینش بی علی تنهاست بلّغ

یا محمّد این علی نوح و جهان دریاست بلّغ

یا محمّد این علی بر مؤمنین مولاست بلّغ

یا محمّد بعد تو حامیّ او زهراست بلّغ

یا محمّد بی علی دین مرده قرآن جان ندارد

هر که با او عهد خود را بشکند ایمان ندارد

دینِ بی مهر علی دین نیست کفر است و ضلالت

بی علی ممکن نگردد بر تو ابلاغ رسالت

بر تولّای علی کن کُلّ امّت را دلالت

کوه طاعت بی ولای او بود کوه خجالت

نیست جز در شأن او این عزّت و قدر و جلالت

ص: ۲۰۲

در قضاوت، در فتوّت، در مروّت، در عدالت

اوست عارف، اوست واقف، اوست کامل، اوست عادل

اوست اوّل، اوست آخر، اوست واصل، اوست فاصل

یا امیرالمؤمنین اینک به عالم رهبری کن

بر سران کلّ خلقت سر برآر و سروری کن

تو ولّی داور استی داوری کن داوری کن

آفتاب ملک جان ها! با فروغت دلبری کن

از غدیر خم بتاب و تا ابد روشنگری کن

آفتاب و ماه نَه هفت آسمان را مشتری کن

ای غدیر خم کنار مصطفی غار حرایت

ای محمّد مدح خوانت ای خدا مدحت سرایت

ای ولیّ الله، عین الله، وجه الله اعظم

ای در انگشتت زمام اختیار کلِّ عالم

ای رسالت از تو باقی ای ولایت از تو محکم

ای که از خاک سر کوی تو آدم گشته آدم

ای شده در آسمان مهمان تو عیسی ابن مریم

هر مؤخرّ را مؤخرّ هر مقدّم را مقدّم

چهره بگشا تا ببینندت که وجه کبریایی

سجده کن بهر خدایت تا نگویندت خدایی

یا علی تنها تو را باید تو را باید زعامّت

تو امامت کن امامت کن امامت کن امامت

لقمه ای از سفره ی احسانِ تو کوه کرامّت

گوشه ای از صحنه میدان تو، کلِّ قیامت

طاعت کونین بی مهرت ندامّت در ندامّت

انبیا با گفتن قد قامّتت بستند قامت

گفته در قرآن خدا مدح و ثنایت را علی جان

منبر ختم رسل بوسیده پایت را علی جان

تو جمال بی مثال حیّ سبحانی علی جان

ص: ۲۰۳

دست حقّ، بازوی احمد، قلب قرآنی علی جان

در بهشت تن رسول الله را جانی علی جان

تو تمام دین حق، تو کلِّ ایمانی علی جان

هل اتی و کوثر و نوریّ و فرقانی علی جان

هر چه گویم در ثنایت بهتر از آنی علی جان

جان حق، جانان حق، آیین حق، ایمان حقیّ

مؤمنین را حق بود میزان و تو میزان حقیّ

میوه ی مدح تو در بستان سبز وحی روید

مصطفی باید وضو گیرد لب از کوثر بشوید

لب گشاید، دل رباید، دِر فشاند، گل ببوید

تا که اوصاف تو را بر دخترش زهرا بگوید

نازم آن چشمی که هر جا باز شد روی تو جوید

خصمت از بخل و حسادت گو بنالد گو بموید

هر که در دل دوستیّ ساقی کوثر ندارد

ذّلتش این بس که در روز جزا حیدر ندارد

بارها باید که دیوار حرم همچون در آید

قرن ها باید که چون بنت اسدها مادر آید

چشمه چشمه اشکٔ شوق از چشمه ی زمزم برآید

بانگٔ خیر مقدم کعبه به عرش داور آید

بهر استقبال، اوّل در جهان پیغمبر آید

تا به عالم یکٔ امیرالمؤمنین دیگر آید

اوست پیر آفرینش اوست میر آفرینش

اوست شمشیر الهی اوست شیر آفرینش

کیستم من یکٔ مسلمانم مسلمان غدیرم

غرق در بحر عنایات خداوند قدیرم

پیشتر از بودنم عشق علی کرده اسیرم

مهر مولا دستیارم لطف مولا دستگیرم

جز امیرالمؤمنین نبود در این عالم امیرم

ص: ۲۰۴

خاک پای اهلبیتم کس مپندارد حقیرم

«میثم» این خاندان استم چه بیم از دارِ دارم

با امیرالمؤمنین فردای محشر کار دارم

پیام نور به لب های پیک وحی خداست

غلامرضا سازگار

پیام نور به لب های پیک وحی خداست

بخوان سرود ولایت که عید اهل ولاست

با شراب طهور از خم غدیر بزن

خدا گواه ست که ساقی این شراب خداست

خم از غدیر خم و می ، می ولای علیست

و گرنه صحبت ساقی و جام و باده خطاست

غدیر ، عید خدا،عید احمد، عید علی

غدیر عید نیایش غدیر عید دعاست

غدیر صبح سپید همه سپیدی ها

غدیر ، نور خدا، دشمن سیاهی هاست

غدیر سید اعیاد و اشرف ایام

غدیر خوبتر از عید روزه و اضحی است

غدیر سلسله دار کمال دین تا حشر

غدیر آینه دار علی ولی الله است

غدیر عید همه عمر با علی بودن

غدیر جشن نجات از عذاب روز جزاست

غدیر بر همه حق باوران تجلی حق

غدیر ببر همه گم گشتگان چراغ هداست

غدیر کعبه مقصود شیعه در عالم

غدیر جنت موعود خلق در دنیاست

غدیر حاصل تبلیغ انبیا همه عمر

غدیر میوه توحید اولیا همه جا است

غدیر آیینه لا اله الا هو

غدیر ایت سبحان ربی الاعلی است

غدیر هدیه نور از خدا به پیغمبر

غدیر نقش ولای علی به سینه ماست

غدیر بر کعبه اهلل سما و اهل زمین

غدیر قبله خلق زمین و خلق سماست

ص: ۲۰۵

غدیر یک سند زنده یک حقیقت محض

غدیر خاطره ای جاودانه و زیباست

غدیر روشنی چشم پیروان علی

غدیر از دل تنگ رسول عقده گشاست

غدیر با همگان هم سخن ولی خاموش

غدیر با همه کس آشنا ولی تنهاست

غدیر صفحه تاریخ وال من والاه

غدیر آیه توبیخ عاد من عاداست

هنوز از دل تفتیده غدیر بلند

صدای مدح علی بانوای روح فزاست

هنوز گوهر وصف علی بود در گوش

هنوز لعل لب مصطفی مدیحه سراست

هنوز لاله اکملت دینک روید

هنوز طوطی اتممت نعمتی گویاست

هنوز خواجه لولاک را نداست بلند

که هر که را پیمبر منم علی مولاست

چنانکه من همگان را به نفس اولایم

علی وصی من از نفس او به او اولاست

علی علیم و علی عالم و علی اعلم

علی ولی و علی والی و علی اولاست

علی حقیقت روح و تمام عالم جسم

علی سفینه نوح و همه جهان دریاست

علی مدرس جبریل در شناخت حق

علی معلم آدم به علم الا سماست

علی تمامی دین ، بغض او تمامی کفر

علی ولی خدا ، خصم او عدوی خداست

علی بود پدر امت و بردار من

علی سغیر خدا و علی امیر خداست

علیست حج و علی کعبه و علی زمزم

علی سفا و علی مروه و علی مسعاست

علی صراط و علی محشر و علی میزان

علی بهشت و علی کوثر و علی طوباست

ص: ۲۰۶

علی چو شخص پیمبر هماره بی مانند

علی چو ذات اللهی همیشه بی همتاست

علی شهید و علی شاهد و علی مشهود

علی پناه و علی ملجا و علی منجاست

علی اذان و اقامه ، علی رکوع و سجود

علی قیام و قعود علی سلام و دعاست

علی حقیقت توحید بر زبان کلیم

علی تجلی طور و علی ید بیضاست

علی وصی و دم و لحم و نفس پیمبر

علی ابوالحسنین است و شوهر زهرا

علی است حق و حقیقت بدور او گرد

علی است عدل و عدالت به خط او پویاست

علی محمد و فرقان و نور و کوثر ،قدر

علی مزمل و یاسین و یوسف و طاهاست

علی به قول محمد در مدینه علم

ز در درآی که راه خطا همیشه خطاست

حدیث منزله را از نبی بگیر و بخلق

بگو مخالف هارون مخالف موسی است

بود وصی نبی آنکسی که نفس نبی است

گرفتم (اینکه حدیث)غدیر یک رویاست

کننده در خبیر بود وصی رسول

نه انکه کرد فرار از جهاد ، عقل کجاست

کسی که گفت سلونی ، سزد امامت را

نه آن کسی که بلولا ، به جهل خود گویاست

کسی که جی نبی خفت جانشین نبی است

نه آنکه راحتی جان خویش را می ساخت

چگونه قاتل زهرا امام خلق شود

مدینه مرد شرف نیست یا علی تناست

چگونه مهر بورزند به آن ستم گستر

که دود آتش او دور خانه زهراست

چگونه غیر علی را امام خود داند

که او سراپا آیینه رسول خداست

حدیثی از دو لب مصطفی مراست به یاد

به آب زر بنویسم اگر رواست رواست

خدا گواه است پی دشمن علی نروم

حلال زاده رهش از حرام زاده جداست

کسی که بت شکند بر فراز دوش نبی

برای حفظ خلافت ز هر کسی اولاست

گواه من به خلافت همان وجود علی است

که آفتاب بتایید آفتاب گواه است

بود امامت او در کتاب حق معلوم

چنان که صورت خورشیددر فضا پیداست

به دیدگان خدا بین مرتضی سوگند

کسی که غیر علی دید دیده اش اعماست

عبادت ثقلینت اگر بود فردا

تو را بدون ولایت به ویل و اویلاست

به آن نبی که علی را وصی خود فرمود

به آن نبی که تمامش ثنای آن مولاست

صواب نیست صوابی که بی ولای علی است

نماز نیست نمازی که بی علی برپاست

شکسته باد دهانی که بی علی باز است

بریده باد زبانی که بی علی گویاست

تمرد است بدون علی اگر طاعت

تاسف است سوای علی ، اگر تقواست

به آیه آیه قران به حق پیغمبر

که راه غیر علی مرگ و نیستی و فناست

خدا گواست که هر کس رهش جدا زعلی است

بسان لشکر فرعون راهی دریاست

اگر تمام خلایق جدا شوند از او

خدا گواست که راه تمام خلق خطاست

به جای حور به بوزینه دست داده و بس

ص: ۲۰۸

کسی که غیر علی را امام ورهبر خواست

به صد هزار زبان روح مصطفی گوید

که ای تمام امت علی امام شماست

من و جدا شدن از مرتضی خدا نکند

که هر که گشت جدا از علی جدا زخداست

کسیکه فاطمه از ظلم او غضبناک است

امامتش غم واندوه و رنج و بلاست

مگرنگفت نبی خشم دخترم زهرا

شرار خشم خداوندگار بی همتاست

مگر نگفت نبی با هم اند ، حق و علی

اگر علی نبود در میانه حق تنهاست

تمام قرآن در حمد و حمد بسم الله

تمام بسمله در با علی چو نقطه باست

خدا گواست که امروز هر که پیرو اوست

مصون زنار جحیم و عذاب حق فرداست

علی کسی است که یک ذره از ولایت او

نجات بخش تمامی خلق روز جزاست

علی کسی است که یک خردل از محبت او

نکوتر است ز دنیا و آنچه در دنیاست

اگر زخاک درش کسب آبرو نکند

یقین کنید که در حشر آبرو رواست

چنانکه غیر خدا را خدای نتوان گفت

اگر بغیر علی کس خلیفه گفت خطاست

بگو که بند ز بندم جدا کنند به تیغ

ز بند بندم آید ندا علی مولاست

ا گر به تیغ کشندم و یا به دار کشند

زبان نه بلکه وجودم به حمد او گویاست

به حق کسی نبرد راه جز ز راه علی

به هوش با ش که راه علی بود ره راست

ص: ۲۰۹

لوا یحمد بدست علی بود فردا

تمام محشر در ظل این بلند لواست

پیمبران همه در تحت دین لوا آیند

که این لوای مقدس همان لوای خداست

الا کسی که تو را از علی جدا کردند

پناگاه تو در آفتاب حشر کجاست

مرا بروز قیامت خبلد کاری نیست

بهشت من همه در صورت علی پیداست

جهنم است بهشتی که بی علی باشد

جحیم با رخ نورانی علی ، زیباست

کجا امام توان یافتن چو شخص علی

که هم کلام خداوند و هم نشین گداست

اگر به چشم شما آفتاب نور دهد

وگر که سایه این نه سپهر بر سر ماست

اگر نسیم سحر می ورزد به لاله و گل

اگر به ظلمت شب ماه را فروغ و ضیاست

اگر تمات سماوات از ستاره پرند

و گر چو مائده لبریز دامن صحراست

اگر فرشته و حور است و آدمی و پری

اگر زمین و سما و بهشت و عرش علاست

اگر سیاه و سفید است و اصغر و احمد

اگر که روز و شبی یا که صبح و مساست

خدا گواست که از یمن دوست علی است

علیست باعث خلقت ، علی خدای گواست

عل یولی خدا بود پیش از انکه خدای

به حرف کن ، همه کائنات را آرست

خدا برای علخل کرد عالم را

چنانکه خلقت او بری خود می خواست

تمام عالم ایجاد بی وجود علی

بان کشتی بی ناخدای در ، دریاست

ص: ۲۱۰

مرا بس است تولای چهارده معصوم

که این ولایت فوق تمام نعمتهاست

مگر نکفت پیمبر کتاب و عترت من ؟

امنتی است که پیوسته در میان شماست ؟

مگر نگفت که این دو ، زهم جدا نشوند

اگر جدا ز یکی هر که شد ز هر دو جداست

مگر نگفت که این دو ، چو این دو انگشت اند

کز اتحاد یکی گرچه در شماره دو تاست

عبادت ثقلین است بسته بر ثقلین

که مهر طاعت هر بنده مهر ال عباست

درود باد به ارواح چهارده معصوم

که در طریقت آنان نجات هر دو سراست

بتول و چار محمد حسین و چار علی

دو نامش حسن و آندو جعفر و موساست

بجز محبت آنان نجات نیست که نیست

زنید چنگ به دامانشان ، نجات اینجاست

هنوز محفل ذکر علی است خاک غدیر

ولی چه سود به گوش کسی است که ناشنواست

بگو که خصم شود منکر علی چه باک

که آفتاب به هر سو نظر کنی پیداست

گرفتم انکه حدیث غدیر و قول رسول

مراد دوستی آن امام ارض و سماست

چرا بگردنش افکند ریسمان امت

چه شد که دود ز کاشانه علی برخواست ؟

سوال من ز تمامی مسلمین این است

بدوست اینهمه آزار نه ،به خصم رواست ؟

چو عمر صاعقه کوتاه باد دورانش

خلافتی که دوامش به کشتن زهراست

برای غضب خلافت زدند فاطمه را

شرف کجاست مروت کجاست رحم کجاست

ص: ۲۱۱

شکستن در و ، بی حرمتی به خانه وحی

مودتی است که درباره ذوالقربی است ؟

اگر قصیده "میثم " بود صدوده بیت

که در عدد صد و ده نام آن ولی خداست

فضائلی است علی را که گفتن هر یک

نیازمند هزاران قصیده غراست

خلق عالم را ندای یا امیرالمومنین است

غلامرضا سازگار

خلق عالم را ندای یا امیرالمومنین است

این صدای دلربای رحمه للعالمین است

اهل عالم اهل عالم عید ما عید غدیر است

هر کسی دارد امیری بهر ما حیدر امیر است

ما طرفدار ولایت حامی قرآن و دینیم

هر چه پیش آید خوش آید با امیرالمومنینیم

اهل عالم اهل عالم در غدیر خم بیایید

تا به فرمان محمد با علی بیعت نمایید

این علی حبل المتین است این علی حق الیقین است

این علی هم جان قرآن این علی هم روح دین است

ذکر و تسبیح و عبادت بی علی معنا ندارد

عشق و ایثار و شهادت بی علی معنا ندارد

یا علی مولا علی جان ای تمام بود و هستم

هر که بودم هر که هستم من فقط دل بر تو بستم

دستان تو حالا شده بالاترین دست

علی اکبر لطیفیان

دستان تو حالا شده بالاترین دست

جبریل بوسه می زند بر اینچنین دست

خلق ازل ، کارِ ابد بر عهده یِ توست

ای اولین دستِ خدا ، ای آخرین دست

آن دست ها را آنقدر بالا گرفتند

تا داد یزدان با امیرالمؤمنین دست

ص: ۲۱۲

یادِ تو و دست تو افتادم وقتی

در علقمه افتاد بر روی زمین دست

هر سه حکایات نگاهت را نوشتند

پس آفرین آب، آفرین مشک، آفرین دست

این دست ها که پیش روی ما باز است

از پشت ، بسته میشود روزی همین دست

پشت و پناه محکمی بودند این ها

زهرا توقع داشت در کوچه از این دست

دست مغیره ، دست زهرا ، دادِ بی داد

افتاد دست بدترین ها بهترین دست

گوش ها باز که امروز هزاران خبر است

غلامرضا سازگار

گوش ها باز که امروز هزاران خبر است

خبری خوب تر از خوب تر از خوب تر است

صف ببندید که هنگام نماز روح است

در گشایید که جبریل امین پشت در است

همگی عید بگیرید که عید آمده است

این همان عید خدای احد دادگر است

سورهٔ مائده خوانید که صد مائده نور

از خدا در دل هر آیهٔ آن مستتر است

هر طرف می نگرم قافله در قافله دل

هر دلی بال زنان سوی علی رهسپر است

این همان عید غدیر است که در خم غدیر

گوش ها یکسر بر خطبهٔ پیغامبر است

خطبهٔ ختم رسل حکم خدا مدح علی است

خطبه ای که سندش مستند و معتبر است

ایها الناس هر آنکس که منم مولایش

این علی او را تا روز جزا راهبر است

این علی بعد نبی رهبر و مولای شماست

این علی منجی یک خلق به موج خطر است

این علی وجه خدا چشم خدا گوش خدا

ص: ۲۱۳

این علی دست خدا بازوی فتح و ظفر است

من همان شهر علومم همه باشید گواه

که علی تا ابدالدهر بر این شهر، در است

این امام است امام است امام است امام

که امامت به وجودش همه جا مفتخر است

چشم، بی نور علی تا صف محشر کور است

دین بی مهر علی پیکر بی دست و سر است

شرر نار همان بغض علی بغض علی است

مهر او پیشِ روی آتش دوزخ سپر است

به تمام بشر اعلام کند ختم رسل

که علی بن ابیطالب خیرالبشر است

خصم او را پسر مادر خود باید خواند

غیر از این چاره نداریم که او بی پدر است

بی نمازی است اگر بی علی آرید نماز

این نمازی که اجرش همه نار سقر است

مهر پروندهٔ اعمال شما مهر علی است

بی علی طاعت کونین زیان و ضرر است

گر دو صد کوه طلا در ره معبود دهید

بی تولّای علی جمله هبا و هدر است

هر که شد خصم علی خصم نبی خصم خداست

در حقیقت ز زنازاده زنازاده تر است

دشمن آل محمّد چو به محشر آید

آتش خشم خدا از نفسش شعله ور است

به سر دوش رسول و به کف پای علی .

بنویسید علی بت شکن بی تبر است

بی ولایش نفسی گر بزند جبراییل

کمتر از مرغ زمین خوردهٔ بی بال و پر است

جنت از مهر محبّان علی شاخهٔ گل

دوزخ از بغض غلامان علی یک شرر است

بی تولّای علی نیست رسالت کامل

ص: ۲۱۴

ثمر باغ نبوّت همه از این شجر است

نخل ها جمله گواهند خدا می داند

که علی تشنه، ولی تشنهٔ اشک سحر است

سجده بی مهر علی سجده به بت باشد و بس

روزه با بغض علی نیز گناه دگر است

جنّت و کوی علی هست چو یک قطعه زمین

کوثر و مهر علی قصهٔ شیر و شکر است

صورت حق و علی صورت غیب است و شهود

طلعت احمد و او سورهٔ شمس و قمر است

"میثم" این فخر تو را بس که از این مزرع عمر

نخل سرسبز تو را بار ولایت ثمر است

امین وحی طبع من بیا به لاله زارها

غلامرضا سازگار

امین وحی طبع من بیا به لاله زارها

بگیر اوج و پر بزن به گرد شاخسارها

بریز دُر زهر طرف به طرف جویبارها

بیار شعر ناب خود به بزم گلعذارها

بخوان قصیده از علی به شیوهٔ هزارها

که جان به هر نفس کنم فدات بارها

بیا به محفل ولا درُی فشان سری بزن

ز دست ختم انبیا شراب کوثری بزن

ز دیده گوهری فشان به سینه آذری بزن

دمی بیا غمی ببر دلی ستان پری بزن

به وصف مرتضی علی نوای دیگری بزن

بشو ز جان غبارها ببر ز دل قرارها

نزول رحمت خدا به دامن کویر شد

علی علی علی بگو که موسم غدیر شد

امام کشور ازل الی الابد امیر شد

به کبریا سفیر شد به مصطفی وزیر شد

محّب او شد عزیز شد عدوی او حقیر شد

ص: ۲۱۵

به قلب این نشاط ها به چشم اوست خارها

مبارک است بر همه نزول رحمت خدا

کمال یافت دین حق به نام حجّت خدا

ولایت علی بود تمام نعمت خدا

اطاعت علی بود قرین طاعت خدا

محبّت علی بود همان محبّت خدا

خزان باغ دل شود به مهر او بهارها

مراسم غدیر را خدا گرفته در زمین

به اشرف پیمبران خطاب می کند چنین

که ای رسول کبریا علی است بر تو جانشین

علی است پیر انبیا علی است میر مؤمنین

علی بود مدار حق علی بود قرار دین

علی است شهریار کُلّ به کلّ شهریارها

مقام کلّ انبیا مقام نیست بی علی

قیام خیل قائمین قیام نیست بی علی

در آسمان و در زمین نظام نیست بی علی

بنای محکم تو را قوام نیست بی علی

رسالت تو نزد ما تمام نیست بی علی

کمال دین علی بود به عمر روزگارها

چو بر نبی خطاب شد کلام حیّ ذوالمنن

ستاد بین مسلمین چنانکه مه در انجمن

گرفت جان خویش را به روی دست خویشتن

به خطبه ای بلیغ تر ز حدّ معجز سخن

چنان به وصف مرتضی فشاند گوهر از دهن

که هوش برد از سر طوایف و تبارها

الا همه موالیان چه انتها چه ابتدا

شوید گوش سر بسر رسول می دهد ندا

که بر تمام خلق ها رسیده حکم از خدا

هر آنکه را منم نبی علی بر اوست مقتدا

علی است رهبر همه علی است مشعل هُدا

علی است آنکه حق از او گرفته اقتدارها

علی است آنکه کعبه شد مزّین از ولادتش

علی است آنکه هر نبی بود به او ارادتش

علی است آنکه هر وصی بود از او سعادتش

علی است آنکه یافت جان عبادت از عبادتش

علی است آنکه بر همه عیان بود سیادتش

علی است میر و فاتح تمام کارزارها

به ذات حّی لم یزل سفیر نیست جز علی

به من که خود پیمبرم وزیر نیست جز علی

به مؤمنات و مؤمنین امیر نیست جز علی

صراط مستقیم را مسیر نیست جز علی

به سرّ هو به راز حق خبیر نیست جز علی

علی است واقف از ازل ز رمز و راز کارها

علی است آنکه بدر شد به حمله ای مسخّرش

علی است آنکه در اُحد ستود حّی داورش

علی است آنکه عمرو شد جدا به تیغ او سرش

علی که فخر می کند خدا به فتح خیبرش

خوشا کسی که این بود امام و رهبرش

که اوست در صف جزا قسیم نور و نارها

سلام بر تو یا علی که جانِ جانِ عالمی

تو عبد ذات خالقی تو خالقی مجّسمی

تو خطاب مبرمی تو هم کتاب محکمی

تو عین ولام و یاء نه، تو کلّ اسم اعظمی

تو صاحب اختیار حق به حقّ حق مسلّمی

بود به دستت از خدا تمام اختیارها

تو از تمام انبیا به غیر مصطفی سری

تو بحر فضل را دُری تو شهر علم را دری

ص: ۲۱۷

تو از رسل فراتری تو با نبی برادری

تو جانشین احمدی تو بر صحابه سروری

تو مقتدا، تو رهنما، تو مرتضی، تو حیدری

خدای را رسول را به توست افتخارها

علوم دهر، حرفی از روایت تو یا علی

نجوم چرخ جلوه ای ز آیت تو یا علی

وجود، ظرف کوچک عنایت تو یا علی

کتاب پنج انبیا حکایت تو یا علی

بس است کلّ خلق را ولایت تو یا علی

که می کند جحیم را چو قلب لاله زارها

منم که با ثنای تو چکامه آفریده ام

هر آنچه گفتم از ازل خود از شما شنیده ام

به مهر تو کشیده ام اگر نفس کشیده ام

هماره بوده مدح تو مرام و مشی و ایده ام

اگر بود به هر نفس هزارها قصیده ام

فضایل تو را یکی نگفتم از هزارها

منم مدیحه خوان تو بیان محکمم بده

ز یک شرارهٔ غمت نشاط عالمم بده

کلیم کن زبان گشا مسیح کن دمم بده

به سینه آتشم فشان به دیده زمزمم بده

چو «میثم» تو گشته ام زبان میثمم بده

خوشم که این زبان مرا کشد به اوج دارها

در نور چشمانت دل ناهید گم شد

علی اکبر لطیفیان و احسان محسنی فر

در نور چشمانت دل ناهید گم شد

در طرح لبخندت هزاران عید گم شد

تا اینکه نابینا نگردد دیدگانش

پشت نقاب ابرها خورشید گم شد

مهر تو را تا ناکجاها عرضه کردند

آنکس که از مهر تو سرپیچید گم شد

ص: ۲۱۸

خیل ملک مشغول تفسیر تو بودند

آنقدرها که سوره ی توحید گم شد

در چشمهایم شوق ایوان طلایت

باران گرفت و شأن مروارید گم شد

گفتند تصویر خدایی؛ خوب گفتند

گفتند تو شیر خدایی؛ خوب گفتند

آیات چشمان تو ما را با خدا کرد

مهر تو زنگار دل ما را طلا کرد

از کوله بار خویش جز پاکی ندیدیم

انگار لبهای شما ما را دعا کرد

من دوزخی بودم نه اهل جنّتُ العشق

جای مرا آقایی تو جابجا کرد

یک عمر در سجّاده ها نام تو بردیم

تا در کنار تو خدا ما را صدا کرد

خیر از جوانی اش ببیند آنکسی که

بال مرا در آسمان تو رها کرد

من کنج ایوان طلا می خواهم آقا

بعد از نجف، یک کربلا می خواهم آقا

سجّاده ی تو بوی جبرائیل می داد

چشمت هزاران آبرو بر نیل می داد

تو جمله ی پیغمبرانی و به دستت

گاهی خدا تورات و گه انجیل می داد

هر شب به پاس احترام تو خدایت

در آسمانها مجلسی تشکیل می داد

پروردگارت کارهای خانه ات را

هر روز و هر شب دست میکائیل می داد

گرد و غبار لحظه ی جنگیدن تو

همواره بوی صور اسرافیل می داد

تو بی نظیر عالمی همتا نداری

تو شاهکار حضرت پروردگاری

ای آنکه ختم الانبیا را جانشینی

شایسته ی نام امیرالمؤمنینی

زیبایی گلواژه ی مهر و محبّت

از بهترین های خدا روی زمینی

ای بی بدل، ای بی مَثَل، ای مرد اوّل

در هر صفاتی که بگویم بی قرینی

با ذوالفقار و شهسواری ات همیشه

ص: ۲۱۹

از میمنه تا میسره طوفان ترینی

ای حیدر کرّار ای شیر خداوند

تو ریشه ی شیر نر امّ البنینی

تو از همان روز ازل شیر خدایی

فرمانروای عرصه ی قالو بلایی

یک پرده از حُسن تو جنّاتُ النّعیم است

دستت تجلّی گاه رحمان و رحیم است

نام تو معراج تمام انبیا بود

یک گوشه از مصداق آن طور کلیم است

شأن نزول آیه های مؤمنونی

عطر نفس های تو بر دوش نسیم است

از روی تو وجه خدا را می توان دید

با حُبِّ تو هر کافری عبدالکریم است

اینجا اگر خانه نشین بودی غمی نیست

تنها زمان بعثت یوم العظیم است

هر شیعه بشناسد علیّ این زمانش

در ضربه ی احزاب تو بی شک سهیم است

بی معرفت آنکه رهی جز تو گزینند

راه علی تنها صراط المستقیم است

لعنت به آنکه دشمن حقّ الیقین است

تا به ابد حیدر امیرالمؤمنین است

باید شما را در فراسوی زمان دید

در آسمان بیکرانِ بیکران دید

باید سوار بال های سال نوری

پرواز کرد و آنسوی هفت آسمان دید

در لابلای آیه های سبز توحید

در ابتدا تا انتهای یک اذان دید

از چه مسلمان دو چشمانت نباشم؟

وقتی خدا را در نگاهت می توان دید

سنّ تو را وقتی که پرسیدم ز مردم

چشمم فقط سرهای در حال تکان دید

روزی یتیم کوچه گرد کوفه خود را

بر شانه های پیرمردی مهربان دید

یاد صدای گریه یِ چاه تو کردم

وقتی نگاهم بلبلِ آتشفشان دید

من با صدای پای تو مأنوس هستم

ص: ۲۲۰

با نان و با خرمای تو مأنوس هستم

دستان تو حالا شده بالاترین دست

جبریل بوسه می زند بر اینچنین دست

وقتی که دستان تو را بالا گرفتند

تا داد، یزدان با امیرالمؤمنین دست

یادِ تو و دست تو افتادیم وقتی

در علقمه افتاد بر روی زمین دست

هر سه حکایات نگاهت را نوشتند

پس آفرین آب، آفرین مشك، آفرین دست

این دست از وقت ولادت باز بوده ست

از پشت بسته می شود روزی همین دست

پشت و پناه محکمی بودند این ها

زهرا توقع داشت در کوچه از این دست

دست مغیره، دست زهرا، دادِ بی داد

افتاد دست بدترین ها بهترین دست

بندهای اول و آخر سروده آقای لطیفیان و سایر بندها سروده آقای محسنی فر می باشد

***

یا علی ای معنی و مفهوم عنوان غدیر

امیر عظیمی

یا علی ای معنی و مفهوم عنوان غدیر

ای ولای حضرتت تفسیر و برهان غدیر

با تو اسلام رسول الله کامل می شود

ای که «اَتمَمتُ لَکُم» هستی و قرآن غدیر

تو که هستی که نبی دست تو را بالا گرفت

گفت ای اصحاب من! جان شما، جان غدیر

تو که هستی، حضرت استاد دین و زندگی

من که هستم پیش تو، طفل دبستان غدیر

من که هستم در حریم لا یزال شاهی ات

مورم و ران ملخ دارم، سلیمان غدیر

من گدای سفره و خوان غدیرم یاعلی

تا ابد بر سفره ی لطفت فقیرم یاعلی

یا علی ای آنکه اسلام از تو عزّت یافته

ص: ۲۲۱

از غدیر تو رسالت قدر و قیمت یافته

برکه ی علم تمام انبیاء روز غدیر

گشته اقیانوس و از یمن تو برکت یافته

تا که چرخ بندگی ساکن نماند در زمان

از تو و از آل تو این چرخه حرکت یافته

شیعه با تو تا خدا اصلاً ندارد فاصله

با ولایت شیعگی از بس که قدرت یافته

آمدی و صورت ابلیس خاک آلود شد

چهره ی کفر از جمال تو چه ذلّت یافته

روز شادی أَئِمّه، شیعیان، شد این غدیر

روزعیدی دادن صاحب زمان شد این غدیر

سر علی، سرور علی، والی علی، والا علی

گل علی، گلشن علی، گلواژه ی لبها علی

ره علی، راهم علی، سیر اِلیَ اللّهم علی

مه علی، ماهم علی، شمس جهان آرا علی

نور علی و شور علی، شیرینی انگور علی

می علی، مستی علی، ساقی علی، سقّا علی

مُهر علی، تسبیح علی، سجّاده و سجده علی

ذکر علی، ذاکر علی، مذکورِ حق همتا علی

نوح علی، آدم علی، موسی علی، عیسی علی

انبیاء یکجا امیرالمومنین، امّا علی

با وجود اینکه بی مانند و بی همتا بود

افتخارش همسری حضرت زهرا بود

دل پر از عشق طواف چادر خیرالنّساست

سر پر از شور نظر بر ماه روی مرتضاست

عاقبت ذرّه می افتد زیر پای آفتاب

فطرتاً این قطره با دریای رحمت آشناست

کعبه هم با مرتضای خویش بیعت کرده است

چون امیرالمومنینش خانه زاد کبریاست

چشم دل را می گشایم، دستهای کائنات

ص: ۲۲۲

روز بیعت توی دستان علی، آقای ماست

عرش هم دستی برآورده است و بیعت می کند

حوزه ی مهر علی اصلاً ورای عرش هاست

کیست این محبوب خلق و جلوه ی پروردگار

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

گر چه من آلوده ای پست و حقیرم یا علی

سربلندم زاده ی یَومُ الغَدیرم یا علی

در صراط بندگی تا که نلغزد پای من

تا قیامت سر زِ پایت برنگیرم یا علی

تا فقیر حضرتت هستم دلم قرص است، چون

بر دو عالم با گداییّت امیرم یا علی

کاش بودم در مدینه تا که یاری ات کنم

گوشه ی دامان پاکت را بگیرم یا علی

دستهایت بسته بود و بر دلت داغی زدند

جای آن دارد که از داغت بمیرم یا علی

دست هایت بسته بود و کوثرت را می زدند

روبروی بچّه هایت، همسرت را می زدند

سنگ است دلم عشق علی سنگ نوشته

عباس احمدی

سنگ است دلم عشق علی سنگ نوشته

می سوزم از این عشق چو اسفند برشته

با جوهر اشک و قلم بال فرشته

بر لوح دل خسته ام این جمله نوشته:

جز مهر علی در دل من خانه ندارد

"کس جای در این خانه ی ویرانه ندارد"

ما از می مرد افکن این میکده مستیم

شادیم که پیمانه و پیمان نشکستم

تا عشق علی هست در این میکده هستیم

پس خورده نگیرید که ما باده پرستیم

هشدار که نوشیدن این باده مجاز است

ص: ۲۲۳

"المنت لله که در میکده باز است"

فهمیدم از این راز که در کعبه شکاف است

هرجا که بود نام یدالله مطاف است

این گفته نه بیهوده و این دم نه گزاف است

در روز جزا شیعه ات از نار معاف است

چون غیر علی در دو جهان هیچ ندیدند

"مردان خدا پرده ی پندار دریدند"

تا نام تو پیچید در آن شبه جزیره

شد پاک از این خاک گناهان کبیره

زد چنگ به دامان تو هر ایل و عشیره

شد ثابت و سیار در اوصاف تو خیره

جز ساقی کوثر ز کسی جام نگیریم

"ما زنده به آنیم که آرام نگیریم"

زان باده که در روز غدیریه به خم بود

پیدای تو شد هر که در آن حادثه گم بود

فریاد ملائک بابی انت و ام بود

زان راز که در آیه اکملت لکم بود

بیتی است امامت در این خانه تویی تو

امروز امیر در میخانه تویی تو

آن بازوی خیبر شکنش رفت چو بالا

با دست شریف پدر ام ابیها

دادند دو دریا چو به هم دست تولا

شد ولوله و غلغله در عرش معلا

گفتند ملائک همگی عید مبارک

این عید به هر پیرو توحید مبارک

ای عقل در اوصاف تو حیران و مردد

وصف تو نگنجیده به هفتاد مجلد

عالم همه گم گشته آن موی مجعد

محبوب ابوالقاسم محمود محمد

نامش همه جا هست بگویید کجا نیست

"کس نیست که آشفته آن زلف دوتا نیست"

هرکس که ز حب تو به لب ناد علی داشت

در جام دل خویش صفایی ازلی داشت

آسودگی از شرک خفی شرک جلی داشت

گمراه نگردید هر آن کس که ولی داشت

از نام علی کاخ ستم در خطر افتاد

"با آل علی هرکه در افتاد ور افتاد"

تا صورت پیوند جهان بود علی بود

یعنی هدف از عالم موجود علی بود

تسکین دل آدم و داود علی بود

از آیه انفاق چو مقصود علی بود

ای محو جمال تو بُود صاحب خانه

"مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه"

ای کاش شود میثم و سلمان تو باشم

تا روز جزا دست به دامان تو باشم

در هر دوجهان ریزه خور خوان تو باشم

کافر شوم از خویش و مسلمان تو باشم

کردیم نثار قدم تو دل و دین را

"تقدیم کردیم همان را و همین را"

افسوس که با نام تو کردند خرافات

در دایره تنگ جنایات و مکافات

یک عده پی شطح و گروهی پی طامات

در کاخ نشستند به عنوان خرابات

ما با تو نشستیم و از این قوم بریدیم

"ما چون ز دری پای کشیدیم، کشیدیم"

باز دلم صحیفهٔ نور شد

سید هاشم وفایی

باز دلم صحیفهٔ نور شد

صحن دلم چو وادی طور شد

ظلمت غم ز سینه ام دور شد

غرق نشاط و طرب و شور شد

نوید شادی از بشیر آمده

که موسم عید غدیر آمده

منکه به عشق تو اسیرم علی

ص: ۲۲۵

مهر تو باشد به ضمیرم علی

گرچه بود طبع فقیرم علی

زمزمه پرداز غدیرم علی

با تو دلم زمزمه آغاز کرد

طبع من از نام تو اعجاز کرد

بار دگر باب کرم باز شد

نام تو در عشق سرآغاز شد

پیک خدا چونکه در آواز شد

نغمهٔ اکملت لکم ساز شد

آیهٔ بلّغ ز خدای مجید

همره جبریل به احمد رسید

غدیر روز عشق و امداد شد

غدیر جلوه ای خداداد شد

غدیر خم مبدأ میعاد شد

مکتب سازندهٔ ارشاد شد

غدیرخم برکهٔ خورشید شد

چشمهٔ رحمتی زامید شد

با تو علی قبله نما شد غدیر

کعبهٔ امید و وفا شد غدیر

گلشن سرسبز ولا شد غدیر

جلوه گه نور خدا شد غدیر

با تو غدیر آینهٔ راز شد

طور و تجلی گه اعجاز شد

غدیر گنجینهٔ اسرار شد

کویر خفته ای که بیدار شد

زمین بایری که گلزار شد

آینه ای ز نور سرشار شد

غدیر جلوه از استادگی است

حکایتی ز عشق و آزادگی است

آنکه ز دین کرد حمایت توئی

مشعل پر نور هدایت توئی

چشمهٔ جوشان عنایت توئی

گلبن سرسبز ولایت توئی

ایکه توئی ماه منیر همه

پس از نبی توئی امیر همه

وای به آنان که به تو تاختند

جدا ز دین به خویش پرداختند

تا که تو را خانه نشین ساختند

نرد وفا را ز جفا باختند

مگر نه این بود که روز غدیر

ص: ۲۲۶

تمام گفتند تو هستی امیر

هرکه به دل بذر ولای تو کشت

کویر سینه اش ز تو شد بهشت

به وصف تو ای گل مینو سرشت

موسم عید تو «وفائی» نوشت

غدیر تو حقیتی ایزدی است

برای شیعه گلشنی سرمدی است

از غدیر خم ندای روح پرور بشنوید

ثابت خراسانی

از غدیر خم ندای روح پرور بشنوید

نغمه ی «مَن کنتُ مولی» از پیمبر بشنوید

گرچه در روز الست این نغمه را بشنیده اید

گوش جان باید گشودن تا مکرّر بشنوید

روی گلفرش زمین این آسمانی نغمه را

از لبِ لعل نبی از قولِ داور بشنوید

از جهاز اشتران چون منبری آراستند

حکمِ یزدان را به خلق از عرشِ منبر بشنوید

رو سوی امّت نمود آن مصطفای کردگار

کای جماعت جمله از مولا و چاکر بشنوید

در غدیر خم شدم مأمور از سوی خدا

تا به حق، حق را رسانم بار دیگر بشنوید

می کنم امروز حجّت بر خدا جویان تمام

نشنوید امروز اگر، فردای محشر بشنوید

من به هر نفسی که اولایم علی اولی بود

رستگارید، از دل و جان گفته ام گر بشنوید

همرهان کردند بیعت با علی در آن کویر

ذکر بخٍّ بخٍّ ای مولی، مکرّر بشنوید

شام عید است و جلال این خجسته عید را

از زبان اطهر فتّاح خیبر بشنوید

شد سؤال ازاو چه روزی خوشترین روز تو بود

پاسخش را با شعف ای اهل محضر بشنوید

گفت: روی دست پیغمبر به صحرای غدیر

ص: ۲۲۷

بهترین روزم بُد، ار دارید باور بشنوید

باز پرسیدند از او از سختی ایّامِ عمر

می زند گفتار او بر قلب نشتر بشنوید

گفت: آن روزی که سیلی بر رخ زهرا زدند

رنج و اندوه من از دیوار و از در بشنوید

موسم عید است «ثابت» وقت آن آمد که باز

از غدیر خم ندای روحپرور بشنوید

«تمام قافله گیرد به جای خویش قرار ... !»

آزرم "نعمت"

«تمام قافله گیرد به جای خویش قرار ... !»

منادیان همه کردند، حکم را تکرار

کویر بود، افق تا افق، گداخته مس

بر آن گداخته مس، کاروان، خطی ز غبار

دمیده مجمر خورشید، بر فراز کویر

وزان شراره فرو تافته، هزار هزار

به نیمروز، تو گفتی که کوره ی خورشید

تمام هستی خود، زی کویر کرده نثار

هوا ستاده که در سینه اش گرفته نفس

نفس نمانده که خود باد، مانده از رفتار

شتاب قافله افزون، که زودتر برسد

به منزلی که مگر، سایه باشد و جوبار

به دور دست نه پیدا، مگر درختی چند

در آن کویر، به مانند قامت زنهار

فراخنای بیابان، چو پیکری خفته

که پاش در افق و، سر به سینه ی کهسار

به نیمروز به «جحفه» قرار ممکن نیست

فتاد همهمه در کاروان، که چیست قرار؟

نه کاروان، که ز حج باز گشته انبوهی

فزون ز دیدن و، افزون تر از حدود شمار

نه کاروان، که به فرسنگها خطی ممتد

نود هزار نفر، از پیادگان و سوار

قبیله های عرب، در کنار یکدیگر

رکابدار نبی، چون مهاجر و انصار

نبی ستاد و بفرمود، تا که گرد آیند

تمام قافله، از پیش و پس، کران و کنار

کنار راه، یکی کوه بود و در پایش

بماند برکه ی باران ابرهای بهار

کنار برکه، درختان سالخوردی چند

که سایبان شده در آن کویر آتشبار

بگفت تا که برآرند، از جهاز شتر

فراز دامنه ی کوه، منبری ستوار

از آنکه لحظه ی پیشین رسیده بود سروش

که در رسیده زمانی، که حق شود اظهار

ملازمان همه دیدند- بر نشانه ی وحی-

عرق نشسته نبی را، به جبهه و رخسار

شکفته چهره ی پاکش ز التهاب پیام

زدوده جلوه ی وحیش، ز روی خسته غبار

فراز دامنه ی کوه، بر شد و نگریست

در آن قبایل بسیار، از یمین و یسار

در آن فراز چه می دید، کس نمی دانست

کنون بگویمت از آن مناظر و اسرار:

«گذشته»ها و «کنون» و فضای «آینده»

همه معاینه می دید، اندر آن دیدار

«گذشته» بود ره رفته، مبداش «مکه»

که تا «مدینه» همی گشته بود، ره هموار

«کنون» تجمع خلق است، اندرین منزل

که شان به مقصد «آینده» بست، باید بار

ولیک حوزه ی «آینده» هست جمله جهان:

رهی به طول ابد، رهنمودی اش دشوار

هر آنچه طی شده زین پیشتر، رهی اندک

هر آنچه مانده از این پس، مسافتی بسیار

چنان رهی ست فرا پیش و، وقت رهبر تنگ

کرا سزاست، که بر کاروان شود سالار؟

چنین «گذشته» و «آینده» و «کنون» می دید

ص: ۲۲۹

به چشم روشن دل، نقشهای روشن و تار

به بیست سال و سه، کوشیده بود تا اسلام

رسیده بود به «اکنون»، به یمن بس پیکار

وز آنکه شارع اسلام بود، می دانست

که هست نهضت او، تازه پای در رفتار

ز «جاهلیت» پیشین، هنوز آثاری ست

که گاه جلوه کند آشکار، آن آثار

هنوز دوره ی تعلیم، خود نگشته تمام

که تا پدید شود راه و چاه و گلبن و خار

اگر چه هست در اسلام، اصل آزادی

و در «امور» به شورند، مردمان مختار

ولیک قاعده را نیز هست، استثنا

کزین خلاف، شود قاعده بسی ستوار

به ویژه آنکه کمین کرده اند در ره خلق

بسا به چهره شبان و، به سیرت کفتار

که هست نهضت اسلام، چون نهالی خرد

که باغبان طلبد، تا نهالْ آرد بار

نهالْ نهضت اسلام و، باغبانْ رهبر

و بار، مردم آزاد و، چشم و دلْ بیدار

وز آنکه مرحله ی رهبری، هنوز به جاست

تمام نیست هدایت، در این زمان ناچار

به یمن تربیت آنگه که ریشه کرد درخت

به بار آید و، نقصان نیابد از آزار

میان «رهبر» و «حاکم» تفاوتی است عظیم

چنان که هست تفاوت میان «راه» و «سوار»

نخست راه بباید به سوی مقصد خلق

وزان سپس به سر کاروان، یکی سالار

از آن فراز، در این گونه پرده ها می دید

هزار نقش، که نارم سرودْ در گفتار

کنون سزاست، یکی راهبر بود حاکم

کنون رواست، همان راهدان بود سردار

کسی که نهضت اسلام را شناسد نیک

ص: ۲۳۰

کسی که در ره حق، بگذرد ز خویش و تبار

کسی که در دل و جانش، ز جاهلیت نیست

نه هیچ شعله ی آز و، نه هیچ لکه ی تار

کسی که دانش و آزادگی، از او روید

چنان که از دل آتش، شود پدید شرار

کسی که در نظرش هیچ نیست، جز انسان

کسی که در دل او نیست هیچ، جز دادار

کسی که هست ستمدیده را، بهین یاور

کسی که هست ستم باره را، مهین قهار

کسی که قلعه ی «خیبر» گشوده است به دست

به جنگ «بدر» ز اهریمنان کشیده دمار

کسی که روی نگردانده هیچ گه، از رزم

کسی که در «احد» از دشمنان نکرده فرار

کسی که هست چو دریا و می کند توفان

ز اشک چشم یتیم؛ این شگرف دریابار

کسی که هست چنان چون نبی، به قول و عمل

کسی که جان گرامی، به حق کند ایثار

کسی که خفت به جای نبی، در آن شب خوف

درون مهلکه تا جان کند به دوست، نثار

کسی که نیست جدا از فروغ علم نبی

چنان که نیست ز آتش جدا، شراره ی نار

به ویژه آنکه سروش آمده است لحظه ی پیش

که بیش از این بنشاید درنگ، در این کار

از آن فراز، علی را بخواند در بر خویش

«وصی» کنار «نبی» آمد و گرفت قرار

فراز دست نبی شد، علی که تا بینند

به دست قاید اسلام، مظهری ز شعار

گرفت دست علی و، نمود بر همه خلق

ص: ۲۳۱

که اینک آنکه شما راست رهبر و سردار

هر آنکه را که بدم مقتدا و پیغمبر

علی ست زین سپس او را، امیر و حکم گذار

ودیعت ست شما را، ز من دو شی گران

که هست ارزششان بیشتر ز هر مقدار

یکی کلام خدا و، دگر حریم رسول

که نیستند جدا، این دو، تا به روز شمار

وگر ز دست نهید این دو را، یقین دانم

که نیست بهره شما را، به غیر رنج و مرار

علی ست آنکه شما راست، زین سپس رهبر

علی ست آنکه شما راست، زین سپس سردار

گذشته است از آن روز، روزگار دراز

گذشته است بسی ماه و سال و لیل و نهار

ولیکْ بیعت آن روز، همچنان برجاست

چو آفتاب، که نارد کسش کند انکار

«غدیر» چشمه ی پاکی ست، در دل تاریخ

روان به بستر آینده، نی به وادی پار

هماره تا که بود حق، برابر باطل

هماره تا که تحرک بود، بری ز قرار

پیام صحنه ی آن روز، بانگ آزادی ست

طنین فکنده در آفاق هستی و اعصار

چو کرد اراده ی خلقت خدای عزوجل

ساکت اصفهانی

چو کرد اراده ی خلقت خدای عزوجل

محمد و علیش بود خلقت اول

نه روز بود و نه شب در میان نه ماه و نه سال

که آفرید خدا نور احمد مرسل

ز اصل بود یکی نور و پنج قسمت شد

هر آنکه غیر یکی داند او بود احول

اگر چه بر سر دست تو هست پنج انگشت

تو جمله را همه یکدست خوانیش به مثل

ص: ۲۳۲

خدا به صورت خود آفرید آدم را

اگر چه نیست مر او را نظیر و شبه و بدل

لطیفه ایست که حق را در او بود مقصود

در این حدیث مفصل که گویمت مجمل

علیست آنکه بود مظهر تمام صفات

که کارهای خدایی گرفت از او فیصل

علیست آنکه نهد پا به دوش پیغمبر

برای کندن از طاق کعبه لات و هبل

علیست آنکه به شب خفت در فراش نبی

نبی به غار شد و جای خواب کرد بدل

علیست آنکه به جنگش ندید دشمن پشت

به روز معرکه در بدر و نهروان و جمل

علیست آنکه ز تیغش چو بید می لرزید

به روز هیجا چون بید فارس یلیل

علیست آنکه چو آیینه ات شود روشن

به مهر او دل خود را اگر دهی صیقل

بهشت یار علی را در آستین باشد

زهی به نیت خالص خهی به حسن عمل

علیست آنکه پیمبر به روز خم غدیر

به امر خالص بی چون خدای عزوجل

گرفت بازوی او را و رفت بر منبر

چه منبری که در آنجا شد از جهاز جمل

برای آنکه شود شرع انورش باهر

برای آنکه شود دین کاملش اکمل

منادیان حق از هر طرف ندا کردند

که الصلا همه ای شهریان و اهل جبل

بپای منبر پیغمبر آمدند همه

که گشته بود ز حق آیه ی عطا منزل

هر آنچه گفت نبی در حق علی ولی

به جان قبول نمودند عالی و اسفل

به اتفاق خلایق شدند یکسر جمع

ز جن و انس و ملک جمله تا به اهل قلل

ندای حق بشنیدند و جملگی گشتند

حلال زاده مفرح حرام زاده کسل

حرام زاده شود گر کسل عجب نبود

چنانکه می کند از بوی گل فرار جعل

حلال زاده شناسد علی و آلش را

که کرده است قبول ولایتش ز ازل

ز مهر او همه گردیده بی خبر از خویش

ز عشق او همه گردیده مست و لایعقل

یک از صفاتش حلال مشکلات بود

که مشکلی به جهان ز او نمانده لاینحل

اگر به چشم حقیقت کسی در او نگرد

خدای بیند اگر دیده نبودش احول

شها مدیح تو ثبت است در جراید لوح

کشیده بر سر هر صفحه اش قلم جدول

پس از خدا تویی از کل کاینات اقدم

پس از نبی تویی از جمله انبیا افضل

فضایل تو چراغی است در زجاجه ی دل

که کرد روشن از او می توان دو صد مشعل

ولایت تو نعیمی در او نه خوف و نه بیم

محبت تو شرابی است در او نه غش و نه غل

شها تو دامن خود را به دست ساکت ده

فتد دمی که گریبان او به دست اجل

که سیر روی تو بیند در آندم آخر

بگو دمی به اجل یا علی که لاتعجل

دوباره می کشد از دل سفیر وحی، صفیر

غلامرضا سازگار

دوباره می کشد از دل سفیر وحی، صفیر

که جشن عید گرفته خدا به خُمّ غدیر

موالیان همه بر پا که با ترانه ی وحی

ص: ۲۳۴

کنیم آیه ی اکملت دینکم تفسیر

به مؤمنین کند اعلام عقل کلّ احمد

که تا خداست خدا بر شما علی است امیر

کسی امام بود بر همه مسلمانان

که علم دارد و اخلاص دارد و شمشیر

به مؤمنین شده آزادی امیر امروز

که دیو نفس، ورا لحظه ای نکرده اسیر

کسی که بود امام و امیر، پیش از خلق

دوباره گشته امام و دوباره گشته امیر

کسی به کشور قرآن امیر می باید

که دین به دون تولّای او شود تکفیر

تمام دین به همان معنی تمام، علی است

به هر کسی که مسلمان بود امام، علی است

نبود هیچ، فقط ذات پاک داور بود

علی امام و رسول خدا پیمبر بود

رسول، سیر به دریای نور حق می کرد

علی به آنچه که بود و نبود رهبر بود

علی معلّم جبریل بود و میکائیل

علی مدرّس خیل ملک سراسر بود

علی تمام نبیّ و نبی تمام علی

رسول، حیدر و حیدر رسول دیگر بود

هنوز از پدر و مادر نبود نشان

که با رسول خدا مرتضی، برادر بود

بسان طاق دو ابرو که در کنار همند

و یا دو چشم که با یکدگر برابر بود

و یا دو آینه در پیش روی یکدیگر

یقین کنید که یک روح در دو پیکر بود

قسم به احمد و حیدر قسم به جان بتول

رسول، نفس علیّ و علی است نفس رسول

غدیر عید خداوند و عید خلق خداست

ص: ۲۳۵

غدیر عید علیّ و محمّد و زهراست

غدیر عید کتاب است و عترت و سنّت

غدیر عید حسن، عید سیّدالشّهداست

غدیر مُهر خدا بر نبوّت نبوی

غدیر مِهر علی در تمامی دل هاست

غدیر عید کمال رسالت احمد

غدیر بعثت دوّم غدیر غار حراست

غدیر با همه گرمای سخت و سوزانش

خنک کننده ی دل های دوستان خداست

غدیر مرز وسیعی میان ظلمت و نور

غدیر خاطره ی عمر خواجه ی دو سراست

غدیر عید بزرگی که چارده قرن است

چو آفتاب درخشید است و ناپیداست

برای خلق به ملک خدا امیر یکی است

محمّد و علی و شیعه و غدیر یکی است

بهشت وحی، خزان بود اگر غدیر نبود

به گلّه، گرگ، شبان بود اگر غدیر نبود

نماز و روزه و حجّ و جهاد تا صف حشر

چو جسم بی سر و جان بود اگر غدیر نبود

نه از کتاب خدا نور می گرفت کسی

نه از رسول نشان بود اگر غدیر نبود

جمال دین چو مه روی یوسف کنعان

به چاهِ کفر نهان بود اگر غدیر نبود

زمام کشور ایمان و دین و عقل و خرد

به دست بی خردان بود اگر غدیر نبود

به کوهسار غریبی فرشته ی توحید

همیشه اشگ فشان بود اگر غدیر نبود

به داوری که نگهبانِ عزّت شیعه است

که روز هجده ذیحجّه بعثت شیعه است

طلوع کوکب اسلام بی علی هرگز

دوام مکتب اسلام بی علی هرگز

ص: ۲۳۶

از آن زمان که پیمبر پیمبری کرده

گذشته یک شب اسلام بی علی هرگز

قبولی همه طاعات خلق در صف حشر

قسم به صاحب اسلام بی علی هرگز

کلام وحی که توحید و رحمت و نور است

گذشته از لب اسلام بی علی هرگز

به زهد و پاکی و اخلاص و بندگی مؤمن

شود مقرّب اسلام بی علی هرگز

نبوّت همه ی انبیا به نزد خدا

قسم به زینب اسلام بی علی هرگز

به پیروان مذاهب پیام من ببرید

تمام مذهب اسلام بی علی هرگز

اگر زپرتو توحید مشعلی داریم

خدای داند و پیغمبر، از علی داریم

تمام خلقت عالم شد از برای علی

هزار مرتبه جانم شود فدای علی

خدای عزّوجل با علی چو خلوت کرد

هر آنچه گفت به او گفت با صدای علی

خدا به کتف نبی دست خود نهاد و عجب

که جای دست خدا گشت جای پای علی

خدای را به وجود علی قسم می داد

نبی که بود به لب های او دعای علی

به چشم پاک رسول خدا توان دیدن

خدای را به جمال خدا نمای علی

به کار ختم رسل هر کجا گره افتاد

خدا گشود به دست گره گشای علی

اگر تمامی خلقت شود سراپا چشم

نگاه اوست به رخسار دلربای علی

چگونه غیر علی دیگری امام بود

لباس کعبه بر اندام بت حرام بود

به جنّ و انس و ملک پیرو مقتداست علی

ص: ۲۳۷

کمال دین و همه نعمت خداست علی

تمام رحمت بی انتهای حق این است

که در کنار محمّد امام ماست علی

به غزوه ی احد و بدر و خندق و خیبر

به زخم قلب رسول خدا دواست علی

به کعبه بت شکن است و به جنگ، مرحب کُش

به سجده اشک فشان پای نخل هاست علی

طبیب درد همه، دردمند جهل بشر

غریب، با همه کس یار و آشناست علی

صراط و محشر و میزان و جنّت و کوثر

زنند روز قیامت صدا کجاست علی؟

زرهنمایی او می گریزی ای بد بخت؟

ندیده ای که به جبریل رهنماست علی

علی تمامی دین است و دین ولایت اوست

تمام عرصه ی محشر به ظّل رایت اوست

اگر جهان طلبی لاله ای زروی علی

وگرنه جهاننگری گوشه ای زکوی علی

ببر نیاز به مولا و ناز خضر مکش

که هست آب بقا چشمه ای زجوی علی

تجسّم همه اوصاف انبیا پیداست

زقّد و قامت و رخسار و خُلق و خوی علی

زفیض دم، تن توحید را روان بخشند

اگر بتان به لب آرند گفتگوی علی

اگر چه چشمه ی کوثر مبارک است ولی

خوشا کسی که خورد کوثر از سبوی علی

هنوز خلقت جنبنده ای نبود که بود

تمام ملک خدا، پر زهای و هوی علی

به روز حشر کسی ناز می کند به بهشت

که سر زخاک بر آرد به جستجوی علی

خدای را به وجود علی دهید قسم

ص: ۲۳۸

که خاک میثم تمّار او شود «میثم»

چونکه احمد کعبه را بدرود گفت

حبیب الله چایچیان(حسان)

چونکه احمد کعبه را بدرود گفت

با خدایش آنچه در دل بود گفت

کای خدا این آخرین حجِّ من است

کاروان آماده ی کوچیدن است

عمر من بگذشت یا رب با شتاب

بر لب بام است دیگر آفتاب

چرخ عمرم را زمان فرسوده کرد

با اجل کی می توان کردن نبرد

شد مرا در این بیابان رهنمون

جذبه ی: «اِنّا اِلیه راجعون»

گشت پایان عمرم و، باقیست کار

کی شود امر ولایت آشکار

گر چه می دانم علی باشد امام

او بود لایق برای این مقام

لیک خواهم بر ملا گردد سخن

تا بداند پیر و برنا، مرد و زن

خود تو دانی ای خدای مهربان

کی توانم گفت این راز نهان

چونکه بسیار است بدخواه علی

گر نباشد از تو وحیِ مُنزلی

ترسم از آن فتنه ها گردد عیان

آید آخر پایِ تُهمت در میان

دور می شد احمد از بیت الحرام

با نگاهی پر ز عشق و احترام

جای دارد اشک ریزد آسمان

در وداعِ آتشینِ عاشقان

بود طوفانی، دلِ آگاهِ او

گرد غم بگرفته رویِ ماهِ او

ناله چون می کرد زنگ کاروان

حلقه می زد اشک او بر دیدگان

در غدیر خم که نام برکه ای است

داد احمد را، خدا فرمان ایست

کای نبی اینجا غدیر خُم بود

آب آن هر قطره یک قُلزم بود

ص: ۲۳۹

شاهراه کشور جان است این

پایگاه علم و ایمان است این

چارراه حادثات عالم است

جلوه گاه نور اسم اعظم است

شهر علم مصطفی را هست باب

نور دل می بخشد اینجا آفتاب

از حرورش، جان دشمن سوخته

عاشقان را دل ز مهر افروخته

سایه اش، آرام بخش رهروان

از نسیمش، تازه می گردد روان

همچو دریا بی کران است این غدیر

نیست موج فیضِ آن پایان پذیر

باشد اینجا مقصد پیغمبران

کوی دانشگاه نسل هر زمان

وقت ابلاغ است «بَلِّغْ» یا رسول

تا شود سعی تو پیش ما قبول

همرهان را خواند احمد با شعف

رفتگان باز آمدند از هر طرف

از جهاز اشتران کاروان

منبری برساختندش در میان

گِرد آن پیغمبر والاتبار

اجتماعی شد فزون از صد هزار

پس نبی بر اوج منبر پا نهاد

مرتضی را در کنارش جای داد

دست او بگرفت و کرد او را بلند

بر سر دستش، نبیّ ارجمند

شد قیامت از قِران مهر و ماه

مهر می شد با مه اینجا اشتباه

چون علی خود نفْس پیغمبر بود

هر یکی در جای آن دیگر بود

چون امانت عرضه شد بر خاکیان

شد «یداله فوق ایدیهم» عیان

جمله آیات خدا تأویل شد

از ولایت علم و دین تکمیل شد

پس پیمبر «وال من والاه» گفت

بار الها «عاد من عاداه» گفت

گفت: یا رب دوستانش دوست دار

بار الها دشمنش دشمن شمار

ص: ۲۴۰

بار الها، یار او را یار شو

هرکه خواهد خواریش، گو، خوار شو

گفت: هر کس را که من هستم ولیّ

هست بعد از من ولیِّ او علی

حیدر است این، باب علم احمد است

بی گمان فاروق هر نیک و بد است

سِرّ حق، صدیقِ اکبر، منصبش

صرفِ راه حق شده روز و شبش

یار قرآن، دشمن گردن کشان

«لا فتی الا علی» او را نشان

حیدر است این، شهسوار کارزار

تیغ او: «لا سیف الا ذوالفقار»

حیدر است این، آنکه بتها را شکست

دست هر چه دشمن حق بود، بست

زادگاهش، قبله گاه مسلمین

خاک پایش سرمه ی اهل یقین

حیدر است این، حامل ام الکتاب

او بود ماه و، منم چون آفتاب

آیت تطهیر او را آبروست

«عروه الوثقی» که حق گوید هموست

ساقی کوثر همو باشد یقین

نیست غیر از او: امیرالمؤمنین

چون کنم با اهل این دنیا وداع

پس به گِرد او نمائید اجتماع

قلب خویش از نورِ او روشن کنید

پیروی از جانشینِ من کنید

چون که وقت گفتن تبریک شد

روز در چشم عدو تاریک شد

بر زبان می راند: به به یا علی

بر من و بر مؤمنان گشتی ولیّ

در نهان امّا گریبان می درید

کینه ها در سینه اش می پرورید

عاشقان سرمست در این عید خم

از مِی: «اَلْیوم اَکْمَلْتُ لَکُمْ»

در کتاب بی نظیر «الغدیر»

نکته ها یابی از این امر خطیر

ص: ۲۴۱

از «امینی» عالِمِ شیرین بیان

طبع من الهام می گیرد (حسان)

امروز روز عید خدا روز یا علی است

غلامرضا سازگار

امروز روز عید خدا روز یا علی است

نقل دهان خلق و کلام خدا علی است

فریاد جنّ و انس و ملک یکصدا علی است

جبریل را ترانهٔ یا مرتضی علی است

نزدیک و دور هر که بر هر جاست با علی است

شور و دعا و زمزمه و ذکر ما علی است

ای جبرئیل وحی ز مولا علی بگو

امشب بگرد دور علی یا علی بگو

عید بزرگ خالق و خلقت خجسته باد

جشن سرور احمد و امّت خجسته باد

آوای وحی و مژدهٔ رحمت خجسته باد

صوت خوش منادی وحدت خجسته باد

روز زمامداری عترت خجسته باد

اکمال دین تمامی نعمت خجسته باد

این قول احمد است چه نیکو روایتی

یوم الغدیر افضل اعیاد امّتی

عید غدیر عید خداوند اکبر است

عید غدیر عید بزرگ پیمبر است

عید غدیر عید تولّای حیدر است

عید غدیر عید بتول مطهّر است

عید غدیر عید امامان سراسر است

عید غدیر از همه اعیاد برتر است

عید کمال و دانش و عرفان و بینش است

عید من و تو نه، عید همه آفرینش است

ساقی به جام ریز شراب ولایتم

سیراب کن زکوثر ناب ولایتم

سرمست کن ز شعر کتاب ولایتم

بر رخ صفا بده ز گلاب ولایتم

من عبد بو تراب و تراب ولایتم

ص: ۲۴۲

پیوسته التجاست به باب ولایتم

امشب دعای هر شب من مستجاب شد

روحم کبوتر حرم بو تراب شد

جان زنده از ترانهٔ روح الامین شده

صحرای خشک چشمهٔ عین الیقین شده

دشت غدیر کعبهٔ اهل یقین شده

گلخانهٔ ولایت حبل المتین شده

مولا علی امام همه مسلمین شده

عیدی شیعه آیهٔ اکمال دین شده

هان ای غدیریان هله بی حّد و بی عدد

گویید یکصدا همگی یا علی مدد

ما دل به مهر حیدر کرّار باختیم

با نای جان نوای ولایت نواختیم

چون شمع در شرار محبّت گداختیم

خود را به مکتب علی و آل ساختیم

بر همه که بر عقیدهٔ ما تاخت تاختیم

با خطبهٔ غدیر علی را شناختیم

تا شیعه ایم بار ولایت به دوش ماست

این خطبه تا قیام قیامت به گوش ماست

غیر از علی که هم سخن آفتاب شد

غیر از علی که جان پیمبر خطاب شد

غیر از علی که صاحب علم الکتاب شد

غیر از علی که فاتح اسلام ناب شد

غیر از علی که روی زمین بو تراب شد

غیر از علی که منقبتش بی حساب شد

غیر از علی که یک تنه در جنگ پا فشرد

دور رسول گشت و نود بار زخم خورد

غیر از علی که خوانده محمّد برادرش

غیر از علی که فاطمه بوده است همسرش

غیر از علی که داده خدا فتح خیبرش

غیر از علی که بوده نبی مدح گسترش

ص: ۲۴۳

غیر از علی که زیر لوا هست محشرش

غیر از علی که زینب کبری است دخترش

غیر از علی که مادرش او را به کعبه زاد

غیر از علی که قاتل خود را پناه داد

شیری که سر گرفت ز عمر و دلیر کیست

میری که بود مونس فرد فقیر کیست

پیری که گشت همدم طفل صغیر کیست

مردی که دیو نفس ورا شد اسیر کیست

در بیشهٔ شجاعت و ایثار، شیر کیست

بر مسلمین به جان پیمبر امیر کیست

انصاف کو مروّت و مردانگی کجاست

آیا لباس کعبه بر اندام بت رواست؟!

مولای اولیای خدا کیست جز علی

گیرنده لوای خدا کیست جز علی

دست گره گشای خدا کیست جز علی

مصداق هل اتیِ خدا کیست جز علی

ممدوح انّمای خدا کیست جز علی

روی خدا نمای خدا کیست جز علی

مرد نبرد خیبر و ننگ اُحد کجا

حیدر کجا فراری جنگ اُحد کجا؟!

یاری که خفت جای رسول خدا علی است

ممدوح جبرئیل به ارض و سما علی است

الّا علی پس از سخن لافتی، علی است

رکن و مقام و مروه و سعی و صفا علی است

قرآن، نماز، ذکر، عبادت، دعا علی است

دنیا بدان که رهبر و مولای ما علی است

مرد غدیر پیرو خطّ سقیفه نیست

با غصب منبر نبوی کس خلیفه نیست

زخم جگر به شعر مداوا نمی شود

با صد قصیده عقدهٔ دل وا نمی شود

هر سامری خلیفهٔ موسی نمی شود

ص: ۲۴۴

اعمی دلیل مردم بینا نمی شود

نادان زعیم عالم دانا نمی شود

غیر از علی امام به زهرا نمی شود

«میثم» به مهر حیدر کرّار منجلی است

پیغمبرش محمّد و مولای او علی است

می نویسم غدیر از اول

جواد پرچمی

می نویسم غدیر از اول

از سراج المنیر از اول

تو همان مستجار هستی و من

من همان مستجیر از اول

دل به بیگانه ای نبستم من

بر تو بودم اسیر از اول

پدر خاک حضرت افلاک

همنشین فقیر از اول

سفره ی تو ندید عمری جز

نمک و نان و شیر از اول

از تو من را گناه دورم کرد

دست من را بگیر از اول

گرچه روز غدیر امضا شد

بودی آقا امیر از اول

با ولای توام تا آخر

همه پای توام تا آخر

می شود غرق آفتاب شدن

سر به یک ثانیه شراب شدن

صد و ده سال از شراب نجف

می شود خورد تا خراب شدن

بس که بخشیدی از کرم چه کنم ؟

ما به غیر از خجالت آب شدن

ما نداریم حاجتی غیر از

خاک نعلین بوتراب شدن

در دعاهای ما بحق علی است

شرط اصلی مستجاب شدن

چون غدیر است هو علی صد و ده

لعنت ما برای سیصد و ده

ای یدالله فوق ایدیهم

اسد الله فوق ایدیهم

در قنوت شبت خدا می گفت

دست دلخواه فوق ایدیهم

ص: ۲۴۵

روی دست پیمبری یعنی

ولی الله فوق ایدیهم

چشم بد دور از تو می ماند

فاطمه وان یکاد می خواند

پر محیاست بام می خواهند

این خلایق امام می خواهند

روی بال پیمبر باران

دست ها التیام می خواهند

قرن ها می شود تمام بشر

از ولایت پیام می خواهند

این جماعت کنار ایوانت

یک جواب سلام می خواهند

پس مزن گوشه ای مرا آقا

که سلاطین غلام می خواهند

بیت ها در غدیر بی تابند

همه ختم الکلام می خواهند

یا علی یا ابالحسن یا هو

وحده لا امیر الا هو

پای عشقت جگر تراشیدن

بعد از احرام سر تراشیدن

ما همه محرم توایم آقا

کعبه را با نظر تراشیدن

دل ما با ولا درست شده

دل نگو که گوهر تراشیدن

دو علی در میان صورت من

با تمام هنر تراشیدن

یک شبه جبرییل می سازد

دست تو وقت پر تراشیدن

خاک ما از نجف سرشته شده

نوکرت جان به کف سرشته شده

سجده ی بی شمار می کردی

تا سحر ذکر یار می کردی

تو امیر دو عالمی به تنت

جامه ی وصله دار می کردی

بانی سفره های افلاکی

نان جو اختیار می کردی

خانه ات ساده بود مثل خودت

از تجمل فرار می کردی

تا به زهرا سلام می دادی

دل او را بهار می کردی

او به تو افتخار می کرد و

ص: ۲۴۶

تو به او افتخار می کردی

السلام ای امام آقا جان

یا ابانا سلام بابا جان

ما همه در حرم بزرگ شدیم

با ولا مرد و زن بزرگ شدیم

اگر امروز آبرو داریم

با علی داشتن بزرگ شدیم

وطن ما نجف بود اینجا

همه دور از وطن بزرگ شدیم

ذره اما به یمن نوکریت

بین هر انجمن بزرگ شدیم

ما قبیله قبیله نسل به نسل

بین سینه زدن بزرگ شدیم

با غلامی خانواده ی تو

با حسین و حسن بزرگ شدیم

لب گودال خم تو شاه هستی

یاد گودال قتلگاه هستی

کینه ها از غدیر افزون شد

از تب نیزه دشت هامون شد

با لب تشنه گفت یا علی مددی

دهنش ناگهان پر از خون شد

خواهرت را به قصد کشت زدند

تازیانه غلاف گلگون شد

خواهرش یک طرف خودش یک سو

شمر از قتلگاه بیرون شد

در دلم شور ماتمت آقا

بی قرار محرمت آقا

فردوس به صحرای کویر آمده امروز

غلامرضا سازگار

فردوس به صحرای کویر آمده امروز

یا با نفس صبح عبیر آمده امروز

فرمان ز خداوند غدیر آمده امروز

پیغمبر اسلام بشیر آمده امروز

عید است ولی عید غدیر آمده امروز

حیدر به همه خلق امیر آمده امروز

اصحاب ، رس رود ارس را بگذارید

در عید علی دل به محمد بسپارید

عید است ولی عید خداوند قدیر است

عیدی است که پیغمبر اسلام بشیر است

ص: ۲۴۷

عیدی است که حیدر به همه خلق امیر است

عیدی است که بر جان عدو نار سعیر است

این عید نه نوروز، نه مرداد، نه تیر است

این عید غدیر است غدیر است غدیر است

حق است که از پاره دل گل بفشانید

تا عیدی خود را ز محمد بستانید

عیدی که ز معبود رضایت شده کامل

انوار جهانگیر هدایت شده کامل

از سوی خدا لطف و عنایت شده کامل

با نطق نبی امر وصایت شده کامل

آئین پیمبر به نهایت شده کامل

ابلاغ رسالت به ولایت شده کامل

جبریل دل از خواجه عالم برباید

با نغمه اکلمت لکم دینکم آید

حکم آمده از خالق دادار ، محمد

ابلاغ کن از لعل گهربار ، محمد

ای دست خداوند تو را یار ، محمد

برگیر عنان ناقه نگهدار ، محمد

مگذار رود قافله مگذار ، محمد

فریاد ز اعماق وجود آر ، محمد

اعلام کن این حکم خداوند غدیر است

بعد از تو علی بر همه خلق امیر است

او شیر خدا فاتح پیکار تو بوده

جان بر کف و پیوسته خریدار تو بوده

در غزوه ، احزاب و احد یار تو بوده

در حمله اشرار طرفدار تو بوده

در غار حرا شمع شب تار تو بوده

شمشیر تو و خالق دادار تو بوده

این است که یک لحظه تو را ترک نگفته

این است که در موج خطر جای تو خفته

ظهر است و هوا شعله ، زمین گرم ، خدا را

ص: ۲۴۸

بینید همه تابش خورشید و فضا را

آورده به یاد همگان روز جزا را

بگشوده پیمبر دو لب روح فزا را

یکباره ندا داد همه قافله ها را

نه قافله ها خلق زمین را و سما را

حجاج نه ، عالم شده سر تا بقدم گوش

با نطق دل آرای محمد همه خاموش

منبر ز جهاز شتران حکم ز داور

داننده و گوینده ی آن حکم پیمبر

عنوان سخن رهبری ساقی کوثر

شمشیر نبی شیر خدا فاتح خیبر

کای خلق بدانید همه تا صف محشر

از ابیض و از اسود و از اصفر و احمر

هر کس که منم بر وی و بر نفس وی اولا

او راست علی ابن عمم رهبر مولا

این دست قدیر است قدیر است قدیر است

بر خلق بشیراست بشیر است بشیر است

پیوسته نذیر است نذیر است نذیر است

خورشید منیر است منیر است منیر است

دانا وبصیر است بصیر است بصیر است

تا حشر امیر است امیر است امیر است

این حج و زکوه است و صلوه است صیام است

تا حشر امام است امام است امام است

این است که بر دوزخ و بر نار قسیم است

این است که تاحشر زعیم است زعیم است

این بر همه اسرار، علیم است علیم است

این آیت عظمای خداوند عظیم است

این است که مهرش همه جنات نعیم است

این است که بغضش شرر نار جحیم است

ص: ۲۴۹

این است که از نار بشر را برهاند

در حشر شما را به محمّد برساند

ای مردم عالم به علی روی بیارید

بر خاک علی چهره طاعت بگذارید

بر صفحه ی دل نام علی را بنگارید

میراث نبی را به وصیش بسپارید

از غیر علی ، غیر علی دست خدا را بفشارید

با دست علی ، دست خدا را بفشارید

این نصّ کلام الله و این قول رسول است

با مهر علی طاعت کونین قبول است

این جان نبی اصل نبی دست اله است

بی دوستیش هر چه ثواب است گناه است

در حشر تباه است تباه است تباه است

این است که بر لشگر دین میر سپاه است

این است که بر خلق پناه است پناه است

قرآن و خداوند گواه است گواه است

کامروز زمعبود عنایت شده کامل

توحید و نبوت به ولایت شده کامل

این است امیری که خدا خوانده امیرش

این است وزیری که نبی خوانده وزیرش

این است بشیری که رسل بوده بشیرش

این است بصیری که خرد خوانده بصیرش

این است بزرگی که بزرگیست حقیرش

این است صراطی که نجات است مسیرش

بودند علی دوست اگر مردم عالم

بالله قسم خلق نمی گشت جهنم

سرچشمه ی لطف و کرم و جود علی بود

از روز ازل شاهد و مشهود علی بود

بر لوح و قلم مقصد و مقصود علی بود

در ارض و سما عابد و معبود علی بود

ص: ۲۵۰

بر خیل ملک ساجد و مسجود علی بود

تا هست علی باشد و تا بود علی بود

مردم ، علی و آل علی مشعل نورند

بی نور علی مردم عالم همه کورند

ما غیر علی در دو جهان یار نداریم

داریم علی را به کسی کار نداریم

با دشمن او جز سر پیکار نداریم

بیم از ستم و طعنه ی اغیار نداریم

جز دوستی حیدر کرّار نداریم

بی او همه هیچیم و خریدار نداریم

روزی که سرشتند به عالم گل ما را

دادند همان لحظه به حیدر دل ما را

ای جان نبی جان دو عالم به فدایت

جنّ و ملک و حوری و آدم به فدایت

ارواح رسولان مکرم به فدایت

صد موسی و صد عیسی مریم به فدایت

لوح و قلم و عرش معظم به فدایت

هر چند نیم قابل، من هم به فدایت

تا هست زبان سخن و نطق و سپاسم

بالله قسم جز تو امیری نشناسم

ای همدم ما پیش تر از آمدن ما

ای مُهر تولای تو نقش کفن ما

با مِهر تو حق روح دمیده به تن ما

با حّب تو جان باز رود از بدن ما

روزی که زبان یافت توان در دهن ما

شد نام دل آرای تو اول سخن ما

(میثم) نه، همه شفیته ی دار تو هستند

خاك قدم میثم تمار تو هستند

گشت نازل بر پیمبر پیک رحمت در غدیر

سید هاشم وفایی

گشت نازل بر پیمبر پیك رحمت در غدیر

ص: ۲۵۱

داشت بر پیغمبر رحمت بشارت در غدیر

وحی آمد بر نبی«الیوم اکملتُ لکُم»

روز تکمیل رسالت روز وحدت در غدیر

با حضور حاجیان در موسم حج وداع

محشری شد موج زد شور قیامت در غدیر

باغبان گلشن توحید تا لب باز کرد

شد شکوفا گلبن قرآن و عترت در غدیر

معنی نورٌ علی نور خدا شد آشکار

تا که صحبت شد ز خورشید هدایت در غدیر

نغمهٔ «من کُنت مولا» چون طنین انداز شد

یافت معنا شوکت و قدر ولایت در غدیر

باز شد گنجینهٔ راز خداوند مبین

فاش شد با امر حق یک راز خلقت در غدیر

جبرئیل از آسمان آمد به فرمان خدا

بر امیر مؤمنان بخشید خلعت در غدیر

آسمان محو تماشا شد در آن جا تا سه روز

بس که زیبا بود لبخند مسّرت در غدیر

تا کند لب تشنگان عشق را سیراب از آن

چشمه چشمه عشق می جوشید از صداقت در غدیر

کردگار از فیض «اتممتُ علیکُم نعمتی»

کرد بر خلق جهان اتمام نعمت در غدیر

لحظه ای شیرین تر از آن لحظه دیگر کس نداشت

زمزم توحید از بس داشت لذّت در غدیر

نقطه ای تاریک بهر هیچ کس باقی نماند

با طلوع آفتاب واقعیت در غدیر

گشت از خشم الهی حارث فهری هلاک

داشت بر لب چون که انکار حقیقت در غدیر

در تمام عمر خود دست از ولایت بر نداشت

هر که چون سلمان و بوذر کرد بیعت در غدیر

ص: ۲۵۲

ای «وفائی» رفت این آوازه گرچه تا به عرش

ماند تنها عشق و ایمان و عدالت در غدیر

دهید مژده عاشقان که کاخ غم خراب شد

ژولیده نیشابوری

دهید مژده عاشقان که کاخ غم خراب شد

به روی شادی و شعف دوباره فتح باب شد

به وادی غدیر خم به مصطفی خطاب شد

که وقت گفتن سخن به وصف بوتراب شد

به نصب او شتاب کن که وقت انتخاب شد

از این خبر به کام ها و جام ها شراب شد

که با ولایت علی به امر حی سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

دید رسول ممتحن رنگ ز رخ پریده را

خستگی مسافران خار به پا خلیده را

تا به عمل در آورد حکم ز حق شنیده را

خواند فرا به گرد هم خیل ز حج رسیده را

چید کنار لعل لب گوهر آب دیده را

ماحصل رسالت و عصاره عقیده را

که با ولایت علی به امر حی سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

نهاده شد به روی هم ز اشتران جهازها

که تا رود فراز آن امیر سرفرازها

شد به فراز و فاش شد برای خلق رازها

دست علی گرفت و زد سکه امتیازها

گرفت رونقی دگر تنور سور و سازها

باده بریز ساقیا ز جام دل نوازها

که با ولایت علی به امر حی سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

گفت نبی ذوالکرم: گفته به من خدای من

که بعد من علی بود وصی من به جای من

ص: ۲۵۳

بود به خلق این جهان ندای او ندای من

ولای من ولای او جفای او جفای من

رضای من رضای او رضای او رضای من

به احتراز آورد دست علی لوای من

که با ولایت علی به امر حی سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

امیر هر کسی منم علی بود امیر او

که ماندنی ست تا ابد فلسفه غدیر او

علوم ماسوا بود نهفته در ضمیر او

مادر دهر در جهان نیاورد نظیر او

اطاعت خدا بود پیروی از مسیر او

ز فرط جود و کرمت ، سخا بود حقیر او

که با ولایت علی به امر حی سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

علی است آن که محترم ز حرمتش حرم بود

خجل ز جود و بخششش سخاوت و کرم بود

مدافع ستم کش و محارب ستم بود

حدوث را قدم بود حیات را عدم بود

خطوط را قلم بود کلام را رقم بود

کمال دین و بر شما اتَم هر نعم بود

که با ولایت علی به امر حی سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

کسی که عرش و فرش را داده جلا علی بود

کسی که سعی مروه را دهد صفا علی بود

کسی که تخت امر او بود قضا علی بود

کسی که می دهد نوا به بی نوا علی بود

آن که مس وجود را کند طلا علی بود

آن که از او لوای دین بود به پا علی بود

ص: ۲۵۴

که با ولایت علی به امر حی سرمدی

یافت تبلوری دگر رسالت محمدی

خدا جلال دگر داد ای امیر تو را

محمدسعید میرزایی

خدا جلال دگر داد ای امیر تو را

که داد از خم کوثر، می غدیر تو را

امیر! دست تو را دست عشق بالا برد

که اهل کوفه نبینند سر به زیر تو را

جهان به سجده در افتاد و عرشیان خدای

به احترام نشاندند بر سریر تو را

کلید سلطنت و گنج عافیت با توست

که هست در دو جهان مسندی خطیر تو را

ز جور خلق، پیمبر ز پای می افتاد

اگر نداشت به هر عرصه دستگیر، تو را

پناه پیری و نان آور یتیمانی

چگونه دوست ندارد جوان و پیر تو را

تو کیستی که تو را عرش، خاک راه، امّا

به خوابگاه، یکی بافهٔ حصیر، تو را

تو کیستی که نمازت دمی شکسته نشد

اگر چه بود به پا زهر خورده تیر، تو را

یقین که تا به ابد پایبند مهر تو شد

چگونه بود مگر، رحم بر اسیر، تو را؟

ز ابر رحمت تو بادها چه دانستند

که خوانده اند همه در تبِ کویر، تو را

به جز تو هیچ ولی در همه جهان نشناخت

کسی که دید در آیینهٔ غدیر تو را

دلی که عارف بالله می شود ای دل

محمود ژولیده

دلی که عارف بالله می شود ای دل

ملازم ولی الله می شود ای دل

دلی بدون علی امتحان نمی گردد

ص: ۲۵۵

دلی که شک کند از شیعیان نمی گردد

حقیقت همهٔ دین حق ولای علی است

خوشا دلی که ز اخلاص مبتلای علی است

علی امیر دو عالم ستون دین خداست

علی قرار زمین و مدار عرش و سماست

علی بهشت برین و علی امام مبین

علی مدبّر و فرمانروای اهل یقین

چه بهتر آنکه علی از زبان خود گوید

به وصف حضرت خود با بیان خود گوید

منم که چهرهٔ والای حیِّ دادارم

منم که صورت آئینه دار اَسرارم

منم امین رسولان منم هُدای رسل

منم امام امامان منم امیر سُبُل

منم که دین خدا را زبان گویایم

منم که در شب تاریک چشم بینایم

منم که ترجمهٔ مُحیی و ممیت شدم

منم که جان به کفِ لیله المبیت شدم

منم علی که شناساند اسم اعظم را

منم علی که وصی شد رسول اکرم را

منم دلیل قبولیِ توبهٔ آدم

منم ملازم معراج حضرت خاتم

منم معلم داود و منجی نوحم

منم که معنی لوحم مؤید روحم

منم که واسطِ فیض خدای یکتایم

به نوح و یونس و موسی امیر دریایم

من از حلال و حرام شما خبر دارم

من از نهانِ کلام شما خبر دارم

هر آنکه معرفتم را به سینه بسپارد

سزاست در ره دین جان خویش بگذارد

نخوانده ای مگر از آیه های قرآنی

به وصف و مدح من از نامهای رحمانی

علی است چشم خدا در نهان و پیداها

علی است جَنب خدا در میان شیداها

علی است دست خدا دست حضرت داور

علی است پای خدا روی دوش پیغمبر

علی است وجه خدا در تمامی ملکوت

علی است روح خدا با تمامیِ جبروت

علی است مَرد عدالت علی است مرد شرف

علی است شاه ولایت علی است شاه نجف

علی است مادح و ممدوحِ مُصحف قرآن

علی است عاشق و معشوقِ حضرت سبحان

علی است شاهد احوال ، اسم اعظم را

علی است آیۀ اِکمال ، دین خاتم را

علی است سنجش و میزانِ کفّۀ اعمال

علی است دیدۀ بینا به ذرّۀ مثقال

علی است صاحب تیغ دودم به هر پیکار

علی است قالعِ خیلِ منافق و کفّار

علی است آنکه شود چشم فتنه از او کور

ز انحراف و خطا می کند بشر را دور

علی است فاتح خیبر علی است فاتح بدر

علی است ساقی کوثر علی است معنی قدر

علی است سورۀ توحید علی است آیۀ نور

علی است صاحب سینا علی است صاحب نور

علی است جان پیمبر علی اَباالحسنین

علی است صادر و مصدور علی اَبا الکونین

علی است قافله سالار انبیای سَلف

علی است حیدر کرارِ ذوالفقار به کف

علی علی است که مَسند نشین احمد شد

علی علی است که اول ولی سرمد شد

علی علی است که برتر زِ هَر نبی و ولی است

علی علی است که اَعلا و عالی است و علی است

علی علی است که در اوج بندگی یکتاست

ص: ۲۵۷

علی علی است که تنها به فاطمه همتاست

علی علی است که سر تا به پا خداوند است

علی علی است که دین خدا به او بند است

علی علی است که عبد عبید پیغمبر

علی علی است وصیّ رشید پیغمبر

علی علی است که جان رسول اعظم اوست

علی علی است که عشق نبی اکرم اوست

علی علی علی حیدر علی علی مولا

علی علی علی افضل علی علی والا

دلی که همدلیِ آل مصطفی دارد

یقین بهای تولّای مرتضی دارد

کجاست شیعه که جای امامِ حق بیند

بروی دوش پیمبر مُقامِ حق بیند

چه مرکبی ز سر دوش مصطفی برتر

چه راکبی ز قدمهای مرتضی بهتر

قسم به روز غدیرش که روز آقایی است

غدیر خاطرهٔ با صفای مولایی است

و در میان خلایق نبی به صوت جلی

به نسل های بشر گفت از ولای علی

هر آنکه سید و مولای او منم امروز

علی است سید و مولای او پس از اینروز

قسم به عهد ولایت که بسته شد آنجا

مرامنامهٔ بیعت شکسته شد آنجا

مپرس ای دل محزون به ناله ای مغموم

چه بود خاطرهٔ تلخِ اولین مظلوم

که دستهای دروغین بیعتِ اعدا

به ضربه های پر ازکینه شد بَدَل فردا

چه شد که بازوی کوثر شکسته شد ای وای

دو دست حیدر کرار بسته شد ای وای

بیا که کوچهٔ باریکِ عبرت است اینجا

بدان که موسم تجدید بیعت است اینجا

ص: ۲۵۸

غدیر با همه اوصاف مثل یک پیک است

زمان فهم و بصیرت زمان لبّیک است

غدیر جز طلبِ نقطهٔ رهایی نیست

دل از گنه چو رها نیست کربلایی نیست

دلا بیا و به عشق علی خدایی شو

چو گَرد قافله برخیز و کربلایی شو

حسین می رود و می برد دلِ ما را

و خوانده یوسفِ منزل به منزل ما را

کجاست یوسف زهرا کجاست منتقمش

کجاست خیل صفوف سپاه منسجمش

ز ریای کبر بگذر جلوات کبریا بین

محمدحسین صغیر اصفهانی

ز ریای کبر بگذر جلوات کبریا بین

به مقام سعی دل را همه روضه الصفا بین

به خم غدیر امروز تجلّی خدا بین

به ملا لقای حق را به لقای مرتضی بین

که خدای جلوه گر شد به لباس مرتضایی

اگرش خدای خوانم به یقین رضا نباشد

وگرش جدای دانم به خدا روا نباشد

اگر او خدا نباشد ز خدا جدا نباشد

بود این عقیده من که گر او خدا نباشد

به خدا قسم که داده است خدا به او خدایی

علی ای که ذات پاکت زده کوس بی مثالی

ملکوت را تو مالک، جبروت را تو والی

به تو زیبد و بس این هم که خدات خوانده عالی

سر هر کسی نیرزد به کلاه ذوالجلالی

تن هر کسی نزیبد به ردای کبریایی

وجود محفل عید است و عید عید غدیر

غلامرضا سازگار

وجود محفل عید است و عید عید غدیر

مبارك است به خلق و خدای حی قدیر

ص: ۲۵۹

ز سنگ و کوه و در و دشت و باغ و نخل و گیاه

رسد به اوج سماوات نغمهٔ تکبیر

کسی که بود امیر تمام عالم ها

دوباره خوانده امیرش خدای حی قدیر

پیمبران همه قرآن گرفته اند به دست

کنند آیهٔ اکملت دینکم تفسیر

فرشتگان ز پر و بال و حوریان از زلف

پراکنند به خاك غدیر مشك و عبیر

نموده دست علی را بلند ختم رسل

که ای مهاجر و انصار از صغیر و کبیر

رسیده حکم به من از خدای عزوجل

که قادر است و حکیم است و ناظر است و بصیر

سه بار حکم خداوند شد به من نازل

من آن نیم که به ابلاغ آن کنم تقصیر

هر آنکه را که منم رهبر و منم مولا

علی بر اوست امام و علی بر اوست امیر

کسی که پشت کند بر علی ز بخل و حسد

در افکنند به رویش به قعر نار سعیر

علی به عمر زمان و علی به کل مکان

خدای راست سفیر و رسول راست وزیر

علی است رهبر آزاد مرد کل جهان

که دیو نفس ورا لحظه ای نکرده اسیر

علی است عالم رحمت، علی است عالم دهر

علی است فیض مدام و علی است خیر کثیر

علی امام امامان و انبیای سلف

علی است نور و علی کوثر و علی تطهیر

علی معلم آیات وحی در تأویل

علی مکمل دین خداست در تعبیر

علی است تیغ خداوند در نیام قضا

ص: ۲۶۰

علی است تیرالهی به چلهٔ تقدیر

علی است رهبر و مولا و مقتدای شما

که علم دارد و اخلاص دارد و شمشیر

علی کسی است که مؤمن از او جدا نشود

اگر کشند به تیغش وگر زنند به تیر

الا الا بشتابید بهر بیعت او

تمام از زن و مرد و جوان و کودک و پیر

علی است سلسله دار شما مسلمانان

که نفس را ز ازل بسته در غل و زنجیر

علی امین و علی مؤمن و علی ایمان

علی نجات و علی منجی و علی است مجیر

علی کسی است که در سایهٔ عبادت حق

به یک اشاره کند آفتاب را تسخیر

بدون نور علی خلق ظلمت محض اند

الا که نور بگیرید از این سراج منیر

الا وصی و دم و لحم و نفس پیغمبر

الا تمام رسل از سوی خدات بشیر

تو دست و صورت و چشم و زبان حق باشی

چگونه وصف تو را با قلم کنم تقریر

اگر اراده کنی فرش را برند به عرش

وگر اشاره کنی عرش را کشند به زیر

همه ولایت تکوینی ات به اذن خداست

جز این عقیده گرم هست بایدم تکفیر

مگر نه ختم رسل ماه را نمود دو نیم

مگر نه مهر به دست تو باز شد ز مسیر

لباس فقر و سریر خلافت این عجب است

تفاوتی نکند نزد تو امیر و فقیر

نکرده عقد، تو دادی طلاق دنیا را

که تو بلند مقامی و اوست پست و حقیر

ص: ۲۶۱

هزار دام به راهت نهاد و بگسستی

چنان که پاره شود ریسمان به پنجهٔ شیر

به جز تو کس نفرستاده، ای خدا خصلت

برای قاتل خونخوار خویش کاسهٔ شیر

عدو ز دشمنی و دوستان تو از ترس

فضائل تو نگفتند و گشت عالم گیر

خدا کند برسد دانش بشر آنجا

که خطبه های بلند تو را کند تکثیر

کجا امام توان یافت چون تو یا مولا

که بهر پیرزنی طبخ نان کند ز خمیر

پس از تو، پیشتر از تو، ندیده چشم جهان

زعیم خاک نشین و امام عرش سریر

اگر تمامی عالم دهند پشت به هم

به جنگ تو، نکند در شجاعتت تأثیر

امام بعد پیمبر علی بود "میثم"

بگو به خصم برو از حسد بسوز و بمیر

ای نگار روحانی خیز و پرده بالا زن

ملک الشعرای بهار

ای نگار روحانی خیز و پرده بالا زن

در سرادق لاهوت کوس لا و الاّ زن

در ترانه معنی دم ز سرّ مولا زن

وانکه از غدیر خم باده تولاّ زن

تا ز خود شوی بیرون زین شراب روحانی

در خم غدیر امروز باده ای به جوش آمد

کز صفای او روشن جان باده نوش آمد

وان مبشّر رحمت باز در خروش آمد

کان صنم که از عشاق برده عقل و هوش آمد

با هیولی توحید در لباس انسانی

عقل و وهم کی سنجد اوج کبریایش را

جان و دل چه سان گویند مدحت و ثنایش را

ص: ۲۶۲

گر رضای حق جویی رو بجو رضایش را

هرکه در دل افزود رأیت ولایش را

همچو خواجه بتواند دم زد از مسلمانی

روزی که دل ها را مَعادی آفریدند

محمود ژولیده

روزی که دل ها را مَعادی آفریدند

اندیشه ها را اعتقادی آفریدند

وقتی که نور فطرت انسان رقم خورد

در نفس نیکان اعتمادی آفریدند

ما بندگان یک خدا وز یک نژادیم

کی رنگ تبعیض نژادی آفریدند؟

وقتی ز انوار ولایت آب و گل ریخت

ما را ز گِل های زیادی آفریدند

چون نور عترت پرتو افشان شد به عالم

ما را ز نور بامدادی آفریدند

تا بی تفاوت نفس دین داری نباشد

دل را به بغض و حُب منادی آفریدند

آن روز بنیاد تشیّع را نهادند

کز مکتب شیعه نهادی آفریدند

تا هیچ جا خالی نماند از تشیع

از جنس ما در هر بلادی آفریدند

در سینه های مملو از عشق ولایت

جایی برای حزن و شادی آفریدند

جام شهادت را به جان شیعه دادند

یعنی گِل ما را جهادی آفریدند

اصلاً از اوّل با محبّت های زهرا

ما را گدای خانه زادی آفریدند

مُنذر پیمبر بود و هادی مرتضی بود

ما را مقیم باب هادی آفریدند

باب امیرالمؤمنین بابُ الغدیر است

ای شیعیان مژده علی ما را امیر است

عید غدیر آمد دل و جان یا علی گفت

رقص جنون باد و طوفان یا علی گفت

چون پای جانان بر سر آن برکه وا شد

ص: ۲۶۳

صحرای خم از پرده ی جان یا علی گفت

در خطبه ی ناب غدیریّه پیمبر

با هر فراز خود غزل خوان یا علی گفت

زهرا برای یاری ختم نبوت

از کعبه تا صحرای سوزان یا علی گفت

آن دم که پیغمبر علی را برد بر دست

من کنتُ مولا گفت و با آن یا علی گفت

آن آیه ی مشکل به احمد کی شد آسان

وقتی علی بالای دستان یا علی گفت

امّت برای بیعت یکباره با او

شد یک صدا و از دل و جان یا علی گفت

هر نطفه ی پاک و حلال از روز اوّل

تا روز میلادش فراوان یا علی گفت

ذکر کلون درب جنّت هر که کوبید

در خیر مقدم بر محبّان یا علی گفت

وقت نجات از قعر دریاهای ظلمت

یونس به بطن حوت هر آن یا علی گفت

چون علم الاسماء، بر آدم عطا شد

با خواندن هر اسم و هر عنوان علی گفت

احمد که طعم صعبِ مُستصعب چشیده

وقت نزول کلّ قرآن یا علی گفت

ذکر قدیم حضرت حق را که داند

سبحان به وقت خلق انسان یا علی گفت

هر کس ولای حضرت مولا ندارد

تا صبح محشر دوستی با ما ندارد

در بین هر ظلمت کده ما روشناییم

ما با ید و بیضای موسی آشناییم

در اختیار ما بُود تخت سلیمان

سلطان دل هاییم تا با مرتضاییم

با خضر هم راهیم و با نوحیم دمساز

ص: ۲۶۴

اهل نجات کشتی قالو بلائیم

از تاج ذوالقرنین بر سر سایه داریم

تا هم نوای قوم های بینواییم

داوود عمری هم نوای ناله ی ماست

یعنی که از روز ازل در کربلاییم

یکتا پرستان را سراسر می شناسیم

مثل خلیل بت شکن مرد خداییم

زهرائیان روزگار خویش هستیم

اهل قیام و پیرو راه ولاییم

فرقی میان ما و سلمان نیست هرگز

چون با ولایت یکدل و یکرنگ ماییم

حیدر امام و ما همه مأموم هستیم

با ذکر مولا گمرهان را رهنماییم

حق را ز باطل خوب اینک می شناسیم

تا بر سر خوان مناجات و دعاییم

ما با شهیدان خدایی عهد بستیم

آغوش خود را بر شهادت می گشاییم

هم سفره ی راز و نیاز حیدر استیم

تا پای جان هم عهد با پیغمبر اَستیم

ما پرتو ذات علی را در سینه داریم

در سینه با مهر علی گنجینه داریم

دیروز و امروز عشق را پیدا نکردم

حبّ علی در سینه از دیرینه داریم

ما نطفه های پاک صحرای الستیم

قالوا بلی را بر لب از آدینه داریم

ایمان ما سرچشمه از کوثر گرفته

ما مستی از آن باده ی زرّینه داریم

لبیک گویان صف خمّ غدیریم

از دشمن مولا به دل ها کینه داریم

ما را به عطر یاس انسی ماورائی ست

احساس فرزندی او در سینه داریم

ما از اضافی گِل سرخ حسینیم

از خاک پاک بوتراب آیینه داریم

ص: ۲۶۵

ما سنگ کینه خوردگان کاروانیم

این گونه بر پیشانی خود پینه داریم

تا با مصیبت های زینب هم نواییم

دوریم از شش گوشه امّا کربلاییم

دیده دو دو زده سرگرم کمی حیرانی ست

مجید لشکری

دیده دو دو زده سرگرم کمی حیرانی ست

جام نوشیده شده مستی آن پنهانی ست

دست بر چشم نمالم، به خدا رؤیا نیست

قصد و منظور من آن جا که خودت می دانی ست

از تعجّب نظرم دست به دندان برده است

قصّه ام آب از آن برکه ی جوشان خورده است

ضربِ خورشید و قمر؟! نورٌ علی نور شده است

دشمن از شدّت نور است چنین کور شده است

وَه ! که شیطان به سجود آمده مجبور شده است

جارْ جبریل زده: سور خدا جور شده است

این ید الله ست که فرمانده «ایدیهم» شد

رایت الله ست که بر دست نبی قائم شد

روی دستان نبی شورش محشر دیدم

محشری را به روی دست پیمبر دیدم

برتر از حشر که من حضرت حیدر دیدم

حیدر از دور پر از نور سراسر دیدم

نور را بیشتر از پیش مقدّس دیدم

روی بازوی علی صبح تنفّس دیدم

رمز خلقت همه گم در کف دستان نبی ست

قبضه ی فُلک نهم در کف دستان نبی ست

جوشش برکه ی خم در کف دستان نبی ست

راز «اکملت لکم» در کف دستان نبی ست

ماه بالاتر از آن است که من می بینم

دارم از باغ غزل مدح علی می چینم

ص: ۲۶۶

تو همانی که خدا «سوره ی قرآنی» کرد

نه! که قرآن خودش را به تو ارزانی کرد

آیه در آیه تو را وصف و غزل خوانی کرد

سه شب آمد به سر سفره و مهمانی کرد

در سر کعبه تب انداخته ای! یعنی چه؟

«مست از خانه برون تاخته ای! یعنی چه؟»

پای بیرون زدی از بیت قیامت کردی

گرم آغوش نبی سوره تلاوت کردی

بین قنداقه به عالم تو سیادت کردی

گر چه با حال زمین سخت رعایت کردی

هان! «اذا زلزلت الارض»! زمین می لرزد

وصله ی کفش تو بر عرش برین می ارزد

خاک در زیر قدم های تو آذین دیده است

با تو قلب نبی و فاطمه تسکین دیده است

بارها جنگ، تو را مرد نخستین دیده است

نه به یکبار که بسیار که چندین دیده است

ذوالفقارت به خدا هوش بصیرت برده

هفت نسل از عدویت دیده به گردن خورده

تو به شمشیر خودت درس بصیرت دادی

درس جنگاوری و رزم و رشادت دادی

نخل ها را به شب و نافله عادت دادی

عادت گریه و تسبیح و عبادت دادی

هیبت اللهی و بر ضعف بدن می گریی!

نکند جای خودت بر دل من می گریی؟

شور عشقت به دل، زوال نداشت

علی اصغر انصاریان

شور عشقت به دل، زوال نداشت

آینه غیر تو خیال نداشت

بهتر و برتر از وجود خودت

مظهری ذات ذوالجلال نداشت

زادگاهت نبود اگر کعبه

کعبه بر سینه اش مدال نداشت

گر که حبل المتینیِ تو نبود

هیچ کس تا خدا وصال نداشت

ای تمامیّت نِعَم با تو

بی تو دین خدا کمال نداشت

تا به عشق تو مبتلا گشتم

با غدیر خُم آشنا گشتم

برکه ای بود و مثل دریا شد

با تو این بادیه مُصفّا شد

از جهاز شتر برای رسول

منبری مثل نور برپا شد

گفت: ای حاجیان بیت الله

از خدا وحیِ تازه اِنشا شد

بر هر آنکس که نَفس من أولی است

این علی سرپرست و مولا شد

پس دعا کرد والِ مَن والاه

با علی هرکه هست آقا شد

باز فرمود: عادِ مَن عاداه

بی علی هرکه هست رسوا شد

با علی باش پادشاهی کن

بی علی باش هر چه خواهی کن

ای علی ای ظهور و جلوه ی ذات

ای جمال خدای را مرآت

ذکر نامت عبادتی باشد

که کند سَیّئات را حَسَنات

من و شرح مقام تو؟، هرگز!

من و درک بزرگی ات؟، هیهات!

به بُلندای عصمت تو درود

به شُکوه غدیر تو صلوات

دوّمین شخص عالم خِلقت

ای که هستی تو نور در ظُلُمات

بی وجود تو ما همه معدوم

با دَمِ تو گرفته ایم حَیات

هرکه دنیا مُحِبّ تو باشد

کار او راحت است در سَکرات

هرکه در راه تو قدم برداشت

پای او مُحکم است در عَرَصات

(ای که گفتی فَمَن یَمُت یَرَنی)

کاش هر لحظه بود وقت مَمات

تو بیائی دگر چه غم دارم؟!

صورتم را به پات بگذارم

باعث شوکت غدیر توئی

به دو عالم فقط امیر توئی

به خدا بهر حضرت خاتم

بهترین یاور و نَصیر توئی

جبرئیل امین بُوَد فخرش

که به او مُرشد و دبیر توئی

فاتح عرصه های جنگ و نبرد!

بر خدا و رسول، شیر توئی

زِرِه نام فاطمه به تَنَت

صاحب جوشن کبیر توئی

به سرای تو مُستجیر منم

مظهر ذکر "یا مُجیر" توئی

من یتیم و اسیر و مسکینم

و شنیدم که دستگیر توئی

دست ما را گرفته ای، امّا

جان زهرا رها مکن مولا

ای علی ای به ذات یکتا دست

روی دست تو نیست بالا دست

ما اگر عاشقت شدیم، نبود

به جز این که گرفتی از ما دست

دست در دست آمدیم امروز

که بگیری ز ما تو فردا دست

روز عید است لیک می خواهم

روضه خوانم برای تو با دست

این که امروز گفت: "بَخّ لَكَ"

این که امروز داد مولا دست

روز دیگر طناب می بندد

بر همان دست های رعنا، دست

چون که آگاه بود می شکنند

غرقِ بوسه نمود طاها، دست

این مدینه ولی به کرب و بلا

داد در راه دوست، سقّا دست

دل هر شیعه غرقِ ماتم شد

نظری یا علی، محرّم شد

ما عاشقیم و طالب دیدار دلبریم

رضا رسول زاده

ص: ۲۶۹

ما عاشقیم و طالب دیدار دلبریم

ما شیعه ایم و نوکر مولای قنبریم

حتی اگر که شهپر جبریل مان دهند

غیر از نجف به هیچ هوایی نمی پریم

مثل علی رفیق صمیمی نیافتیم

ما حرف دل به محضر دلدار می بریم

در قلب ما محبت او موج می زند

ما از قدیم سائل در گاه حیدریم

ما را فدائیان ولایت نوشته اند

ما باده نوش از کف ساقی کوثریم

ما بی علی ز راه هدی دور می شدیم

حیدر نبود ما ز خدا دور می شدیم

روزی که مست از می قالوا بلی شدیم

از سر سپردگان امیر ولا شدیم

گفتند هر کجا به علی اقتدا کنید

زآن روز پیروان شه لا فتی شدیم

ما را گدای خانه ی حیدر رقم زدند

دیدیم پادشاه به ارض و سما شدیم

روز ازل که نور جمالش طلوع کرد

ما روبرو به مظهر شمس الضحی شدیم

دنیا برو که با تو دگر قهر کرده ایم

حالا که خاکِ مَقدم مشکل گشا شدیم

از سینه جز به نام علی غم نمی رود

آن کس که حیدری ست، جهنم نمی رود

شیر خدا و شیر رسول این علی بود

دلداده و عزیز بتول این علی بود

آن کس که حق برای شناساندنش به خلق

قرآن خود نموده نزول این علی بود

آن کس که بی ولایت او حق ز بندگان

اعمالشان نکرده قبول این علی بود

آن کس که بی محبت او در ره سلوک

ص: ۲۷۰

کس معرفت نکرده حصول این علی بود

آن کس که در شناخت کنه وجود او

غرق تحیراند عقول این علی بود

آن کس که پیش پای جمال منورش

خورشید هم نموده افول این علی بود

پا منبری مصحف ناب علی شدیم

او شد ابو تراب و تراب علی شدیم

حیدر امیر ماست بجز او امیر نیست

یکتاست مرتضی و برایش نظیر نیست

هر جا نگاه کرده ام از شرق تا به غرب

یک دل ندیده ام که به زلفش اسیر نیست

سائل برو به حلقه ی بیت الولا بزن

جز یار ما کسی به جهان دستگیر نیست

اصل کلام اطاعت امر پیمبر است

هر کس مطیع نیست، یقینا بصیر نیست

گفتا نبی : امام شما بعد من علی ست

جز این سخن به مجمع روز غدیر نیست

هرکس که سر به پای علی خم نمی کند...

...بیعت نمی کند، به جهنم نمی کند

جایی بجز سرای علی سر نمی زنیم

جز بار گاه قدسی او در نمی زنیم

ما آبرو به لطف علی کسب کرده ایم

روی نیاز بر کس دیگر نمی زنیم

خط و نشان عشق کشیدیم بر جبین

تا پای مرگ جز دم از حیدر نمی زنیم

دنیا برای شیعه کشی کرده قد علم

نقش خطا به صفحه ی باور نمی زنیم

ما منحرف ز راه ولایت نمی شویم

ما دست جز به دامن رهبر نمی زنیم

گمراه کی شویم ؟ که تا حق، مسیر علی ست

ص: ۲۷۱

مولا علی و عشق علی و امیر علی ست

منبری از خطبه های ناب خواند

حجت الاسلام رضا جعفری

منبری از خطبه های ناب خواند

در غدیر اسم علی را آب خواند

السلام ای آب دریای صمد

ای زلال قل هو الله احد

ای که می گردی شبیه انبیا

بر هدایت کردن قومت بیا

ای رسول مردم آئینه ها

بعثت غارت، حرای سینه ها

ای به بالای جهاز اشتران

شأن تو بالاست در بالا بمان

از تو می ریزد صفات کبریا

ذات تو ممسوس ذات کبریا

نردبان وصف تو بی انتها

پله ی این نردبان سوی خدا

چون تکلم می کنی موسائی ام

تا که خلقم می کنی عیسائی ام

جفت دردم، کشتی نوحت کجاست؟

جسم سردم، گرمی روحت کجاست؟

ای مسح دردهای لا علاج

ما همه دردیم، ظرف احتیاج

ما همه زخم یتیم کوچکیم

کن مدارا با همه، ما کودکیم

ما نسیم ذکر تقدیس توأئیم

حاجیان فصل تندیس توأئیم

کوچه را می گردی و طی می کنی

کوزه را ظرفیت مِی می کنی

روی دوشت کیسه ی خرما و نان

می روی در کوچه ها دامن کشان

کیسه نه دل می بری بر روی دوش

شیعه هستم شیعه ی خرما فروش

ای سفیدی ای کبودی ای بنفش!

ای به چشم پای سلمان، جای کفش

ای به هر گام تو صدها التماس

کیسه بر دوش سحر، ای ناشناس!

ما همه مدیون شمشیر توئیم

ص: ۲۷۲

تشنه ی نان جو و شیر توئیم

در پی گنجیم ما را راه بر

با خودت تا اشتهای چاه بر

چو شهر علم نبی گشت در علی بشود

مهدی رحیمی

چو شهر علم نبی گشت در علی بشود

بدا به حال هر آن کس که بر علی بشود

غدیر صحنه ی اوج ولایت است ببین

پیمبر آمده از هر نظر علی بشود

خدا شود به خداوند اگر که یک پله

از این که هست علی بیشتر علی بشود

چه محشری شده بر پا به روی بار شتر

حساب کن که نبی ضرب در علی بشود

در این معادله اصلا درست هم این است

خبر رسان که نبی شد خبر علی بشود

نه اینکه نام علی حافظ ابوالبشر است

قرار بود دعای سفر علی بشود

تبر به دست اگر بت شکن شد ابراهیم

نبی ست بت شکن اما تبر علی بشود

چه در غدیر چه در خیبر و چه در محشر

قرار هست فقط یک نفر علی بشود

به غیر فاطمه آن هم نه در تمام جهات

نمی شود که کسی این قدر علی بشود

فقط برای حسین است این فضلیت که:

پدر علی و هر آن چه پسر علی بشود

نه هر جدال که در اوج جنگ کرب و بلا

حسین تر شود عباس تر: علی بشود

چه در زمان نبی و چه در دل محراب

همیشه باعث شق القمر علی بشود

امشب چقدر فاصله ام با خدا کم است

ص: ۲۷۳

حجت الاسلام سید عبدالله حسینی

امشب چقدر فاصله ام با خدا کم است

شمع و شراب و ساقی و ساغر فراهم است

آورده جبرئیل امین باده ای کز آن

تا هست مست، جمله اولاد آدم است

بلّغ بدون واهمه یا ایها الرسول

ما اُنزلَ اِلیک که این آیه محکم است

سُکر شراب کهنه که حتماً شنیده اید

این مِی ولی به کهنگی عمر عالم است

گردد از این شراب اگرت جرعه ات نصیب

بَرد و سلام از آن زَفَرات جهنم است

زین شادباش جشن گرفته است آسمان

فریاد و شور و هلهله در عرش اعظم است

مِی بی دریغ نوش ولی حد نگاه دار

زین باده گر زیاده بنوشی مُحرّم است

غالی زیاده خورد و نعوذُ بربنا

گفتا علی قدیم نه بلکه مُقدّم است

ای هادی امم که ولای مبارکت

دین را کمال و نعمت حق را متمم است

بر زخم های کهنهٔ انسان بی پناه

عدل تو ای عدالت نستوه مَرحم است

خط نگاه روشنت اسلام راستین

انکار چشم های تو کفر مُسلم است

بشکوهی آن قدر که اگر کافری نبود

فریاد می زدم که خدای مجسم است

می خواست دستچین کند از شیعیان خدا

دیدم که با گلایه علی گفت در هم است

شقُّ القمر نه معجزه حضرت رسول

این رویداد معجزه ابن ملجم است

غیر از الف که آئینه دار جمال توست

از عجز قامت همه حرف ها خم است

در کُنه ذات پاک تو بُکم اند شاعران

«سیّد» ولی به وصف جمال تو اَبکم است

ص: ۲۷۴

من اسم را بدون تو انشا نمی کنم

محمود ژولیده

من اسم را بدون تو انشا نمی کنم

ذکری به غیر نام تو مولا نمی کنم

ذکر خدای عزوجل ذکر حیدر است

این یاد را بدون تو معنا نمی کنم

هر کس که خواند نام رفیعت مجاب شد

پس بی اجابت تو تمنا نمی کنم

وقتی نظر به وسعت ارض و سما کنم

ایجاد را بدون تو پیدا نمی کنم

با هر نفس مُمِدّ حیاتم تویی علی

بی یا علی تنفس بی جا نمی کنم

انگار که ز قبل تولد تو با منی

بی تو علی تلفظ بابا نمی کنم

با تو بیایم و نروم بی تو از جهان

من بی علی ممات وَ محیا نمی کنم

دل را «فَمَن یَمُت یَرَنی» زنده می کند

ما را تب علی ارنی زنده می کند

ما امتحان شده به تولای حیدریم

دل می دهد گواه که از نسل کوثریم

وقتی امیر بر روی دست پیمبر است

ما خاک زیر پای علی و پیمبریم

درد آشنای حیدر کرار، جان ماست

در یارِیِ رسول، علیِ مکرریم

هرگز به ترک دین علی تن نمی دهیم

ما، ای غدیر خم، ز ازل شیعه پروریم

بیعت کنیم با علی و آل مصطفی

ما آب و گل سرشتهٔ این عید اکبریم

راهی به جز مسیر ولایت نمی رویم

ما دولت کریمه و انصار رهبریم

با هر که دشمنی بکند حرب می کنیم

ص: ۲۷۵

با هر که دوستی بکند ما برادریم

اسلام آل فاطمه اسلام ناب ماست

لبیک بر ندای ولایت جواب ماست

ما را فقط معلم دین خدا علیست

زیرا که باب مدرسه مصطفی علیست

دریای علم اول و آخر به نزد اوست

اسرار علی، حدید علی، هل اتی علیست

قرآن، کتابِ مدح علی، ذمّ دشمن است

شایستهٔ اطاعت و مدح و ثنا علیست

اول کسی که مؤمن دین خدا شده

مولای ما مُهَیمِن ما مرتضی علیست

از آدم ابوالبشر و انبیای بعد

تا خاتم النبی همه مشکل گشا علیست

فرمود مصطفی به هر آن کس که رهبرم

فرمانروای مقتدر و مقتدا علیست

فرمان او مطاع چو فرمان خالق است

بعد از نبی برای همه پیشوا علیست

احمد چو خواست حکم خدا را کند جلی

بی شک ز عمق هستی خود گفت یاعلی

وقتی فرشتگان خدا سجده می کنند

بر آدم است؟ یا به کجا سجده می کنند؟

در صُلب آدم است علی نور کردگار

یعنی به نور شیر خدا سجده می کنند

از انبیا گرفته به وقت نماز عشق

تا اولیا به سَرور ما سجده می کنند

لیل و نهار چون به علی دایر است و بس

ارض و سما به آل عبا سجده می کنند

هستی تمام، سلطنت مرتضی علیست

عالم بر او ز شاه و گدا سجده می کنند

وقتی فرشتگان مقرب دعا کنند

بر ذات او به وقت دعا سجده می کنند

ص: ۲۷۶

آن بنده ای که مخلص پروردگار شد

مولای ما علی پدر روزگار شد

رفتم طواف بیت و ندیدم به جز علی

از گلشن مَطاف نچیدم به جز علی

هر چه صدا زدم: که مرا می شود مجیب؟

از کعبه پاسخی نشنیدم به جز علی

گر چه صدای شُرشُر زمزم به گوش بود

حقّا که باده ای نچشیدم به جز علی

سعی و صفا و مروه مرا در تلاش برد

از این تلاش دل نرسیدم به جز علی

تقصیر عشق کردم و خوردم گره به زلف

از قید هر چه زلف بریدم به جز علی

وقتی دلم به رکن یمانی نماز کرد

وجه خدای کعبه ندیدم به جز علی

مقصود ما نه کعبه و بتخانه و کِنِشت

راه بهشت برنگزیدم به جز علی

قرآن و عترتند گواه کلام من

من عبد مرتضایم و مولا امام من

آن کس که از امام تَمَرُّد نمی کند

خود را بری ز بار تعهد نمی کند

آن سالخورده ای که علی را رها کند

یاد از علی ز بدو تولد نمی کند

آن کس که قصد یاری رهبر به دل نداشت

تمکین از او ز روی تَعَمُّد نمی کند

گه با علیست گه سرِ خوان معاویه

بیهوده ادعای تَجَدُّد نمی کند

هر کس کنار سفرهٔ بیگانگان نشست

دیگر به امر یار تَعَبُّد نمی کند

یا نطفه اش خراب وَ یا لقمه اش حرام

ور نه حلال زاده تَمَرُّد نمی کند

ص: ۲۷۷

آن کس که شاکر است به خان نعیم دوست

در خارج از حریم تَرَدُّد نمی کند

با دین ستیزِ پستِ نمکدان شکن بگو

حقِّ نمک ادا نکند پیرُوِ عدو

تا تیغ ذوالفقار به دستان حیدر است

شیعه مجاب و پیرو صبر پیمبر است

روزی که تیغ رسته شود از غلاف صبر

خط نفاق و کینه از این تیغ، بی سر است

حزب خدا که حزب علی، حزب فاطمه است

آماده جهاد به فتوای رهبر است

شیعه کُشی به دست مسلمان مباح شد!

این هم برای شیعه معمای دیگر است

کاخ ستم به تیغ عدالت شود خراب

این امر در کتاب الهی مقدر است

صمصام منتقم چو زند پرده را کنار

شیعه کنار مهدی آل پیمبر است

ما انتقام فاطمه را جستجو کنیم

اسلام، قرن هاست عزادار کوثر است

خم غدیر صحنهٔ هم عهدی است و بس

اصل غدیر بیعت با مهدی است و بس

دل ها اگر که بال برای تو می زنند

حسن لطفی

دل ها اگر که بال برای تو می زنند

هر شب سری به سمت سرای تو می زنند

جبریل می شوند تمام کبوتران

وقتی که بال و پر به هوای تو می زنند

از وصله های کهنهٔ نعلین خاکی ات

پیداست سر به سوی خدای تو می زنند

هر شب فرشته ها که به معراج می روند

دستی به ریشه های عبای تو می زنند

بینند اگر خیال تو را بت تراش ها

ص: ۲۷۸

تا روز حشر تیشه برای تو می زنند

بر سینه ام نوشته خدا والی الولی

یا مظهر العجایب و یا مرتضی علی

وقتش رسیده تا که زمین امتحان دهد

وقتش رسیده تا که زمان را تکان دهد

فصل ظهور نفس رسالت رسیده است

می خواهد از خدای به گامش توان دهد

باید سه روز صبر کند در غدیر خم

تا که به روی منبری از دل اذان دهد

می خواست حق که آینه ای در برار ...

... آئینه تمام نمایش مکان دهد

می خواست حق که عین نبی را عیان کند

می خواست حق که دست خودش را نشان دهد

شوری میان عرصه ی محشر بلند شد

دست علی به دست پیمبر بلند شد

وقتی غضب کند همه زیر و زِبر شوند

جنگ آوران معرکه ها در به در شوند

وقتی غضب کند همه در خاک می روند

گیرم که صد سپاه بر او حمله ور شوند

چشمش اگر به پهنۀ میدان نظر کند

گردن کشان دهر همه بی سپر شوند

از ضرب ذوالفقار، خدا فخر می کند

سرهای بی شمارِ جدا بیش تر شوند

فرقی نمی کند که یسار است یا یمین

آن قدر سر زند که دو سر، سر به سر شوند

این مرد تکیه گاه نبرد پیمبر است

این شیر، شیر حضرت حق است حیدر است

سر می دهیم و از درتان پر نمی زنیم

موجیم و سر به ساحل دیگر نمی زنیم

ص: ۲۷۹

وقتی که حرف؛ حرف ولایت مداری است

ما دم ز غیر، تا دم آخر نمی زنیم

وقتی که امر نائبتان فرضِ جان ماست

سنگ کسی به سینهٔ باور نمی زنیم

فصل بصیرت است به جز با لوای او

حتی قدم به صحنهٔ محشر نمی زنیم

ما را فقط به پای ولایت نوشته اند

ما سینه پای بیرق دیگر نمی زنیم

با ذوالفقار و نام علی پا گرفته ایم

ما درس خود ز مکتب زهرا گرفته ایم

عطری بده که غنچهٔ نیلوفرم کنی

تا در حضور خویش شبی پرپرم کنی

اصلاً مرا نگاه تو در صبح روز عهد

پروانه آفرید که خاکسترم کنی

دُرّ نجف دلم شده شاید به دست خویش

روزی مرا بگیری و انگشترم کنی

من را جلا بده که تو را جلوه گر شوم

بهتر همان که آینه دیگرم کنی

نان جوئی به دست تو دیدم چه می شود....

....هم سفرهٔ غلام خودت قنبرم کنی

همراه ظرف خالی شیر آمدم که باز

دستی کشی به روی سرم سرورم کنی

آقا نظر به چشم تر مادرم نما

بوی محرم آمده عاشق ترم نما

تجلّی همه أسماء ذات هستی تو

علی اصغر انصاریان

تجلّی همه أسماء ذات هستی تو

برای خلق، ظهور صفات هستی تو

گره گشای همه انبیا تو بودی و

گره گشای همه مشکلات هستی تو

به توبه گفت که: یا عالیُ بِحقّ علی

برای حضرت آدم برات هستی تو

تو یار نوح شدی تا رها شد از طوفان

ص: ۲۸۰

و بر خلیل در آتش نجات هستی تو

برای حضرت موسی توئی ید بیضا

برای حضرت عیسی حیات هستی تو

به جز تو هیچ کسی نیست نفس پیغمبر

که رونمای وی از هر جهات هستی تو

چگونه مثل منی شاعرت شود، که خودت

به نظم آور صدها لغات هستی تو

«به ذرّه گر نظر لطف بوتراب کند

به آسمان رود و کار آفتاب کند»

مسیر قافله سوی غدیر می گردد

غدیر واقعه ای بی نظیر می گردد

رسید روح الأمین، گفت: یا رسول الله

بگو پیام خدا را، که دیر می گردد

بگو که پشت تو بر ذات کبریا گرم است

به بند دام تو شیطان اسیر می گردد

به حاضرین تو بگو تا به غائبین گویند

علی است آن که پس از تو امیر می گردد

بگو نه از طرف من، که حکم حکم خداست

علی ولیّ و وصیّ و وزیر می گردد

همیشه دوست او سربلند می گردد

همیشه دشمن او سر به زیر می گردد

قسم به ذات خدا عاقبت به خیر شود

کسی که بر در او مُستجیر می گردد

چه اعتنا به کم و بیش این جهان دارد

که بهره مند ز خیر کثیر می گردد

هر آن که عید غدیر و علی است معیارش

دعای حضرت زهرا بود نگهدارش

به دست حضرت خورشید می درخشد ماه

بر این جلالت و شوکت همه کنند نگاه

از این به بعد بلند است روی مأذنه ها

ص: ۲۸۱

صدای أشهد أنّ علی ولیّ الله

علی برای خدا و رسول یک شیر است

مجال عرضه ندارد به پیش او روباه

فقط برای رضای خدا زند شمشیر

علی است کوه و سپاه مقابلش چون کاه

علی است مرد عبادت، علی است مرد جهاد

علی است مرد قضاوت، علی عدالت خواه

هر آن کسی که دمی بی علی نفس بکشد

تمام زندگی خویش را نموده تباه

برای آن که بود دست او به دست علی

مسیر قُرب خداوند می شود کوتاه

«علی امام من است و منم غلام علی»

کسی که غیر علی خواست می شود گمراه

مُرید شاه نجف پیرو سقیفه که نیست!

هر آن که غصب خلافت کند خلیفه که نیست!

نشسته ام بنویسم نمی از این یم را

بزرگی تو شمارد بزرگ این کم را

درخت توست پر از میوه ی رسیده و کال

بیا سوا مکن این میوه های در هم را

اسیر روی تو دیدم هزار یوسف را

گدای کوی تو دیدم هزار حاتم را

اگر بزرگ شدم در قبیله ای شیعی

تو داده ای به من این نعمت فراهم را

اگر اجازه دهی باز آخر این شعر

کمی مرور کنم خاطرات ماتم را

پس از غدیر، پس از رحلت رسول خدا

مدینه می زند آتش بهشت خاتم را

میان آن همه نامحرم؛ ای غیور صبور!

خدا کند که نبینی حضور مَحرم را

حوائج از تو بخواهند مردم امّا من

نخواهم از تو به جز روزی محرّم را

«سلام بر لب عطشان سیّدالشّهدا

به گیسوان پریشان سیّدالشّهدا»

کار من نیست که بنشینم املات کنم

علی اکبر لطیفیان

کار من نیست که بنشینم املات کنم

شان تو نیست که در دفترم انشات کنم

عین توحید همین است که قبل از توبه

باید اول برسم با تو مناجات کنم

سالی یک بار من عاشق نشوم می میرم

سالی یک بار اجازه بده لیلات کنم

همه جا رفتم و دیدم که تو هستی همه جا

تو کجا نیستی ای ماه که پیدات کنم؟

پدر خاکی و ما بچه ی خاکی توایم

حق بده پس همه را خاک کف پات کنم

از تو ای پیر طریقت که سر راه منی

آن قدر معجزه دیدم که مسیحات کنم

از خدا خواسته ام هر چه که دارم بدهم

جای آن چشم بگیرم که تماشات کنم

تو همانی که خدا گفت: تو رب الارضی

سجده بر اشهد ان لایی الّات کنم

مثل ما ماه پیمبر به خودت ماه بگو

اشهد انّ علیّاً ولی الله بگو

آینه هستم و آماده ی ایوان شدنم

آتشی هستم و لبریز گلستان شدنم

چند وقتی است به ایوان نجف سر نزدم

بی سبب نیست به جان تو پریشان شدنم

سفره ی نان جویی پهن کن ای شاه عرب!

بیشتر از همه آماده ی مهمان شدنم

آن که از کفر در آورد مرا مِهر تو بود

ص: ۲۸۳

همه اش زیر سر توست مسلمان شدنم

از چه امروز نیفتم به قدومت، وقتی...

ختم شد سجده ی دیروز به انسان شدنم

روی خورشید تو خورشید پرستم کرده

با تجلّی تو در معرض سلمان شدنم

ده ذی الحجه ی من هجده ذالحجه ی توست

هشت روز است که آماده قربان شدنم

جان به هر حال قرار است که قربان بشود

پس چه خوب است که قربانی جانان بشود

شان تو بود اگر این همه بالا رفتی

حق تو بود که بالاتر از این جا رفتی

شانه ی سبز نبی باطنش عرش الله است

تو از این حیث روی عرش معلّا رفتی

انبیا نیز نرفتند چنین معراجی

انبیا نیز نرفتند تو اما رفتی

به یقین دست خدا دست پیمبر هم هست

پس تو با دست خودت این همه بالا رفتی

باید این راه به دست دگری حفظ شود

علت این بود که تا خیمه ی زهرا رفتی

تو ولی هستی و منجی ولایت، زهراست

تو هدایت گری و روح هدایت زهراست

آی مردم به خدا نیست کسی برتر از این

ازلی طینتِ اول تر و آخرتر از این

تا به حالا که ندیدند و بعد از این هم...

اسد الله ترین حضرت حیدرتر از این

هیچ کس نیست گه عقد اخوت خواندن

بهر پیغمبر اسلام برادرتر از این

رفت از شانه ی معراج نبی بالاتر

به خدا هیچ کجا نیست کسی سرتر از این

آن دو تا "ذات" در این مرحله یک "ذات" شدند

ص: ۲۸۴

این پیمبرتر از آن، آن پیمبرتر از این

دستِ گرم پدر فاطمه در دست علی ست

بعد از این بارِ نبوت همه در دست علی ست

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟
سوره زمر/ ۹

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹